

892 3



جناب ایالت نصاب جلالت انتساب سعادت اکتساب یگانهٔ
خاندان خانی وفرزانهٔ دودمان قاآنی گزیدهٔ نسل ایلخانی زبدهٔ اروغ
چنگیزخانی صداقت پیشه ونیک اندیشه قرم خانی دولت کرای خان
دام رشده وتوفیقه والاستقامة فی مرضی الحق طریقه سلام سلامت ختامه
وپیام محبت نشانهٔ سلطانی ایله سرافراز اولدقدنصکره جلوه گاه صدور
پاک الواح ذهن دراک وطبع سلیم الادراک خانیده مرکوز ومصور و
مرموز ومحرر اولا که



کتاب نوادر الامثال وضروب امثال
دخی دیرلر



1

مما اودعه الدهر لدى العبد الحقير
عصمت محمد بن ابراهيم ...
عفى عنهما العدير
١١٤٢



...

اليوم مالك
... ١٢٢



١٤٢ ...

در حمد بی شمار بر آن خالق لیل و نهار که از عالم غیب بعالم هستی شئونات
ظاهر ابراز میکند الهی خدایا این مبارک روسیاه در وصف تو
چه گوید که عاشقان تو نگفته باشند بیت سخن در وصف تو بحر عمیق
است • نگنجد در اناء هر انائی تضمین در شب تیره چون دهم
جانرا • شمع هم کن چراغ ایمانرا • عاقبت بگسلد چو بند از بند
بند بند مرا بجود بپیوند • مخزنم را در نظامی ده • ساغرم را
شراب جامی ده • آب ده خنجر زبان مرا • تاب ده گوهر
کلام مرا • تا روم در فشان بحر کلام • سوی نعت نبی علیه سلام •
از خدا در ره خدا طلبی • مطلب جز محمد عربی •
نثر و عز تحیات بالحصی بر اشرف ورای سیاه موی واللیل
اذا سجی آنچه که محمد مصطفی علیه الصلوات از کاه وفر التحیات
انما ها • یا رسول خدا این ضعیف و گدا بر تو چه گونه نعت ناشسته

گوید

گوید که خدای هژده هزار عالم در شان معلای تو لولاک لولاک
گفته است **بیت** ای بر رخ ماه خطهٔ لولاک • وی بقد
سرو گلشن افلاک • ما ان مدحت محمد بمقالتی • لکن
مدحت مقالتی بمحمد **نثر** و صد هزاران درود بر اصحاب محمود
تو باد که هر یکی نجوم هدی و مصباح دجی اند که بالفاظ دربار
در حق ایشان لایق و سزاوار فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم علی الخصوص صد هزاران هزار تحیت بر چهار
یار تو در مقام نیاز هر یکی شاه چار بالش ناز رضوان الله تعالی
بیت اول ز خدا و از نبی میگوییم   دوم ز ابوبکر تقی میگوییم
تا کور شود منافقان را چشمان   از عمر و عثمان و علی میگوییم
وبعد ناگاه بر خاطر فاتر این کمینه تاشکندی اعنی میرک محمد
نقشبندی که از جاروب کشان روضه مشک بوی عنبر شمیم
خواجه خواجها و سر حلقهٔ اولیا و مرد راه خدا و بلاگردان
سمرقند و بخارا فرموده اند که سگان کرگین این درگاه
بهتر از شیران عالم است خطور کرد که از ضروب امثال
عجم کتابی سازم که ازین بیچاره یادگاری بماند و باشد که کاری را
شاید **بیت** چه کارم ازین به که بر روزگار   گذارم بخواهم چنین یادگار

خواجه بهاء الدین نقشبند ولی
ام پوشیده نماند که صح

نثر اگرچه این کار حد این قلیل البضاعه نیست اما بر مقتضای ما لا یدرک کله
کله لا یترک کله اتمام را اقدام نمودم و از کریمان و نظر کنندگان
تضرع و التماس آنست که این بندهٔ محتاج را بدعای خیر یاد کنند
پس با بسیار کوشش از چندین دیوانها و قصاید و رباعیات
فضلاء متقدمین و شعراء متأخرین چنانکه گفته اند بیت
پیش و پس بار که کبریا ۞ پس شعرا آمد و پیش انبیا
نثر مثل مولانا فردوسی طوسی و مولانا انوری و مولانا جامی و مولانا
خاقانی و استاد این کمینه مخلصی بدخشانی و شیخ نظامی و نظام
استرابادی و محمد عصار و خواجه حافظ شیرازی و اوحدالدین
کرمانی و اوحدالدین اصفهانی و سلمان ساوجی و ملا عماد کاشی
و ملا عماد فقیه و فرید احول و مولانا شیخ نشابوری و پهلوان
کاتبی و مولانا طوسی و مولانا امیدی و محتشم کاشی و مولانا وحشی
یزدی و مولانا اصفی و مولانا عرفی و شیخ فیضی هندی و غزالی
مشهدی و ولی دشت بیاضی و مولانا کمال اصفهانی و شیخ کمال
خجندی و خسرو دهلوی و حسن دهلوی و مجنون چپ نویس و یحیی
و رباضی سمرقندی و سیفی بخاری و شفقی بخاری و عبید زاکانی
و میر دیوانه و مولانا هلالی و صاحب تواریخ تیمور شرف یزدی

و مولانا صاحب

ومولانا صالح ومولانا ادهمی ومولانا کتابی وبابا فغانی وبابا سودای
ومولانا بسملی وامثال اینها چند دیگر دیده شده واز هریکی نکته
ومثلی که بمقتضای محل ایراد کرده می شود چنانکه شاعر گفته است
مصراع هر سخن نکته وهر نکته مکانی دارد نثر وپنهانست که سخن
مطول نشود که زیراین مجموعه تحمل آن ندارد وبر مقتضای آنکه
خیر الکلام ما قل ودل بیت مبرک افسانه دردتو مطول الحسن است
طول گفتار زحد رفت مکن زین اطول نثر وپوشیده نماند که
فضلای که در بالا ذکر کرده بودیم از دیوان هریکی واز قصیده
ورباعیات ومفردات ومیان بیت ومطلع ومقطع ودر هر
شاه بیتی که از ضروب امثال عجم در ومثلی مضروبی بود که موقوف
بسماع واز زبان عجم موقوف بشنیدن بود درین مجموعه تبرکا
نشانه از جمله زبان مبهد آوردم واز روی دو سه کتاب تیره
او برده بسر انداختم ودیده ترتیب در انداختم وهر مثل
وکنایه رابیک بیت استشهاد واستدلال کردم وامثال
وکنایات را بر اسلوب حروف تهجی ساختم اولا باب الالف
المفتوحه ثانیا باب الالف المکسوره ثالثا باب الالف المضمومه
تا یافتن هر مثل مطلوب وهر کنایه مرغوب بر جوینده آسان

شود و در تفسیر معنای هر مثل علی حده توضیح کردم و این مجموعه را
از برای یاران جانی و دوستان روحانی که شب و روز در میانهٔ
من بنده و ایشان انفکاک نبود کردم و از خواص متوقع آنست که
اگر نظر شریف الشان برین نسخهٔ چند که برهم بربسته شد افتد
معذور فرمایند و عیبش را بذیل عفو بپوشانند و باصلاحش اقدام
نمایند و نامش را نوادر الامثال نهادم **بیت** توفیق رفیق راه
ما کن ۶ ما را ز خودی جدا کن **باب الالف المفتوحة اتابی**
بو مثل بیدل بین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که زبان
ترکیده بر کمسنه معرفتدن ذره و شمه خبردار اولمسه احمق
و دنی اولوب فکند و بیلمیه بو مقوله کمسنه یه ظرفای عجم فلان کس
اتابیست دیو کنایه ایدرلر نیته کم مطلع کلامده مولانا امیدینک
بو بیتی ایراد اولنمشدر کذلک مثل سالف الذکر وجه ظاهر دیا بهر در
بیت سخن در وصف نحو عمیق است نگنجد در اتابی هر اتابی
آفتاب یتیم کش بیوه گداز امثالدندر آفتاب یتیم کش شول
گنشه دیرلر که قیشین گوفی طلوع ایدر که بعض یتیمان اول گنشک
حرارتندن منتفع اولالم دیو الدانوب طشره چیقار ظرفای عجم اول گنشه
آفتاب یتیم کش بیوه گداز دیرلر یعنی یتیم اولدروب بیوه اریدیجی

دیلکدر

دیمکدرکه غالبا زبان ترکیده بو مقوله کوشه بوزاغی طوکدرلر
دیرلر نیته کم منصور قره بوغانک بو قطعه سندن که افضل الفضلاء
عبد الوهاب طوسی هجونده دیمشدر مثل مذکور فی ظاهر در
قطعه قاضیا بر سر یتیمانی   خون شان میخوری مکر سپشی
کفته‌ٔ افتاب شرع منم   افتابی ولی یتیم کشی افتاب
روی وسایه روی بو ادلر شول زمانده ضرب اولنورکه
زبان ترکیده بر یرکه کننه قرشو اولوب بی واسطه حرارت
شمس اکا اصابت ایتسه ایدی ظرفای عجم اول یره افتاب
روی دیرلر حتی بر باغ که کننه قرشو اوله اوزومی طتلو
اولور دیجک یرده اعجام مدح یوزندن انکور باغ افتاب
رویست دیو ضرب ایدرلر کذلک سایه روی اداسی افتاب
رویک ضدیدر که کولکه لک دیو کولکیه قرشو دیجک یرده
اعجام فلان جا سایه رویست دیرلر نیته کم افصح الشعرا مولانا
سلمان ساوجینک بو بیتنده ذکر اولنان افتاب روی
اداسی فهم اولنور بیت بر سایه‌ٔ سواد سر زلف خویش کیر
مارا که سوختیم درین افتاب روی آب من از فلان کس
کشاد بو مثل بدل شول زمانده کنایه ایدرلر که زبان ترکیده

افتاب بگل اندودن چیزی که در غایت
شهرت باشد خسیس کردن
و پنهان داشتن نظامی
نتوان بر خلاف وبودن
افتابی بگل بر اندودن
٥

فلان کمسنه دن مرادم حاصل اولدی وبنی مراده واصل ایلدی
دیمک یرده بلغای عجم آب من از فلان کس گشاد دیو ضرب
ایدرلر ودخی آب مطلقا مراد معناسنه کلور استاد شعرا مولانا
ظهیر ینک بو رباعیسنه که شکایت روزگارده دیمشدر مثل
سالف الذکری تفاخر و باهردر **قطعه** هزار دامن گوهر نثار شان کردم
که هیچ کس بنه در کنار من ننهاد هزار بیت بگفتم که آب از وی بچکید
که جز ز دیده دگر آبم از کسی نگشاد **از من درگذران و از فلان**
کس نیز درگذران امثالندندر شول زمانده ضرب اولنور که
زبان ترکیده بنم صوچمدن کچ دیمک یرده از من درگذران دیرلر
و فلان کمسنه نک صوچنی عفو ایله و معذور طوت دیمک
یرده از فلان کس درگذران دیو کنایه ایدرلر نیته کم مولانا
کاتبی نک بو بیتندن فهم اولنور **بیت** بترز دو چشمت طلبید این
دل گستاخ زما که نه رنجند و از و درگذرانند **آبم بروی**
کار آمد بو مثل معتبرین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که
زبان ترکیده بر کمسنه نک قزلی حیقوب برحالی ظهور ایتسه دی یاخود
عاشق اولدوغی اورته لغه دوکلوب شایع اولسه دی ظرفای عجم آب
فلان کس بروی کار آمد دیو ضرب ایدرلر نیته کم افصح الشعراء

المتفق علیه

المتقدمین مولانا سلمان ساوجینك بو بیتندن اول مثل قتی ظاهردر
بیت آبی بروی کار من آمد ز دیده باز آن آب اگرچه باز بناید بکارها
آب در جگرم نیست بو ادا سئول زمانده کنایه اولنور که زبان ترکیده در جگرم بیانه
برکمسنه فقیر اولوب برشیئه قادر اولمسه عدم اقتدار حالیه دن
عبارت ایدوب ایم در جگرم نیست دیو کنایه ایدرلر آب
در جگرم نیست مثلی مولانا سلمان ساوجینك بو بیتندن
فهم اولنور بیت با آنکه آب در جگرم نیست هر شبی
باشد خیال روی تو ام میهمان چشم از گاو و گنج میخواهد و فلان
کس از ماهی درهم بو ادا السئول زمانده مستعملدر که فلان
کمسنه اوکوزدن گنج استر جمیع فصحاء متقدمین گاو گنجله تعبیر
ایندکلرینك وجهی بودر که بهرام گور زماننده برجفتجی جفت
سورر کن اوکوزلرینك ایاغی بر دلوکه گچه اول دلوکی آچجق
بر دفینه بولنور که بهرام گورك اندن بیوك خزینه سی اولمه
گرگه رواول کتیجك نامنه گنج گاو دیو آد قوراندن اوتوری کم
عجم دیارنده برکمسنه هر کوردوکی رزقدن فائده اوموب زیاده
حوصله حالتسیدی و خدانك ویردوکنه قناعت ایتمیدی
ظرفای عجم فلان کس از گاو و گنج می خواهد دیو کنایه ایدرلر یعنی بهرام گور

اوکوزی کیمسه هر کوردوکیه اوکوزک ایاغی آلتنده کنج صنوروازنامی
درم وید وکه یعنی یالنکز ارقسنده کی نقش درم کیسه زر صنوب
طمع خام ندن بجو بردهلی فائده یه حاصل اولور دیکدر منبع کم شیخ نظامی‌نک
بو بیتندن که صنعت لف ونشر مرتب قصد ایتمشدر ذکر اولنان
اوار فهم اولنور بیت کسی کو برد بر تر و خشک رنج   زنامی
درم خواهد از کاو گنج   یعنی بیک بیل حاصلنک نصیبکدن
زیاده کلمز شاعرک بو بیتی محله مناسب اولدوغیچون تحریر اولنه
بیت عالمی را بنفس پرسوزی   نه دهندت زیاده از روزی
آیین نعمة الله طور واسلوب معناسنه کلور دیمشدر اما آیین
شهر دونانمه سنه دخی دیرلر که شهری طونندیروب جلک برده شهررا
آیین بستند دیرلر آیین دونانمه معناسنه کلدوکن نعمة الله تقیید
ایتممکلین تحریر اولندی کیبو وکودرز سیاوشن اوغلی کیخسروی
دیار طورانده ایرانه کتوروب ایرانیان ذوق وصفالردن
بلاد وقرا وکوچه وبازاری دونانمه ایتدیلر دیجک برده مولانا
فردوسی طوسی ایراد ایتدوکی بو ابیاته فهم اولنور بیت
بر آیین جهانی شده آراسته   در وبام وبازار برخواسته
سراسر همه شهر آیین ببست   بیاراست میدان خود برنشست

ابرو بالا کردن و انداز من دارد ذکر اولنان ادالر امثالندندر
شول زمانده کنایه اولنور که محبوب کندو قاشن اوینادوب عاشقانن
هلاک ایلدی دیجک یرده ابرو بالا کرد دیرلر و دخی بتی کوزلرک
شیوه او قبیله هلاک ایده دیجک یرده کذلک انداز مزدار
دیرلر و کاه اولور که فلان کمسنه بزی الجمکه فرصت ارار دیجک
یرده فلان کس انداز من دارد دیرلر ذکر اولنان ادالر در
خراسانیلر ارا سنده ضرب اولنور نیته کم مولانا عبد الرزاقک
بو بیتندن اول معنی فهم اولنور نظم باز ابرو کرد بالا ترکت
بتر انداز من عالمی را کشت دارد این زمان من انداز ازین
دست بو ادا بو اسلوب اوزره دیمکدن عبارتدر نیته کم
خواجه حافظ شیرازینک بو بیتندن فهم اولنور بیت ساقی
ار باده ازین دست بجام اندازد عارفانرا همه در شرب
مدام اندازد از باران کریخته و زیر ناودان آمده امثالندندر
که زبان ترکیده شول مثلک مضمونی دیمکدر که یغموردن قاچرکن طلوبه
اوغرادی نیته کم شیخ نظامینک بو بیتندن که اسکندر
کرداب محیطه اوغرایوب مضطرب حال اولدوغنده دیمشدر
فهم اولنور بیت کنون در خطرگاه جان آمدم زباران

سوی ناودان آمدیم اب باب نمی رسد واب باب نمی آید
بو مثل بدل اشول زمانده مستعملدر که لسان ترکیده اولمه یه
کوراوله کدر چکره معنده کیدرسن کلمه سنی قیرمزی ایچک
یرده ظرفای عجم آب باب نمی رسد دیو کنایه ایدرلر غیته کم
شاعرک بو رباعیسنده اول معنی فهم اولنور بیت بیداد
جهان بسر نخواهد آمد ✿ وانده وه تو کار کر نخواهد آمد
صد همچو تو کر بخاک خواهد رشد ✿ هم اب باب بر نخواهد آمد
افتابی سایبان معناسنه کلور بو کلمه چوق نکته و بو ابتدام
لغت بازانر افتابی سایبان معناسنه کلدوکنه غفلت ایتمشلر در
باب الخاء المفتوحه حرمه استادک بیتی ایله استدلال اولنمشدر

بیت
پیش روی تو افتابی زلف
زیر زلف تو سایه پرور گل

از اشنها فلان کس دودی بر نیده است بو مثل اشول
زمانده کنایه اولنور که زبان ترکیده بر کمسنه به دینیلیر که
اول نه کورمشدر الام شدایدروزکاردن نه کوریک کورمشدر
ویچک یرده ظرفای عجم فلان کس از اشنها دودی بر نیده
است دیو کنایه ایدرلر غیته کم خواجه اصفی نکته بو بیتندن
اول معنی ظاهردر بیت تو بی که بنت عذار تو مشک سوده
هنوز ✿ منم که اتش عشقت نبرده دود هنوز از بن دندان

جان

جانی ویرلدی دیمکدن عبارتدر که مثلا زبان ترکیده بر کمسنه جانی
ویرلدی جانسوز خدمت ایتسه ظرفای عجم فلان کس ازبن
دندان خدمت میکند دیو ضرب ایدرلر و کاه اولور که ازبن
دندان دیجک یرده ازبن کوش دخی دیرلر مولانا سلمان ساوجینک
بو بیتنده اول مثل فتحه روشندر **بیت** فتح بابی ز فلک باید
کسی کو میکرد خدمتی بدر رشد ازبن دندانها چو کلید
و دخی مولانا اوحد الدین اصفهانینک بو بیتنده ازبن
دندان اداسی فتحه ظاهردر **بیت** در جهان نوشلبی دانستهایم
امروز که غلام دهن او ز بن دندانیم بیت **ازماست که**
برماست بو مثل شول زمانده مستعملدر که زبان ترکیده کندی
الجنله که بزدن بزه در دیجک یرده فصحای عجم ازماست که
برماست دیو ضرب ایدرلر وقتا که اوق دوقنمش کورشکه
بلکی کنده و پرندر ینه شاعرک بو بیتندن اول معنی فهم اولنور
و اصلنده رباعیدر خاطرده اولمامغله ایکی مصرع لازمه سی
تحریر اولندی که مثل مذکور کتورلمشدر **بیت** نیکو چو نظر کرد بری
خویش بدید کفت از که بنالیم که ازماست که برماست
از کاوی غدود و مغز اشتالندر شول زمانده ضرب اولنور که

برحریص کمسنه یه دیمک لازم کلسه ایدرلرکه دوه‌لی حودایله
یوروب دونن قولاق کوسترمز دیجک یرده ظرفای عجم
از گاوی غدود مزها دیرلر نیته کم قطب العارفین عبد الله الانصاری
حضرتلرینک بر بیتندن فهم اولنور بیت از قصیدهٔ دالیه ٩ کی بود
صوفی چنان حریص که از حرص خویشتن ٭ می نخواهد ناکسی را باشد
از گاوی غدود غدود ذات اکنده اولان یره دیرلر که بیابانه
آتیلور از کلهاچه کل بو مثل زبان ترکیده جیجلردن نه جیجکدر
دید کلری معروف اویونک اسمیدر اول اویوندن اشارتدرکه
وگاه اولورکه بر احمقه اطلاق ایدوب دیتلیسیدر که قوشلردن
نه قوشسک و هیتک نه هیچ رده نه یرده بیودک که سکا
اداب اوکرتمشلر دیجک یرده ظرفای عجم از کلهاچه کل
دیو بریره ایما ایدرلر وگاه اولورکه از کلهاچه کل دیجک
یرده بالکز یوف کل دیرلر نیته کم قاضی فخر الدینک بو بیتندن
ظاهردر بیت گفتمش گل گل بر آمد عارضت از تاب مل
غنچه اش خندان شد و گفتا که از کلهاچه کل آب رواب
بو بیت بو مثل بلین الاعجام شول زمانده دکا یه اولنور که
یوزمز صوین نجوین دوکوب غم خیز یقرسن یوز صوی ایرمق

صوبی

صویه دکلدر دیجک پرده ظرفای عجم آب رواب جوینت دیو ضرب
ایدرلرنیته کم شیخ کمال خجندینک بو بیتندن مثل سالف الذکر
ظاهر و باهردر بیت چند ریزد دیده ما آب رو بنت آب روی
مردم آب جو احدی بو مثل هندیلرک لسانده مستعملدر که
جلال الدین اکبرک بر مقدار قولی واردر که انلره احدی دیرلر
زبان ترکیده سردن تحدی تعبیر ایدرلر که انلر خدمتلرینه کوره
بوز یکیده باش اولدقلرنده صدی تعبیر اولنور و بیک ایکیت
باشی اولدقده هزاری دیرلر باب اللام المفتوحه مع الکاف
لغتین بیان ایند و کمزده بیت ایله استدلال اولنور آهو دل
است بو مثل یه بدل یلین الاعجام شول زمان مستعملدر کیم زبانی
ترکیده برکسنه قورقق اولوب جزوی نسنه دن خوف
ایتسه بدین و مخنث اوله ایدی ظرفای عجم فلان کس آهو دلست
دیو کنایه ایدرلرنیته کم مولانا اوحد الدینک بو بیتندن فهم
اولنور بیت کر صید عشق خواستی آهو دلی مکن همراه
عشق باش که شیرست در شکار اختر درکذر بود که دعای
من و دعای فلان مستجاب شد بو مثل بلین الاعجام شول
زمانده مستعملدر که حق عز و جل حضرتلری ایکی کوکبی وجه زمینه ارسال

ایدر اول ایکی کوکب آمین آمین دیبو دنبالی طلوع اولنوب کذشت ایدرلر
ایمش هر کشینک که دعاسی انلرک امینه راست کله مستجاب اولور
دیرلر فلان کسنک دعاسی مستجاب اولدی دیجک یرده عجم اختر درکذر
بودور لرنیته کم خواجه اصفی بک بو بیتدن مثل سالف الذکر
ظاهر وباهردر بیت بیار رب اصفی می جستم او را بود چندار ی
شب اختر درکذر ناله کذشت آن نه جبین برمن ود دخی شیخ
نظامینک بو بیتدن آن معنی فهم اولنور بیت
بسا فالی که از بازیچه برخواست چو اختر می کذشت آن فال شد راست
ایب مرا بروی کار اورد امثالدندر که زبان ترکیده بنی مرادمه
واصل ایلیوب وکرم بوزنده مرادم ویردی دیجک یرده ظرفای
عجم فلان کس ایب مرا بروی کار اورد دیو ضرب ایدرلر نیته کم
مولانا جامی بهارستان آدلو کتابنده برکمسنه بکارچنکی یه مایل
اولوب بیقرار اولدقده بر صاحب کرم خبیر اولوب کنیزک
مثار الیهایی یوز بیک اقچه یه الوب عاشق بیچاره یه هبه ایلیوب
بشبوز التون دخی احسان ایتمش که خرج یومیه کره صرف
ایده سز اول محلده مولانای موما الیه زبان عاشقدن وصف
صاحب کرم ده دیمشدر که بو رباعیده مثل سابق الذکر فهم اولنور

ابلغ

رباعی ابر ز کرم بروی گلزار آوردی — وز موج فراقم بکنار آوردی
صبرم ز دل از غم فگار آوردی — خوابم بدو چشم اشکبار آوردی

آواز دهل شنیدن از دور خوش است بو مثل معتبر بین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که زبان ترکیده بر کمسنه نک نامی ذاتنه غالب اولوب آوازه سی اطرافه منتشر اوله ایدر اول کمسنه کورلدکده ابراقدن نامی ایشدلدیکی کبی اولمه ایدر شهرت نامی ذاتنه غالب اولمغله ظرفای عجم آواز دهل شنیدن از دور خوشست دیو ضرب ایدرلر املح الشعرا شرف یزدی که صاحب تواریخ تیمورنامه در انی شاهان عجمدن بریسی برقاچ دفعه دعوت ایتدکده کلمیوب صکره کلمک ایستدکده پادشاه عجم رنجیده خاطر اولوب شرف یزدی یه بر مکتوب تسوید ایتدکده مثل مذکوری مکتوبده درج ایلیوب شرفه ارسال ایلمشدر اصلنده بو رباعیدر لکن بو کمینه نک خاطرنده اولمامغله دو مصرع لازم تحریر اولنمدی و شرف یزدی صاحب شکم بر کمسنه ایمش بو مثل تحتیه یرنده واقع اولمشدر بیت زنهار شرف زیاده بیرون نشوی که آواز دهل شنیدن از دور خوشست ازین سبس بو اداء بخت بنده یا بیننده مستعملدر که زبان فارسیده ازین پس که

شمه تفکر و معناسنه ور ازین سبب بو ضرب ایدرلر نیته کم شاعرک
بو بیتندن معنی فهم اولنور **بیت** غرام چه شاید بدل زین سبس
که راز سپهر ندانست کس **اتشی فلان کس را نخیتم و آتش ترا**
خواهم پخت بو ادا امثالنده ذکر کندی معناسنه دکلدر بلکه شول زمانده
کنایه اولنور که بن فلان کمسنه نک مصلحتن کوردم و دخی فلان
کمسنه نک ایشینی تورسم کرکدر دیجک یرده آتش فلان کس را
بختم دیرلر نیته کم مولانا اوفتی حلوا کرک که چون آتش پزرر
وصفنده دیمشدر ذکر اولنان مثل قبیله ظاهردر **بیت**
گفت آن شوخ که من اتش ترا خواهم پخت   پخت اتشی که چنان اتش
نخوردم دیگر **از فلان کس دندان کندم و از فلان کس دندان**
نمی کنم بو ادالر کندم معناسنه دکلدر بلکه شول زمانده مستعمل که
فلان کسدن آیرلدم و فلان کمسنه دن منفعت اولمادم و فلانک
کاردن واز کچم دیجک یرده ظرفای عجم از فلان کس و از فلان
کار دندان می کنم دیو ضرب ایدرلر نیته کم مولانا بسملی نک بو بیتنده
ذکر اولنان ادالر فهم اولنور **بیت** مرا از شهر هوای ان لب میگون
نخواهد شد   نخواهم کند دندان از لبش تا خون نخواهد شد
اهوی دنباله کشیده بو مثل بیدل بین الاعجام قبیح مشهور و مستعملدر که

آهوی دنباله

اهوی دنباله کشیده دیرلر چشم جادو مراد ایدرلر اهوی دنباله کشیده شویله مسموعدر که شول اهویه دیرلر که چون انک صورتنه متمثل اولوب انسانه الدانوب اردینه اویدررلر انکیچون شعرا استعاره طریقیله چشم سحّار محبوبه اهوی دنباله کشیده تعبیر ایتمشلر درنیته کم شاعرک بو بیتندن فهم اولنور **بیت**

دنبال خودم میکشد آن نرگس جادو
نه دیده‌ام آن نرگس دنباله کشیده

از هیچ ویرانه دود دمی برآید امثالدندر شول زمانده مستعملدر که بر فقیر دعوای بزرگی ایلسه‌یدی داورزینه دوشمجک معنالری مراد ایدرلر ظرفای عجم از هیچ ویرانه دود برنمی آید دیرلر نیته کم شیخ نظامینک بو بیتنده فهم اولنور **بیت**

مثل زد درین انکه فرزانه بود
که برناید از هیچ ویرانه دود

از مارچه زاید بجز از مارچه امثالدندر شول زمانده ضرب اولنور که بر ظالم خلق اللهک اولادی که لقمهٔ حرامیله حاصل اوله کوندن کونه شقاوتده پدرینه مشابه اولسه‌یدی سخن شناسان عجم شو معقوله یرده بو مصراع که عینیله مثلدر ضرب ایدرلر **مصراع** از مارچه زاید بجز از مارچه **ازموده‌را آزمودن پشیمانی آرد** امثالدندر شول زمانده کنایه اولنور بر شی

برایکی کز تجربه ایتدکدنصکره تکرار تجربه ایلمک پشیمانلق گتورر
دیمک یردن انجام آزموده را ازمودن پشیمانی اورد دیو
ضرب ایدرلر **ابله را در سخن توان شناخت** امثالندندر شول
زماندن کنایه اولنور که هر کسک مرادی سوزندن بللو در دروغ
کلامنده منظور اولدوغی ارباب سخن قتنده روشندر دیمک
یرده سمرقندیلر ابله را در سخن توان شناخت دیرلر
از بز بند بپای بز در بندند امثالندندر شول زماندن کنایه
اولنور که زبان ایتمز خوجی الجندلم حقیر دیمک یرده
ظرفای عجم از بز بند بپای بز در بندند دیرلر **باب الالف المکسوره**
این سخن نه دارد واین نکته ره بجای دارد بو مثل
بر یول شول زماندن کنایه اولنور که بر سوز اچلنده بر معنی منظور
اولوب اول سوز دقته دائر اوله زبان ترکیده بو سوزک
بر حکمتی واردیو نکته نک دخی اوته سی وار دیمک یرده
ظرفای عجم این سخن نه دارد دیو کنایه ایدرلر بنه کم بو مقوله
نکته یه فصحای عرب دفعه نظر دیرلر مولانا اسحاقک بو بیتنده
که توحید حضرت باریده در اول مثل قتی ظاهر وباهردر **بیت**
دریا خود و کوهر خود و غواص خود داست ‌ هان غور رکن که این سخن نه دارد

جامی
طاقتم بر بار محنت ازمودن بیش ازین
ازموده ازمودن را پشیمانی دهد

بیت
بیان شوق چه حاجت که تاب آتش دل
توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد

غفلت

غفلت اولنمویکه نه زبان ترکیده بکلّم معتاسنه و دیب مناسنه
کلمور وغوری کن دیدوکی امر درجانش وسوز اکلادیجک
محلده ظرفای عجم در سخن غوری کن دیو بر بر لرینه کنایه ایدرلر
این از فلک است واز حسن نیست بو مثل بی بدل شول
زمانده مستعملدرکه زبان ترکیده بر کشی بر کمسنه دن شکایت
ایلیوب دلیه ایدرکه فلان کمسنه بنی الکتندی و بکا ظلم ایلدی
اول مقابلده ظرفای عجمدن بریسی بولنده کلیجک وارانش
دوقولنک باشنه هرنه کلورسه عالم بالادندر کمسه دن دکلدر
دیه جک یرده ظرفای عجم بو مصراع که عینیله مثلدر ضرب ایدرلر
این از فلک است واز حسن نیست شاه محمد وتهاوندینک
بو قطعه‌سی بو معنیه سنددر مثل سالف الذکر فهم اولنور قطعه

بزن خویش گفت شاه محمد — کین بچه زشت کار زنیست
این از حسن کلاه دوز است — حقاکه درین سخن سخن نیست
زن نیز جواب بخته گفت — که این از فلک است واز حسن نیست

نثر غفلت اولنمونکه سوج سنکه رسنده خیرلو دکلسن دیجک یرده
شعرای متاخرین از حسن نیست دیو ضرب ایدرلر این یکی دگر بوادا
امثالدندر بین الانجام شول زمانده کنایه اولنورکه زبان ترکیده

برگمسنه روزگارك آلام وشدائدن چكمش اولسه ایدی اول گمسنه
اوزرینه بر ظالم هجوم ایدوب ظلم ایلسه ایدی اهل دلدن بریسی اول
مظلومه دیسه كه اول ظالم سكا عجب ظلم ایتدی اول مظلوم دیسه
ایدی كه بن روزگارك حقوق آلام وشدائدن چكمشم بكا الم وار
بو بیتك برنجی اولسون دیجك پرده ظرفای عجم ابن یمین دیكر بو
ضرب ایدرلر نیته كم شاعرك بو بیتندن فهم اولنور **بیت**
گفتمی بداغ هجر بسوزانمت جگر   صد داغ هست بر جگرم ابن یمین دیگر
باب الالف المضمومة استخوان لغت غیر مشهوره در استخوان
اگرچه كمك معناسنه گلور چكردك معناسنه دخی گلور حتی خرما
چكردكنه استخوان خرما دیرلر شیخ سعدی اكا تخم خرما تعبیر ایتمش
نیته كم شیخ نظامی مناجاتده حضرت باریده اول لعنی ایراد ایتمشدر
كه از نطفه بنك بخشی دهی كه از استخوانی درختی دهی ودخی
استخوان اساس معناسنه گلور ودخی هر نسنه نك اصلنه
استخوان دیرلر مولانا اصفی دخی بلكه كتاب و اصل قصه دیجك
پرده استخوان قصه تعبیر ایتمش ذكر اولنان معنیه خواجه اصفی نك
بو بیت متضمندر نیته كه ظاهر ودرخشندر **بیت**
استخوان من كه از سنك جنون صد جا شكست   استخوان قصه فرهاد و مجنون بسته اند

اشتلم

اشتلم کرد امثالندر مشول زمانده ضرب اولنور که فلان کسنه
تاک دور میوب مدارا ایدرکن مداراتک ضدینه بشلدی جنک
وغوغایه باعث وبادی اولدی دیجک یرده فصحای ماوراء النهر فلان
اشتلم کرد دیو کنایه ایدرلر مولانا هاتفی نک بو بیتندن که تیمور برزور
جانبندن ایلدرم بایزید خان حقنده دیمشدر فهم اولنور بیت از تیمور نامه

طریق مدارا شدش اشتلم   خم باده صلح رویینه خم

نظامی کم شو ازین هستی را اشتلم   بلکه شو از کم شدکی نیز کم

بونده واقع اولان اشتلم لفظی تحکم وجنع وفزع معناسنه کلور استاد
معروف اولان بوادادر اماکاه اولور که بین الاعجام اوستادچی
استعمال اولنور افصح العلماء المتبحرین وشیخ الشیوخ المتقدمین وقطب
العارفین یعنی حضرت مولانا قدس الله سره العزیز مثنوی شریفنده
حکایت پادشاه جهود وبولس نام وزیرک واستاد وشاگرد احول
حکایتنده اولان بو ابیاتدن ذکر اولنان استادسی ظاهردر

از مثنوی مولانا گفت استا احولی را کاندرا   رو برون آور ز طاق آن شیشه را

گفت احول زان دو شیشه من کدام   پیش تو آرم بکن شرح تمام

گفت استا آن دو شیشه نیست رو   احولی بگذار وافزون بین مشو

گفت ای استا مرا طعنه مزن   گفت استا زان دو یک را در شکن

اشتردل بالاده ذكر اولنان آهودل مثللو كبى دركه بابن الاعجام شول
زمانده مستعملدركه زبان تركيده بركمسنه قوى هجل اولوب بهادرلك
دعواسن ايليدى اما محل محاربه ده سمر النته كزلنور جوز نسنه دن
قورقيبدر بو مقوله كمسنه يه ظرفاى عجم فلان كس اشتردل است ديو
كنايه ايدرلر نيته كم شاعرك بو بيتندن فهم اولنور بيت لمؤلفه

گشت افنا مايه از بى حاصلى   كار تو مشكل شد از اشتر دلى

اما كاه اولور كه فلان كس اشتربين است وكاه اولور كه دوربين
است دخى ديرلر زيرا اشتربين دوربين معناسنه در نيته كم
شاعرك بو بيتندن فهم اولنور بيت غافل شدى زحالم با انكه دوربينى
عاجز شدم ز دست با انكه ذوفنونم نثر وفلان كس خربين است
دخى ديرلر بو داخى شول زمانده ضرب اولنور كه بركمسنه بركاره
مباشرت ايده كنده اول كارك صوكن فكر ايليوب عاقبت انديش
اوله ايدى مدح يوزندن فلان كس اشتربين است ديو ضرب ايدرلركه
زيرا اشتر يوروركن كردنى بالايه قالدروب اطرافه نظر ايليه رك
يورر انكچون بو مقوله شخصه تشبيه يوزندن اشتربين است ودوربين
است ديرلر بالاده ذكر اولنان خربين كذلك اشتربين مثللو
ضديدركه بركمسنه عليهى سن فكر ايتميوب بر مصلحه مباشرت ايده كده

صوكن

حالی
چو عارف در ره خود دلنشین
شود این ابیات همواره چنین

صوکن نکر ایتمیوب بلا یه مبتلا اولسیدی ظرفای عجم دنم قصد ایلیوب
فلان کس خوش بین است دیرلر که زیرا بوله کند کده تمام اوکینه
بعر اطرافنه نظر صلمدوکیچون ظرفای عجم صوکن فکر ایتمیوب عاقبت
اندیش اولمیان کمسنه یه دوربین اولمیان کمسنه یه خوش بین
دیرلر نتکم شاعرک بو بیتندن فهم اولنور **باب البا المفتوحه**
بازاوردی کرد بو مثل بدل بین الفقرا العجم شول زمانده مستعملدر
بر کمسنه بر کستاخلق ایتسه قبودن قوغلوب عذرین دلسیدی
بازاوردی کرد دیو ضرب ایدرلر نتکم مولانا کاتبی نک بو بیتندن
مثل سالف الذکر فهم اولنور **بیت** کفتم از کوی تو رومی باز آمدم
با صد نیاز   هر که کوید ناسزائی بازاوردی کند   وکاه اولور که
بر کمسنه بر کمسنه دن انجنسه بر ینل پیراق کتوروب اول بر سنیک
خاطرین الهالور نتکم کاتبی فرماید **بیت** طرفکی داشت این درویش
با خال سیه نوشت   خطت اورد برک سبز و از خاطر ببرد آتش
بربا میدارد بو مثل بدل بین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که
فلان منزلی فلان کمسنه احیا ایتمشدر و دخی فلان کمسنه سببی ایله
معمور در دیجک یرده فلان کس فلان منزل را بر پا داشت و بر پا
دارد دخی دیرلر نتکم خواجه اصفی نک بو مطلعندن مثل سالف الذکر

ظاهردر **بيت** پای مجنون زهمين سلسله سودا داشت هركه ديوانه

شد اين سلسله برپا داشت يعنی طريق جنون وسلسلهٔ سوداپالكز

مجنونه مخصوص دكلدر هركه عاشق اولديسه طريق عشقی احيا ايدر بكلر

برافتد بو مثل بدل سؤال زمانده مستعملدركه زبان تركيده بوكسنه نك

بددعا ايتمك لازم كلسه ايدركه فلانك كمسه نك قپوسی قپانسون

اولادی منقطع اولوب طمی كسلسون ديمك پرده بلغای عجم

دعا عليه مراد ايلسوب الهی فلان كس برافتد وتخمش بسوزد ديو

ضرب ايدرلر نيته كم افصح الشعرا خواجه حافظ شيرازينك بو بيتندن

اداسی سالف الذكر قتی ظاهردر **بيت** بس تجربه كرديم درين دير مكافات

با دردكشان هركه درافتاد برافتاد **برآنغار وجوانغار** زبان

نوايده صاغ وصول ديمكدركه مثلا صاغ جانبنه ديمك پرده

زسوی برانغار وصول طرفنه زسوی جوانغار ديرلر ذكر اولنان

اداسی اگرچه زبان نوائيدر اما فصحای عجم ميمنه وميسره ديمك پرده

اول اداسی نظمده كتورمشلردر نيته كه بيت اهم اولدوغيچون تحرير

اولندی نيته كم مولانا هاتفی نك بو بيتنده ادای برانغار فهم اولنور

بيت از تيمور در وصف جهان شاه شهزاده سلطان حسين كه پسران

تيمور اند **نظم** جهان شاه شهزاده سلطان حسين زسوی برانغار چون باز شين

و غفلت اولنمامسنله بر کمسنه ارباب دلدن بریسنه جفا یوزندن
کورینوب الجنسه ایدر اول کامل ازچه رو بما در افتاده‌ای دیرکاه
اولورکه در افتادن ادای حکیشماک معناسنه کلور یقه یقایه اولدیلر
دیمک پرده قپلاتمک یا بالک دیکره در افتادند دیرلر و دخی کاه
اولورکه عاشقان انجمندن بریسی شوق ذوق الهی ایله پریشان
اولوب ترک عار و ناموس ایلیه ایدر بسودای عشق بر افتادم و خانه
برانداختم دیو کنایه ایدرلر بو ادا محلنه کوره ضرب اولنور ذکر
اولنان ادا حضرت قطب العارفین و سلطان المحققین حضرت
مولانا قدس الله سره العزیزک بو بیتندن فهم اولنور **بیت**
بسودای سر زلفش در افتادم بر افتادم   درین دریای بی پایان
در افتادم بر افتادم   حضرت مولانانک بو بیتنک مصرع اولندن
مثل مذکور فهم اولنور و مصرع ثانیده ذکر اولنان در افتادم
بر افتادم دن مقصود بالذات کامل مکملم دیو اشعار ایدر قلیتاملر
برلب کلوخ مالید بو مثل معتبر شول زمانده ضرب اولنور که زبان
ترکیده بر کمسنه دن خطایه مؤدی اولاجق بر وضع صادر اولسه
اوزرینه دوتوب دینلسه که نیچون بویله کار ارتکاب ایلدک
اول کمسنه بلمزلکدن کلوب تجاهل ایلسه که عذر اول بو مقوله محلده

ظرفای عجم فلان کسن بر لب کلوخ مالیده دیو ضرب ایدرلر بنته کم
مولانا جامی کتاب یوسف و زلیخاسنده حضرت زلیخا حضرت یوسف
علیه السلامی منامنده کوروب شب تا روز گریه و زاری ایلردی صباح
اولدقده زوجی قطفیردن گزلیوب چشمانن سلردی ویلمزلکدن
کلوب اصلا اثر گریه ظاهر اولمیوب و چونکه دل بو تمادن لبانن
وحی خشک ایدوب تجاهل ایدردی مولانای مشار الیه جانب زلیخادن
اول مثلی ایراد ایتمشدر مثل سالف الذکر بو ابیاته تفهیم اولنور
مثنوی چو شب بگذشت و صبح هر کار را   بشست از گریه چشم خونفشان را
لبش تر بود از خون خوردن شب   کلوخ خشک را مالید بر لب
وگاه اولور که کلوخ خشک مالید بر لب وحی دیرلر کلوخ بمعنی کسک
باریک می رسد امثالندندر که بر ضعفدن کوندن کونه انجه لنوب
بکمز بر صورته وارمغه اولوب بدنی ناله دونه مثلا فلان کس باریک می رسد
دیرلر قطب العارفین حضرت مولانانک بو بیتندن تفهیم اولنور **بیت**
چون نباشم ز اشک چون باریک ریس   مو نهی دست
فضول کار لیس **بهیچ نداشت کشتی مگیر** امثالندندر که
اقرانی و امثالک ایله دعوای مرد ایله کندودن زبون ایله برابرلک
ایلمه دیجک یرده ضرب اولنور **بیت** نظامی در قصه نوشابه با اسکندر

جنین

چنین آمدست از نقیبان پیر   که با هیچ نا داشت کشتی مگیر پای
کم آورد بو مثل بی بدل شول زمانده مستعملدر که فلانه کمسنه خصمن
کوره‌جک بوزلدی و نجی طایمدی دیجک یرده فلان کس از عزیم خود
پای کم آورد دیرلر دکاه اولور که ظرفای عجم فلان کس بی پای
شد دخی دیرلر دکاه اولور که فلان کس زیاده سرست
دیرلر بو اداده کنایه اولور که فلان کمسنه سرکش و اوباش در
و کمسه‌یه بیوزن اکمز و تنزل ایلمز دیجک محلده فلان کس زیاده
سرست دیرلر نظام استرابادینک بو بیتنده که امام علی کرم
الله وجهه وصفنده در مذکور اولان اداء ظاهر در بیت
بی پا شود تیغ تو عنتر بروز رزم   پیش تو هر زیاده سر آورد پای کم
غفلت اولنمایه که بیت مزبور ذو الوجهین در زیرا استماع
اولنده که شاه ولایت علی ذو الفقار دو زبانله عنتر نام خصمنک
اوبلو عنی چالمشدر سخن رسید امثالدندر شول زمانده کنایه
اولنور که بر کمسنه صاحب طبع و سخن شناس و موی شکاف
اوله ایدی فصحای عجم فلان کس سخن رسید و سخن می رسید
دخی دیرلر اینته کم شاعرک بو بیتندن فهم اولنور که یاران سخن
شناس وصفنده دیمشدر مثل مذکور ظاهر در   بیت

چه خوشست هم زبانی بحریف نکته دانی   که بحن نگرده باشی بسخن
رسیده باشد **پایچه بالازد** امثالدندر سؤل زمانده ضرب اولنورکه
اتکلرن یوقروچکوب طونی دخی یوقری صغدیروب مهیا و حاضر
اولور دیجک یرده ظرفای عجم فلان کس پایچه بالا زد دیرلر مولانا
خسرو دهلوینک بو بیتندن فهم اولنور از کتاب مخزن الاسرار
وصف براق برق رو **بیت** ساخته طاوس ملائک نگار
پایچه بالا زد طاوس وار **بابت** امثالدندر سؤل زمانده
ضرب اولنورکه بو برجنس او برجنس دیجک یرده یک بابت
ود و بابت دیرلر اکثریا تجار هندوستان مابینده کنایه
اولنور بابت جنس معناسنه کلدوکی خسرو دهلوینک بو بیتندن
فهم اولنور از کتاب مطلع الانوار در وصف رسول الله علیه السلام
بیت خاک وی از بابت مردم نبود   مسح بجا بتیم نبود   ودخی
بابت هندوستانیلر مابینده کثرت معناسنه ضرب اولنور
بد مکن بد مبیند پیش تا بدت ناید به پیش امثالدندر سؤل زمانده ضرب
اولنورکه زبان ترکیده خیر صان اشوله خیر کلسون باشکه دیجک
یرده ظرفای عجم بد مکن بد مبیند پیش تا بدت ناید به پیش دیو کنایه
ایدرلر **پای ما جان رفت** بو مثل معتبر سؤل زمانده کنایه اولنورکه

رالمست

برکمسنه دینور ذلت صادر اولسیدی صف نعاله چوب عذرین
ولسیدی فصحای عجم فلان کس پای ماچان رفت دیو ضرب ایدرلر
نیته کم حضرت مولانا مثنوی شریفنده ابو البشر حضرت ادم صلوات
الله علیه و علی نبینا حقنده اولان بو بیتده مثل سالف الذکر ظاهر و مبیندر
بیت از مثنوی آدم از فردوس و از بالای هفت   پای ماچان از برای
عذر رفت   بعض جهلا غلط ایدوب پای ماچان دیمنجه دیرلر اصل
پای ماچاندر پاکی بو لغت معتبر زبان ترکیده اوستره معناسنه کلور
اگرچه اوستره دخی فارسیده و لسان عربده اکا موسی دیرلر مو
معناسنه کلن پاکی شاعرک بو رباعیسنده که جوانی بربره وصفنده
دیمشدر بو لغت فهم اولنور رباعیه دل ارامی سرم را می تراشید
زمین از عکس رویش لاله گون شد   زبس پاکی خیانت میراند پاکی
سرم ببرید و پاکی پر زخون شد   بد دل امثالدندر که همه دخی
سرو ب برابنه قادر اولمیه و هاروندن و نبل اولان کمسنه یه بد دل
دیرلر لفظ حی بکک بو بیتده فهم اولنور بیت چو شیران باندک خوری
خون بکیر   که بد دل بود کاو بسیار سیر پای زاغ شد و فلان
کس پای زاغ کرد بو مثل دخی ترجمه ده قول زمان ضرب اولنور که
زبان ترکیده برکمسنه بو سوزیه کیدری باخود ترجمه آیغی اولدی دخی

يلان آيتي اولدي دنحك پرده ظرفاي عجم فلان كس پاي زاغ كرد در
وكاه اولور كه پاي زاغ شد دخي ديرلر درويش نهلي نك بو بيتده
اول مثل نهم اولنور بيت طاوس وار چون تو بجولان درآمدي
در باغ بر پري صنعتان پاي زاغ كرد پس خم زد بوادا الذلك
امثالدندر اگرچه كه بو مثل پاي زاغ منشنه مشابه ومماثلدر شول
زمان ضرب اولنور كه بر كج ياران اتفاق ايله اياق سيريق
ايتسه لر دراجلرندن بريسي كرو قالوب اخوانه صاتشيدي بو مقوله
پرده ظرفاي عجم فلان كس پس خم زد ديو ضرب ايدرلر ابنة كم
ابلغ الشعرا مولانا ظهوري نك بو قطعه سندن كه مناجات حضرت باريده
در اول اداقتده ظاهردر قطعه از ساقي نامه خط باللتاقي

بده ساقي آن شمع ساغر لگن — كه رويد سحر پرتو از بام من
بغير از غم تو نماند غمي — شب تيره بختي زند پس خمي

بازاريست بو مثل شول زمانده كنايه اولنور كه زبان تركيده بر محبوب
هر جايي اولوب بر مرتبه يه اولسه كه بركونده اوان عاشقك بانيته
طاقلوب حقلسيدي بو مقوله محبوبه بلغاي عجم فلان كس سر بازاريست
ديو ضرب ايدرلر بيت لواحد في الشعرا اميد بيل ليه دل ز لطف وفادار نيست
ولي وفا نكند شاهدي كه بازاريست بر ازانه شد بو مثل يه بدل سؤال

زمانده مستعملدر که زبان زدکیده بر محبوب که کوزللکی اولنده مشهور
ونامدار اولوب فرضا یوزینه بقمغه کمسه یه نوبت وکمسه یه برنج کوندز صکره
که دست زده و ملمس و حرامزاده اولوب مبتذل اولسیدی ظرفای
عجم بو مقوله محبوبه فلان جوان بر آزانه شد دیرلر بو مثل اصلنده میوه یه
وغیری نسنه یه بر آزانه شد دیو کنایه ایدرلر درکه زیرا طوقنلدقده لکه
زمانندن بهالی اولوب برنج کوندز صکره ارزان وبی رونق
اوله فلان میوه بر آزانه شد دیرلر اما شعرای متأخرین استعاره
صنعتن قصد ایلیوب فلان میوه بر آزانه شد دیجک یرده ذکر
اولنان محبوبه دخی فلان جوان بر آزانه شد دیو ضرب ایدرلر
میوه بر آزانه شد اداسی عصمت بخارینک بو بیتندن اول مثل
فهم اولنور **بیت** عصمت از محبوب هرجائی مجو رسم وفا
زانکه بی لذت بود میوه چو بر آزانه شد **بدست دیگران میکیر کامی**
ذکر اولنان مصرع مشهور شول زماندن کنایه اولنور که دوتم کندو للذتی
برائتی کلمز غیرلر واسطه سیله بته جک ایشده استعمال اتمیه وغیری
کمسنه لر الیله حاصل اولاجق مراداته تعلق اتمیه دیجک یرده بو مصراعی
ضرب ایدرلر بدست دیگران میکیر ماری شیخ نظامینک بو بیتندن
اول فهم اولنور **بیت** از خسرو وشیرین چو از دست تو ناید هیچ کاری

بدست دیگران میگیرمار ی **بربنج نویس در آفتاب نه** بو مثلک معناسی

تحت اللفظ بونه یاز وکونشده قو دیمکدر کنه ومعناسنه دکلدر بلکه

شول محلده استعمال اولنور که بر کمسنك بر کمسه یه بر شی اولمه التماسی

محال اولدقده ظرفای عجم اکا برنج نویس دیرلر کیده دخی بو مثل

مشهوردر نیته کیم کمال خجندینک بو قطعه سندن که بر شخص بخیه لطیفه طریقیله

دیمشدر **قطعه** یا رفعای کفتم ازروی مزاح بد معاملی نیستم برای خسیس

وجه ستر بهاکه داری نسیه ام کر فراموشت شود برنج نویس

بند زبان ندارد بو مثلک بدل شول زمان ظرفای عجم بینده کنایه

اولنور که زبان ترکیده ملاحت کمسه سوزه صقلمز واغزنده بعقله

اصلنمز دیجک یرده ظرفای عجم بند زبان ندارد دیرلر نیته کیم

افصح الشعرا الكاشی نك بو بیتندن اول مثل فهم اولنور **بیت**

می کفت دوش سوسن در کلستان ببلبل عاشق نباشد آنکو بند زبان ندارد

بی سپر بو اداشول زمانده استعمال اولنور که بر نسنه اباق التنده

چکنسه لر اکا بی سپر دیرلر وکاه اولور که بی سپر دخی دیرلر که فلان بر کمسنه

برز چکنک ایلدی ویرز اباق التنه الوب آتی اوبتاغی ایلدی دیجک

یرده ظرفای عجم فلان کس مارا بی سپر ساخت دیو مرتب ایدرلر

اصلنده بی سپر دا ایدی که سپردن احمر لمغه وطاپشورمغه دیرلر یعنی برز

ایتی آلتنه ظهور ایتمکدر بونده رعایت اکجونه پی سپر دیمک پرده
بی سپر اولور قورنیته کم مولانا جامی تک بو بیتنده پی سپر اداسی
ظاهر و باهردر بیت از سبحهٔ جامی به که چون کلک نهی پا بسرش
دز لکد کوب کنی پی سپرش ه و درج کاه اولورکه پی سپر ایاز والتنه
دوندیکی قدر قاله ییدیر لیکن اکثر بر مثل درج اطلاق ایدرنیته کم
مولانای مشار الیه وصف کلک عنبر بارنده دیمشدر بو بیتیندن
اول معنی واضحدر بیت از سبحه ماه و اختر کهر کلک توباد ه
لوح خور پی سپر کلک توباد پای مردی کردن بو مثل معتبر شول
زمانده ضرب اولنور که بر کمسنه بر فقیرک اوکنه دوشوب معاون
اولسیدی و باراته سپارش ایلیوب اول فقیرک معاونتنه سعی
ایلیه پای مردی کردن اکا دیرلر و بو مقوله کمسنه یه ظرفای
عجم ملاذ ازباری فلان ورد دشن پای مردی کرد دیو ضرب ایدرلر
نیته کم شیخ کمال خجندی دیمشدر بیت کرم کجا شد و انعام را چه بیش آمد
چه ازین ره و بکی پای مرد ما نشود ه و املح الشعرا المتاخرین مولانا
امیدینک بو قطعه سنده که اراذل و اعادی روزکار شکایتنه
دیمشدر اول مثل قتح ظاهردر قطعه بحمد الله که آمد بر سر پا
جوانمردی و دین دیر پای که با مردی نماید و اراهند

مرا از دست مشت پشت پایی مثل پشت پای یعنی ناکس و دنی در

دجوالمقدر اولور اق معناکی مثل همسایه را همسایه داند ذکر

اولنان مصرع مثلدر شول زمانده کنایه اولنور که قوکشونک

ایلوکن وکملکن بنه قوکشی بیلور و همسایه همسایه دن مصوردر حضرت

شیخ نظامینک بو بیتندن فهم اولنور بیت ازخضر و نبی بن سرشت

طفل پدر را دایه داند پدر همسایه را همسایه داند مثل بریسمان فلانی

کس درچاه مرو بو مثل شول زمانده استعمال اولنور که فلان

کمسنه نک ایپیله قیویه کرمه و فلان کمسنه ایپی ایله قیویه اینمون بو ادام

کنه و معناسنه دکلدر بلکه شول زمانده مراد ایدرلر که بر کمسنه نک

معاونتی ایله بر کاره مباشرت ایلمه و فلان کمسنه بر کمسنه نک

معاونتیله بر کاره توجه ایتمون دیجک یرده استعمال اولنور

نیته کم مولانا کاتبی زلف محبوبی چاه ذقن وصفنده اول مثلی ایراد

ایتمشدر بیت دلا بعشوه زلفش مشو اسیر ذقن مثل

بریسمان کسان چند میروی درچاه مثل و دخی مولانا امیدینک بو

بیتندن اول معنا ظاهردر بیت بریسمان دغل دوستان مرو درچاه

که یوسفی تو و دادی برادران غیور مثل باریسمان درچاه نشاید رفتن

بو مثل شول زمانده مستعملدر که زبان ترکیده سکسکیله بر چاهه کیردکم

لوف

یوق دیرکن اولمز دیدیکی پرده عجم باسک درجوال نشاید رفتن
دیو ضرب ایدرلر نیته کم شیخ کمال خجندی حضرتلری بجور رقیبده اول
مثلی ایراد ایتمشدر رباعی خصمم که بکفت وکو درآمد با من لعنه
ریشی چو جوال دیدمش نادانی گفتم که دران ریش روم عقلم گفت
باسک بجوال درنشاید رفتن برکاو جل بست وماده کاو زین کرد
ودو شاخ شد بواداللر معناسیه در بین الاعجام شول زمانده
مستعملدر که فلان کس اشدی و فلان طبان قالدردی دیدیکی پرده
ضرب اولنور اما غفلت اولنمسون که استشهاد اولنجق بیتده شاعر
طوسی یه کاوایله تعبیر ایتدوکنک اصلی بودر که طوسی اوبیتی قیتده کاو
ذکر اولنسیدی التمالری مقرردر بو مرتبه ده الینور که حتی عباسیه دن
اولان مستعصم بالله که بغداد پادشاهیدی خواجه نصیر طوسی یه علم
هیئتده برکتاب تالیف ایتدوب مستعصم باللهک خواجه یه اولان
ابن حاجب که اول عصرک نحو لندن ایدی کتابنی کوررکن اکا کتوروب
صوندوغی حالده ابن حاجب کتابن کوردی وجزوی مطالعه
ایتدکده کوردیکه نصیر طوسی برکتاب تالیف ایتمش که اکر شهرت بولور
چوق کمسنک رونقی شکست اولور حظ ایتمیوب دجله بغداده
براقدردی دیدی العجبی ظرافته یعنی بو کتابک صویه دوشدکده ظرافته

ایدوب اوتمه سندن غیر معرفتیه یوقدر دیو نصیر طوسیه خطاب ایدوب

دیدیکه ای درویش قنغی دیاردنسن نصیر جواب ایتدیکه از شهر طوسم

ابن حاجب دیدیکه قیچه بو سوزک اوده اونتمشم واروب کتوره‌یم

دیدکده غایت العذرا ورادن چقوب بر کوشه‌یه واروب اسطرلابی

الالوب مطالعه ایتدکده کوردی اقلیم درتنجی کوشه‌ده اولان ملوکک طالعنک

طالعی طلوع ایدوب وقوت رحله ما وراء النهرده هلاکونک طالعی

سعد اولوب بیلوب واروب هلاکو نام پادشاهی که چنکیز اوغلیدر

کتوروب بغدادی برباد ایلدی و ابن حاجبی دست و کردن بسته

کتوردکلرنده نصیر طوسی ابن حاجبه سلام ویردی و دیدیکه معذور

بیورک اونتمه بو سوزمی کتوردم سابقده ابن حاجب نصیرک

تألیف ایتدوکی کتابی دجله‌نک نره سنه آتر ایسه بو دخی کذلک

ابن حاجبک باشینی کسوب اول نره آتدی ودیدی الجنس

طربنه اول اجلدندر که طوسی ادمی قتنده کاد لطیفه سببی مذمومدر

ذکر اولنان ادار مولا طوسینک بو بیتندن ظاهردر **بیت**

بطوسی جاء دن کو ازین شهر همی خواهد که حبل برکاو بندد

بفلان کس سیری آبی دارم واب منزلش فلان کس روشن است

بو اوادار بین الاعجام کثیر و معناسنه دکلدر بلکه مشغول زمانده استعمال

اولنورله

اولنور که فلان کمسنه ایله باشم خوش دکلدر واندن رنجیده خاطرم دیجک
پرده یعنی عجم فلان کس سرب آبی دارم دیو ضرب ایدرلر وکاه
اولور که فلان کمسنه قتنده سوزم یجرده مرادم حاصل اولور دیجک
پرده ایم بیش فلان کسدن روش است دیرلر سرب آبی دارم مثلی
مولانا اوحد الدین اصفهانینک بو رباعیسنده فهم اولنور **رباعیه**

در سینه ز دست دل با بیهاست   در دیده ز تاب سینه بی خوابیهاست
ای دیده بپرهیز این دل که مرا   دیریست که با او سر آبیهاست

بسر زلف سخن میکوید بو مثل دخی بدل شول زمانده ضرب اولنور که
بره دل اوجیله سویلشسن دیجک پرده عجم بسر زلف سخن میکوید
دیو ضرب ایدرلر وکاه اولور که بسر زبان سخن میکوید دیرلر
یعنی کم شاعرک بو بیتنده بسر زلف مثلی فتحی طاهر در **بیت**

کز حظ بر سمت از مشک ختن میکوید   چند با بسر زلف سخن میکوید

ودخی شاعرک بو بیتنده مثل مذکور رقتی ظاهر در **بیت**

بسر زلف میکنی سخنی   فتنه زان روی میکنی بنیاد

پای رنج برد بو اداء مرغوب بین الاعجام شول زمانده کنایه ایدرلر که
زبان رنجیده فلان کمسنه بزدن اولتوری الم جکر و بزم خاطرمز
ایچون زحمت چکوب چالشدی دیجک پرده ظرفای عجم فلان کس

ازبرای بابای رنج بر دیو بوکنایه ایدرلر وکاه اولورکه امر غایب مراد

ایلیوب جالشوب حاضر لنسونلر دیجک پرده بای رنج کشند دیو ضرب

ایدرلر بابای رنج دیدوکی ادا ازکرج اراده ٔ کل قبیلندندر وربنیه کم شیخ

نظامینک بوبیتندن مثل سالف الذکر ظاهرو باهردر **بیت از اسکندر نامه**

بفرمود شه تا رقیبان کنج • کشند از پی میهمان بای رنج **بسیار**

کس مرد بی کس بود امثالندندر نزول زماندن ضرب اولنور اینه بر محتشم

کمسنک نقدر ادبلی خدمتکاری چوق اولسه اول کمسنک خدمتی

بتمز و بری برینه تکلیف ایدوب خدمتده تکاسل ایدرلر و خدمت

معطل اولور ایله اولیجق اول کمسنه ناکس اولمق لازم کلور شو

معقوله پرده ذکر اولنان مثلی ایراد ایدرلر نظامینک بوابیاتندن

که ارسطو حکیم اسکندرک حبسی ایله محبت ایدوب کندو نصیحت بوز وندن

دیمشدر فهم اولنور **بیت** یکی جفت همتا نزایس بود •

که بسیار کس مرد بی کس بود • ازان مختلف رای شد روزکار

که دارد پدر هفت و مادر چهار **باب الیاء المکسورة بدره** اکرچه

امردرکه بدره ویر معناسنه در اما بوکمسنه بوبله تتبع ایلدیکه

بدره بزه معناسنه دخی کلور امالغت احضر تری بدره بزه معناسنه

کلدوکی غفلت ایلمشدر انکچون تکرار اولندیکاه اولور که باه حذف

ایدرلر

ایدرلر بزن دیجک پرده ده دیو ضرب ایدرلر چنانچه استاد الشعرا
ذوده وسی طوب ایکی صفنده صدای بزن بزن فلک بیلکونه چقدی
دیجک پرده ده معناسنه ایراد ایلمشلر ورومولای مشار الیهک
بو مصرعنده ده اورمق معناسنه کلدوکی فتح ظاهردر مصراع
دهاده برآمد زهر دوکروه ودخی افصح الشعرا متقدمین مولانا کمال
اسماعیلک بو رباعیسنده که غمزه وکمان ابروی دلبر وصفنده در
بزه لغتی اورمق معناسنه کلدوکی فتح ظاهردر رباعی چون دیدکه کرد غمزه
چیره دستی بر قصد دلم کمان ابروش ده از پسته همی
کرد اشارت که مزن از کوشه بادام همی کوید ده برسه
زبان ترکیده بیته دیمکدر اما الله ویره دیجک پرده دخی برسه
دیو کنایه ایدرلر فقرا ظرفای عجم قتنده کلدکده برسه دیرلر
یعنی الله ویره دیمکدر بیته کم طوسی منک بو بیتنده فهم اولنور بیت
کفتم از غمزه خدنکی بکدایان برسان چشم برهم زد و کفتا برسه
بنیانی کرد بو مثلده بدل بین الاعجام شول زمانده ضرب اولنور که
بر کمسنه کستاخلق یوزندن ادبسز کلک ایتسه ایدی ظرفای عجم فلان
کس بنیانی کرد دیو ضرب ایدرلر وکاه اولور که ملاح کمسنه ادبسزدر
دیجک یرده کس بنیانی دارست دخی دیرلر بو مثل اوحد الدین

ده بزن بزن معناسنه اولدوغی
اولملغه مشهوردر مرحوم
بر وجهله مسموع
مؤلف مرحومک اکرچه بو بیله تحریر ایتمش
اما بو حقیرک خاطره خطور ایدن
مصراع استشهاده که معناسنی
میدان جنکده دهاده برآمد
یعنی اوزر اوزر دیدیلر دیمک اولور
الله تعالی اعلم

اصفهانینک بو رباعیسنده ذکر اولنان بیت بانی اداسی فنّنه ظاهردر رباعی

در باغ شدی سرو سرافرازی کرد   سنبل ز نسیم تو پریشانی کرد
گل روی ترا بدید چون سجده نکرد   مردم همه گفتند که پیشانی کرد

بیگانه خوست و فلان کس زود آشناست ذکر اولنان ادالر
امثالندندر شول زمانده کنایه اولنور که بر کمسنه صوروق مجبنلی اولوب
دوستانله وحشی صفت اوله ایدی شو مقوله کمسنه یه بیگانه خو
دیرلر و بر کمسنه دخی مجبنلی اولوب قانی ایسیجق اولسه ایدی اکا زود
آشنا دیرلر بیگانه خو اداسنک ضدی زود آشنادر ولی
دشت بابا فغانینک بو بیتندن اول ادا مفهوم اولنور بیت قصیده میمیه

از گفت عنبرانی و بر رغم من بغیر بیگانه   خو چو شادی و زود آشنا چو غم

بیرآموز است بو مثل شول زمانده مستعملدر که بر کارک بیرلکده دخی
تحصیل قابل اوله ایدی ظرفای عجم فلان کار بیرآموزست دیو ضرب
ایدرلر نیته کیم مولانا طوسینک بو مقطعندن مثل سالف الذکر فهم اولنور
بیت مقطع رندی آموز طوبی از رندان   گرچه این کارهاست بیرآموز
و مولانا اوحد الدینک بو بیتندن اول مثل فنّنه ظاهردر بیت

همچو فرهاد از غمش روزی بصحرا اردم   تا نه بینند این جوانان عشق بیرآموز را

و دخی گاه اولور که بیران کارم دیرلر که زبان ترکیده بیران کارمک

معناسی

معناسیدر یعنی بن اول ایشك اهلی واریم دیجك یرده ظرفای عجم بو آن
کارم دیو ضرب ایدرلر بی‌صبر و گفت بی‌صرفه گوی امثالندندر شمول
زماننده ضرب اولنور که حدندن زیاده سویلیوب کندویه لایق سوز سویلمیه
دیجك یرده بی‌صرفه گفت دیرلر و سوزك یلوب سویله دیجك یرده
سخن را بی‌صرفه گوی دیو کنایه ایدرلر وگاه اولور که اول فکر ایله انزج
صکره دوست یوزینه سویله دیجك یرده کندولك سخن پرورده
گوی دیرلر نتکیم شاعرك بو بیتنده ظاهردر بیت

سخن دانان سخن پرورده گویند — ردی یکدیگر پرورده گویند

ذکر اولنان بی‌صرفه مثلی دخی مولانا هاتفی‌نك بو بیتنده فهم اولنور بیت

عیوراً نه نکش در لب در جواب — ز گفتار بی‌صرفه ناصواب

بی‌قدم است و فلان کس نیز قدم است بو ادا از شمول شمول زمانده
کنایه اولنور که بر کمسنه غایت ایله شوم قدم اوله ابدی دادغادوغی
یرده انك قدمندن صکره ماجرا الکسك اولمسه امدی ظرفای عجم ایله
کمسنه یه فلان کس بی‌قدمست دیرلر وگاه اولور که بی‌قدم دیجك
یرده فلان نیز قدمست دیرلر لغتده بجی معناسنه نجی نامبارك
اولدیغیچون نیز قدمست کنایه اولنور نتکیم املح الشعرا اوحد الدین
اصفهانینك بو بیتنده اول معنی ظاهردر بیت

جنابن معشوقه‌سی در شهر وانکه وبدنش ممکن   کسی لبنهای بنبشبند نعابت
بی قدم باشد **بسرک** لغت مشهوره دندر بسرک دوه معناسنه کلور
اصلی فارسیدر بسره کاف تصغیری کتوروب اوج پشر دوه یه بسرک
دیرلر شیخ نظامی گنجوی اسکندر یونانی او علی اسکندرویه سلطنت
تسلیم ایده‌کده وزن خاطر کجوزنه استران وصقنده بسراک تعبیر
اتمشدر شیخ مذکورک بو بیتنده لغت سابق الذکر فهم اولنور **بیت**
از اسکندرنامه هزاران بختی از وبسراک   بگشتی کنی کوه را گرد خاک
هزاران از بختی بارکش   همه بارها شان خور شیدهای خوش کشتی
کش کورش ایدیجی دوه معناسنه در که زیرا دیار عجمده بسرک
دوه اسبرکده پادشاهلر نظرنده اشان کبی کورشدرلر
بی پدراست بو مثل شول زمانده مستعملدر که برکمسنه الحوینه ولد زنا
دیو قیل وقال اولسه ظرفای عجم فلان کس بی پدرست دیو ضرب
ایدرلر وکاه اولورکه فلان کمسنه روسبی زاده دردیک
یرده انجام فلان کس مادر بخطاست دیو کنایه ایدرلر استاد
الشعرا مولانا فردوسی طوسینک بوقطعه‌سنده که کشنده حضرت
علی اولان ابن ملجم حقنده در مثل مذکور اولان معنایه کلدوکی
ظاهردر **قطعه از کتاب شهنامه**   هر آن کس که در دلش بغض علی است
ازد

ازو در جهان زارتر خوار کیست ٭ نباشد جز از بی پدر در تنش

که یزدان بسوزد باتش تنش ٭ باب الباء المضمومة ها پوشیده زنخ

است وشنخ وشنخ نشین است بواو الرسول زمانده مستعملدر که

زبان ترکیده حرسز درد تحاک یرده فلان کس دزد پوشیده زنخ

است دیو کنایه اولنور پوشیده زنخک اصلی بودرکه دیار عجمده

کسبجه یا صقلین ایتدکلری زمانده حیله لرین بغلرلرکه تشخیص اولنمیون

وه دزدان دخی کذلک اول اجلدن کاه اولورکه ظرفای عجم بالکز

پوشیده زنخ دیوب حرسز مراد ایدرلر و شنخ رو سشول کمسنه یه

دیرلرکه بوز دولته واصل اولوب کبر وغرور ایله صالنه ایدر شاعر کند

قاضی یلتی ایجونده بور باعیشنده ذکر اولنان معنا رقیه ظاهردر

بیت قاضی یلتی دزدیست پوشیده زنخ یک نیمه زاتش است و یک نیمه زنخ

این کرمی وسردی که در وی بینی دز مکر وحیل نشسته بر منبر شنخ

وه دخی غفلت اولنموکه شنخ نشین ادا سشول زمانده کنایه اولنورکه

برکمسنه قیرم قاضیلکی صورودوب اولوتوریر وشنبوب قیر سیدی

شول مقوله کمسنه یه فلان کس شنخ نشین است دیرلر انیچون کم قطعه

مذکوره بوید دیار هند وستانده بر شهرک آدیدر و شهر خلقی جمله

کافر ادر و کاه اولورکه کافر شدید بی رحم دیمک لازم کلدکده

بر پایه نسبیه گتورلر وکافر بوری دیرلر ووجه بو را لواندن علی

دیمک بو کلمه حوق لغات تتبع ایتدم بو لغتده غفلت ایتدکلری

اچون تحریر اولنوب ذکر اولنان اداء الشاعرك بو بیتندن که قلیاق علی

محبوب وصفنده در مثل سالف الذکر فهم اولنور **بیت** عقل ودین

ودل بردان تاج بور اندر سرش کافر بوری که میکو بند تاج بور آوت

پشت گرمی میکند وفلان کس بما سرگرانی میکند بو ادا البلین الاعجام

شول زمانده مستعمله رکه بر کمسنه بر کمسنه یه استنادا الیه وب واول

کمسنه کنده ویه معین وظهیر اید یوب بعض کمسنه یه وفقرا یه ظلم

وتعدی ایله ایدر فضلاء عجم فلان ظالم بفلان کس پشت گرمی میکند دیو

ضرب ایدرلر وگاه اولور که بر نادانك آقچه سی زیاده اولمق ایله راست

گلدوکی ادمه تکبر یوزندن چلبی لك صاتیه ایدر شول مقوله شخصه ظرفای

عجم فلان کس بما سرگرانی میکند دیرلر ابلغ البلغاء المتاخرین مولانا

وحشی یزدینك حضرت علی وصفنده اولان قصیده سنگینه

بر قطعه سندرکه خسیان ظاهر آرای روزگار بجوینده ویشه رکه

ذکر اولنان امثال فهم اولنور **قطعه** شها دادا ازین ناکسان زمانه

فغان زین خسیسان آخر زمانی • بصوف سقرلات شان پشت گرمی

برو دم زدستار شان سرگرانی • **باب الثاء المفتوحة تمنك**

مددر یعنی معناسنده در بولغته کمسنه تقیید اتمکلیکن تحریر اولنمدی استادم
مولانا مخلصی بنک بو بیتیدر که معجزهٔ رسول عم که اشارت بنانیله قرص
ماهی تننک فلکده شق ایتدکیده دمیشدر فهم اولنور **بیت**
بنیر شهی که ز جام مه انگشت معجزش   شق کرده هم چو داره قرص و تننک
تکلیف سمرقندی امثالندندر رسول زماننده کنایه اولنورکه زبان ترکیده
فلان کمسنه بزه قوزغون تکلیفی ایتدی دیدکلری یرده ظرفای
عجم فلان کس مارا تکلیف سمرقندی نکرد دیو ضرب ایدرلر که زیرا
قوزغون تکلیف دیه جک یرده تکلیف سمرقندی دیرلر **تنک**
چشمت بو مثل دخی بدال رسول زماننده مستعملدر که زبان ترکیده بر صاحب
کرم کمسنه بر فقیره احسان ایلسه بر خسیس صاحب مناع الخیر
اولوب اول ادمک احسانینه حسد ایلسه بو مقوله تخصصه ظرفای
عجم فلان کس تنک چشمست دیو ضرب ایدرلر که زمانه اکابرینک
یانینده البته تنک چشملر بری بولنور بلکه کم مولانا غزالی
مشهد بنک یادکار پهلوان بینه خراسانی هجونده اولان قصیده
بو بیتیدر تنک چشم اداسی قیتی ظاهردر **بیت** الهی کور کردی از کمال
تنک چشمیها ٭ که در چشمت بود خاک سیه کحل صفاهانی ٭
غفلت اولنمسونکه مثل تنک چشم اکثریا ذم محلنده مستعملدر اما که

میرزا بدیع یزدی
یا رب دو دیده‌ام ز بتان بسن نواخیم از غیر فرنگی
ایران کس دو مرده سن ایت تکلیف سمرقندی

اولورکه ضدی ایله تعبیر ایلیوب مدح محلنده ضرب اولنورکه خوبان
دیجک یرده تنک چشمان دیو کنایه ایدرلر خوبان معناسنه کلمش
تنک چشمان حضرت شیخ نظامینک بو بیتنده که خوبان شبستان
اسکندر وصفنده دیمشدر اول معنایه ظاهر و باهردر بیت از اسکندر
نامه می و مرغ و ریحان و آواز چنگ   تن تنک چشمان در آغوش تنگ
ترشد و ترشدند بو مثلده بدل شول زمانده ضرب اولنورکه زبان
ترکیده بر کسنه جزئی نسنه دن بیحضور اولوب بوزله ایدی ظرفای
عجم فلان کس ترشد دیو ضرب ایدرلر نیته کم شاه طاهر دکنی نکت
بو بیتنده اول مثل مفهوم اولنور بیت ترشود لاله چو بر داغ دل پر خونش
زیر لب خنده زند غنچه و نرگس چشمک ، چشمک کوز قیقنه دیرلر اودخی
مولانا اوحد الدین اصفهانینک بو بیتنده دخی مثل ترشد ظاهر
و باهردر بیت چو اوحدی نخست از آب دیده خواهد گفت
ه اگر ز بیت حدیث مرا ز ترکشتن تب دارد بو ادا شول زمانده
کنایه اولنورکه زبان ترکیده بر کسنه نامربوط سویلیوب کلامنک
بری بریله مناسبتی اولمسه ایدی ظرفای عجم ذکر سبب ایراد سبب
قصد ایدوب فلان تب دارد دیو ضرب ایدرلر نیته کم شاعرک
بو بیتنده مفهوم اولنور بیت للمؤلفه گفتم ای شوخ مرا آتش هجران تو سوخت

گفت

کفت ای عاشق مسکین تو نکرتب داری باب التاء المکسورة مع البا تیر رباب
و تیزهٔ رباب تیر رباب دیدوکی بر قسم اوقدر که اکا ناوک دخی دیرلر
و تیزهٔ رباب دیدوکی بر قسم مزراقدر که اوته یقه ده اکا خشت
دیرلر اول مزراقک اشاغه دمرنه ترتیب براوزون قایشله بغلودر
خصمه اکا آتدوکی زمانده اوج الندن قالور الکنجه اکا تیزهٔ رباب
دیرلر نتهکم اوحد الدین اصفهانینک بو بیتندن فهم ظاهردر
بیت کشیدهٔ چو کمان دشمن مرا در بر مرا ز پیش میفکن چو تیر ربابی
تیرک زد بو ادا شول زمانده ضرب اولنور که زبانه رکیده رر
یوقاریه فشقورب اوق کبی اتلدر دیدیک یرده ظرفای عجم قانک
یوقاریه صچره ماسی اتلماسنی تشبیه طریقیله از زخم خونش تیرک زد
دیرلر مولانا هاتفی نک بو بیتندن که صاحب قران تیمور خانک
وصفنده دیمشدر بیت از تیمورنامهٔ در جنک شهزاد منصور
ز خونش که تیرک زد از فرقگاه ۰ بلا را برافراخت پر کلاه ۰
تیرک میکند امثالندن شول زمانده کنایه اولنور که بوغلق
ایده بور دیدیک یرده فلان کس تیرکی میکند دیو ضرب ایدرلر
شیخ نظامینک بو بیتندن فهم اولنور در عذر کفتن شیرین با خسرو
بیت دل از خشم زنگی تیرکی کرد بعذر آمد چو هندوی جوانمرد

باب التاء المفتوحة مثل تو بر سر زن و فلان کس بر سرش زند

بو ادا شول زمانده کنایه اولنور که بنم مصلحتم بتدکدن صکره وار باشنه

چال دیمکدر ظرفای عجم تو بر سر زن و فلان کس بر سرش زند

دیو ضرب ایدرلر نیتکم افصح العلماء المتبحرین و ابلغ المتأخرین ملک

الشعراء العصر مولانا ولی افندی مثل مذکوری بر مرتبه محلنده بسلمشدر که

شعراء عجم اول مثلی بویله یرنده بسلمه مشکل ایکن تحریر اولندی بیت

بی ستون غمی بن آه ایتدم برباد   وارسون تیشه سنی باشنه چالسون فرهاد

ترجمه للمؤلف بی ستون را به یکی آه چو کردم برباد   بر سر خویش زند تیشه

مزد را فرهاد تنگ بزم است و فلان بد مست و بی ظرفست بو ادا

بین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که بر کمسنه مجلس باده ده تجاوز

ایچمکله مست اولوب کتوره‌مه‌جکی اولمغله ابری گوزه اولوب کندو گوهرین

ظاهر ایلیه بو مقوله کمسنه ظرفای عجم کنایه یوزندن فلان کس تنگ بزم

است و بی ظرفست دیرلر نیتکم ذکر اولنان ادالر معنایه در مولانا

نظام استراباذی تنک بو بیتندن فهم اولنور بیت از قصیده فلکیات

چون تنکان بزم مرا از می لعلی شفق   گوهر خویش را عیان ساخت سپهر گوهری

و دخی ذکر اولنان بی ظرف مثلی مولانا ظهورینک بو بیتندن ظاهر در بیت

نکرد خواب تو از باده مست   باندازه ساغر به ظرف مست

باب الجیم

باب الجيم المفتوحة مع جان گرو وجامه گرو بو مثل بين الاعجام شول زمانده
مستعملدر كه بر دوست بر دوسته محبته مجلس انس ايدوب مهمانه
ديسيدي كه مالم وجانم يولوكه فدا اولسون بو محلده ظرفاى عجم در
بو مصرعى كه عينيله مثلده ضرب ايدرلر كه جان گرو جامه گرو ومولانا
طوسينك بو بيتندن اول مثل فهم اولنور بيت جان وتن رهن بادت باد
كن از من بشنو • مثل اينست كه جان گرو وجامه گرو • جل
بو لغت لغة الله حضرتلرينه منسوبه كه جل درلر باكك اورته يرينه
دأور دك الحنه دير لر دبو معناى وير مش اما جل بر قوشجوغازه
دخى ديرلر كه آنى ديار عجمده بفش الحنده طوطى وار بلرلر غالبا
لوتيفار نام قوشجوغازه مشابهت واردر جل مرغ معناسنه كلدوكى
تقيد اولنمه دوكى اجلدن تحرير اولندى املح الشعرا مولانا هلالينك
بو قطعه سندن كه صحرا وباغ وصفنده ديمشدر جل ذكر اولنان
معنايه كلدوكى فهم اولنور قطعه از قصيده لاميه اى خوشا آن
دارهٔ دامن صحرا كه درو پر زنان هم چو جلاجل بفغان آمده جل
باغ شد مكتب وهر غنچه خندان طفلى كه بر آورده ورقهاى گلستان زبغل
ودخى استادم مولانا مخلصى بدخشانينك بو بيتندن كه كوه وصحراى
بدخشان وصفنده ديمشدر لغت جل فتحه ظاهر در بيت

زنك سو قهقهی كبك دری از قلهای كوه   زنك سو جلجل نوا در دشت باد صرت

چنین دارد جو نماندست امثالندندر نزول زماندن كنایه اولنور كه
اولقدر ذوق وصفا كردن نسنه قلمش اشاغه قومشسن وحالبوكه
نسنه یوق دیمك یرده ظرفای عجم جو نماندست دیو مابینلرنده
استعمال ایدرلر شیخ نظامینك بو بیتندن فهم اولنور بیت
در پاسخ دادن شیرین خسرو را ۰ شعیرزان شعار جو نماندست
وگر نازمی بدانی جو نماندست ۰ چشمارو امثالندندر كه زنان عجم
عروسه چشم بد مضرتن دفع ایچون پیدا ایتدكلری بیكر مخصوصه
درکه بر سبویه گلگونه و آب زرله رخسار عروس نظیر بر صورت
دلپذیر رسم و تصویر ایدوب البسه فاخره كیدروب انواع جواهر
ایله تزیین قلوب عروس كوزلمك استیندره اوشته عروس
دیرا ول اتی كوسترارلا كه چشم بد مضرتی اول بیكره اصابت
ایدوب عروسه تجاوز ایتمیه بعده اول سبوی بالای بامدن پرتاب
ایدوب چشم بد بویله شكست اولسون دیرلر قدرتی اولان الحینه
الجه دیر ره فقیر اولان چیز معقوله سبو وضع ایدرلر زیرا بامده
اولانلر اكثینده كچی شكست اولدقدن صكره یغما ایدرلر نیته كم مولانا
گنجه رومینك بو بیتندن كه نادان مدبر ذمنده و بشدر اول مثل

فهم

فهم اولنور بیت شغال حقیقه درنادانی بدتر شکل چشمارده ، اولور الماد

چوخ اوکنده اچ خاله یکان اول ، دوچرخگاه اولور که ذکر اولنان

بیکر مخصوصه یه چشمار دو دیدکلری کبی چشمار دوچرخ دیرلر که حضرت شیخ

سعدی الشیراز بیتک بو بیتنده فهم بیت از کتاب بوستان در حکایهٔ

درویش حریص چو چشمارانکه خورند از توسیر ، که از بام پنجه گز افتد بزیر ،

مولانا سروری چشمار مثلنه غفلت ایتدوکیچون بیت مذکورک مصرع

اولیسنده اونلر ادای چشمارک تغییر ایدوب ، عیال توانکه خورند

از تو سیر ، دیو معنی ویرمشدر چشم چشمها دیده بوروزمره بلین

الاعجام شعرا زمانده ایراد اولنور که حدیق کوزیک گیجور چشم دیکلک

یرده چشم چشمها دیده دیو کنایه ایدرلر نیته کیم شاعرک بو بیتنده

فهم اولنور بیت دلم چندین فسوس از چشم ترکان بلا دیده ، فریبم چون

دهد نرگس که چشم چشمها دیده ، چوکه زبان نوا ایده ترکی آوینه

دیرلر اگرچه لغت نوایی در شعرای عجم ایبا ایترنده کتوررلر انگچون تحریر

اولنمز که زیرا الفنه بیی اولا در نیته مولانا هاتفی نک بو بیتندن

تیمور بر زور دشت قبچاق ساغسار یدیز اولان توقتمش خانه اوزرینه

سفر ایدکده انی جبره بولنماکچون سپاه لی قرانه ترکی اوین ایم

ایدکده دیمشدر بیت از فتح نامه چو صفهای چوکه بهم داد دست

شدان بیکران ورشت دیوار لیت ۱۱ وموللای مشار الیهک بو بیتنده
که اول مجلده دیر قتح طاهر بیت مقدم نشینانه درگاه شاه
همه جرکه ارای آن صیدگاه ۱۱ چار تکبیر زدم امثالدندر که
برشینه دن فارغ اولوب ال چکمدن عبارتدر چار تکبیردن
مراد میت نمازنده اولان چار تکبیردر مقصود مفرغ عنهی حکم اولنده
بومقدر چار تکبیره مثلا خواجه حافظک بو بیتنده فهم اولنور بیت
من همانندم که وضو ساختم از چشمه عشق   چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که
هست چار قل امثالدندر چار قلدن مقصود معوذتین ایله قل یا
وقل هو الله در بعضی عجم چار قل دیه لر ایدی مراد ذکر اولنان سورلر در
وپنج ایت دیه لر عشر شریف مراد ایدرلر وپنج سوره دیه لر
یس شریف و انا فتحنا وتبارک وسوره عم واذا وقع مراد اولنور
نیته کم حضرت منلا جامینک اشبو بیتنده فهم اولنور بیت
از صراحی دوباره قلقل می   بشنو جامی به از چهار قل است
اگر چه چهار چار معناسنه کلور اما گاه اولور که ابدزنده یول یول
منقش اولان اسبه دخی چهار دیرلر واول اسب چهارک الینه
صنقر اولسیدی نه پیشانی دیرلر نیته کم مولانا مجنون حیب نویسک
بو بیتنده که اسب چهاری نه پیشانی وصفنده دمشدر چهار سیناسنه

طلودیکا

کلدوکی فهم اولنور **بیت** توسن سرکشی تندی فلک ازکوکبی مات ؛ آند
اسب جغدی بهر توبه بیشانی ؛ وکاه اولورکه اسب چهار دبه جک
ییده اسب جغدی دیرلر و ده بیشانی مطلقا صقر معناسنه در حتی
قطب العارفین وسلطان المحققین خواجه بهاء الدین نقشبندک
کتاب نجات یازان ملا صفی خوجه مشار الیهک کراماتن یازدقده
کتورمشدرکه اول حضرت بدری باشنده ایکن والده سنه دیمش
ای ما درین فراخشاخ ما کوساله بیشانی خواهد زایید
یعنی بزم اینه کومزای انا الی صقر بوزاغو دوغسه کرک کذا فی الواقع
اول اینک دوغدقده بیورد قدری کبی ظاهر اولور ایمدی بیشانی
اسبه مخصوص دکلدر قصابان بخارا مابینده معهود بر زبان دارکه
اینککه فراخشاخ دیرلر قوبونه کوربا و کچویه خامشاخ و آتنه نیجه که مثلا
فلان کس مرد دیکک ییده فلان کس نیجه شد دیرلر و آته که
ماشکی و خانه کاداک و آدنه ناشئ و دریه کفتی دغدغ سعیده کبی
و ننکه دیرلر و آلجه به نجلی و ایکیه کعره دیرلر و دشمن نیشدی صقیز
دیکک ییده آب آمد دیر اطرافی ماوراء النهرین بریله معهود دانه
سوبلمک لازم کلدکده ذکر اولنان ادا ایله تعبیر ایدرلر **جای خالی است**
برمثل بیل شوار زمانده مستعمل که فلانی کمسنه ادسز اولوب مجلسده

بو وجهه سوز سویلمکده سویلنمشدر و چوق چوق لغتلره اولدی حماقته
غالب اوله ظرفای عجم مثلا کس چارخایه الت دیو ضرب ایدرلر که
اولورکه اعجام هندیلری دشنام ایدکلرنده فلان غلام چارخایه شش
قبرغه دیو ضرب ایدرلر مولانا امیدینک درست زنانه تکاپت
ایتدیکی قصیده سنک بو مطلعنده ذکر اولنان ادا فهم اولنور
مطلع برانه سرکه قد امیدی دوتا شده ۰ از چارخایه کی ادسه
جا لنگ اشده ۰ و استماع اولندیکه مثلا امیدی درست برده
اولندیکنده زنان الندن درمانده اولوب هر کوره اویندن جنک
و غوغا الکسک دکل ایمش برکوره قاریلر اوشوب مثلا امیدینی
یقرلر و یقید قلرنده بورنه بدبخت مثلا نک خایه سنه یاپشوب
شو بله صقرکه اول معنای معهودی ازدلر مثلا بیچاره خواجه سرا
اولدقده صکره زنانه طلاق ویروب کوشه ٔ تنهایی اختیار ایدر
و بعده بحوزنانده بتمش کسانه بر بیت نظم ایتمشدر اول قصیده نک
مطلعی درکه استشهاد طریقیله بالاده ذکر اولندی و مولانای مشار
الیهک خواجه سرا اولدقده قصیده ٔ مذکوره نک بو بیتندن
فهم اولنور بیت یک جفت خایه بود متاع سرا ادو ۰ آن هم زدست
داده و خواجه سرا شده ۰ خواجه سرا مناسب خادم دیمکدر

انسانه

انسانه خادم دیدکلری حیوان غیر ناطقه اخته دیرلر که مثلا اکادبار
زونده اغنیج دیرلر وکاه اولور که آخته لفظن حیوانه تخصیص ایتمیوب
باده کهنه و سرکای کهنه دیجک یرده شراب آخته و سرکای اخته
دیو تعبیر ایدرلر ابته کم شاعرک بو بیتندن فهم اولنور بیت می اخته چون
ناخت بر ذوق سر ٬ نباشد چرا دیده گلبرک تر ما چشم اسمان
کورست امثالدندر شول شاعره کنایه اولنور که بر دنیا ناجنسی فلک
ایله حکه وارد حیه گردون غدار اولنا کیسی بسلیوب منصب اعلایه
کتوره و ارباب معرفتی خاک مذلتده پایمال ایلیه‌دی شو مقوله‌لرده
ظرفای عجم چشم آسمان کورست دیو ضرب ایدرلر کاه اولور که چشم
آسمان کورست دیجک یرده چشم دولت کورست دخی دیرلر مولانا
کشونینک بو بیتندن فهم اولنور بیت ترا می بیند و با مهر و ماه خویش
می نازد ٬ کنون روشن شد این معنی که چشم آسمان کورست ٬
خیاری و کدوی امثالدندر ایکی شینک بینده مناسبت اولمدوغنی
بیان محلنده ضرب ایدرلر نقل اولنور بر خیارک دینه بر کدو دکمشلر
اول کدو نشو نماده سرعت جبلیه‌سی حسبی ایله قد بالا چکوب زمان
یسیرده خیاره برابر اولدقده زبان طعن دراز ایدیوب دمشکه
بو بچه روزکاردن بر دو اصل اولدوغک مقامه بن زمان قلیلده

نائل اولدم چنار جواب ویروب دیمشکه برنج کونی الکیده قده بالاده
بکامور اولمق اولقدر کار دشوار دکلدر هنر روزکارده مطلوب
ثابت برقرار اولمقدر فی الواقع دیدوکی کبی برنج کونی چکره
که ونابود وناپیدا اولور چنار نیجه روزکار یرنده ثابت وبرقرار
اولور نیته کم کمال خجندی نک بو قطعه سنده اول مثل فهم اولنور **بیت**
درباب کمال این سخن نازک وباریک ، آزرده مکن خاطرت از کس سر مو بی
کر یار تو بر ارزنمان صوفی اقرع ، با دست مراد درحق او بیت نکویی
بدخواه تو خود درابه بزرکی چو تو داند ، لیکن مثل است این که چنار وکرده با
باب الجیم المکسوره چیره بهادر دلاور معناسنه کلور مثلا فلانه
کمسنه غدا ایدر دیجک یرده فلان کس چیره دست است دیرلر کاه
اولور چیره دستک صندن مراد ایدنبوب فلان کس چیره دست
است دیو ضرب ایدرلر اما بو کمسنه نک دیو ایلیوب لوالدیکه چیره
هندوستان دیارنده بر قسم دستاره دخی دیرلرکه انی مولتانیلر
صارارلر چه بخارا دیارینه کلدکلرنده انلره مولتانی چیره بند کوجه
پوشی دیرلر مولانا مشفقی بخارینک بو قطعه سنده که هندوستانیانه
هجو ایدوب دیمشدر دستار معناسنه کلن چیره فهم اولنور **قطعه**
عرصهٔ هند شکرستان است ، طوطیانش شکرفروش همه

ملکانشر

کمان قش چو هندو باز سیاه * چیره بند و نکوچه پوش همه * نکوچه
هندولرک بر قسم کیدکلری ساده در که اول ساده سکان قنادر کبی قصه دوراجق اولوب ص
اوسته‌نده اولان معنایه کسمه مشابه اولمغله شاعر قصد ایتمشدر
و ذکر اولنان ملتانی هندیلرک بر قسمنه دیرلر که زیرا ملتان اسم شهر
دریانشینه مضاف قلوب ملتانی دیدیلر باب الجیم العجمیة چونک
لغات غیر مشهوره دندر که چونک اوج پشردوده یه لشه وارجه
چونک دیرلر که زبان نواده اکا اطلاق دیرلر چونک اشتر
معناسنه کلدوکی مولانا نفی نک بو بیتندن ظاهردر بیت از تیمورنامه
ظلمیکار چونک کسسته مهار * بر آمد بر آن آسمان رس منار
چونک معناسنه کلن تیلاق منفقی نک بو بیتندن که میر دیوانه
هجوینده دیمشدر فهم اولنور بیت از قصیدهٔ لامیه ماده تیلاق
تشنگیست که بگسسته مهار * ریسمان بیز و حطب ابرو دستارش سپل
غفلت اولنمیو که مولانا منفقی بچارینک ذکر اولنان بیتی اکثره
حوق نه اکلنه زارکه زیرا میر دیوانه نک سالیارلری اوزاتمیش
آتی ریسمانه وابروسنی حطبه و دستارینی سپله تشبیه ایتمشدر
سپلدن مرادی بودر که میر دیوانه دستارین باشی صارمش
سپل اشترکه سپغنه و ازینه دیرلر تیلاق قشنک دیدوکی

چاروق دوه دیکدر **چوب بر درخت خویش اینده است** بو مثل

شول زمانده ضرب اولنور که هر نسنه برنده بقشر و هر نسنه

جنسی ایله واقع اوله خوش شدر دیجک یرده چوب بر درخت خویش

اینده است دیرلر اینته کم مولانا جامی نك بو بیتندن مثل سالف الذکر

فهم اولنور **بیت** دل نهادم بر جفا چون دیدم آن قد بلند ○ بر درخت

آن به که بیند مرد عاقل چوب را ○ **چوب تو در آبت و از برای**

فلان کس چوب در آبت بو ادا اربابی الاعجام شول زمانده

کنایه اولنور که بر کمسنه یه کوتك چالمق لازم اولسه و اول

آدمه دینلسه یکه سکا کوتك چالمقه کرك دردیجك یرده چوب

تو در آبت دیرلر و بو ادانك اصلی بودر که دیار عجمده بر کمسنه یه

کوتك چالمق استسه‌لر دکنکلری صو یه اصلدرلر و محکم لرده

قوجق قوجق دکنکلر مدام صو ایچنده طورر اول اجلدن در که ظرفاء

عجم چوب تو نیز در آبست دیو کوتك مراد ایدرلر اینته کم کتنکلر

شعرا مولانا کاتبی نك بو بیتندن که قد محبوب و صقنده و بمتدر

بو مثل ظاهر و باهردر **بیت** بدو ر قد تو سر و ی کشیده بر لب جوی

ز حکم خویشتن او را بهر چوب در آب **جو بیند و باینده است**

بو مثل زبان ترکیده شول زمانده مستعملدر که ارایجی بولوجی واراینجه

برلور و بجك برده انجام جوینده یابنده است دیرلر نیته کم شاعرك
بو بیتنده فهم اولنور **بیت** چنین زد مثل شاه گوینده گان **ها**
كه جوینده گان نند یابنده گان **حا باب الحاء المفتوحة حاضر**
قندیل باش بو مثل شول زمانده کنایه اولنور که تدارك اوزره
اول دکلو صقلین دیجك محلده حاضر قندیل باش دیرلر بو مثلك
موردینی بر كون اوستادم دن سؤال ایتدم که بو مثلك موردینی
نجه بیلورسز بیوردیلر که حضرت شیخ سید نسیمی حلبه كتمك ایچون دستور
دیلدیکی حالده پیری اولان شیخ فضل الله ولی بو بیت تسمیه جواب
ویرمشلردر و بو بیتك مصرع ثانیسی بلی الانجام روز تره اولمشدر
مثل مذكور ظاهر در **بیت** چون بسفر میروی از حلب اندیشه مکن
چیونی حلب میرسی حاضر قندیل باش **حا خشر** امثالوندر در تنك و جمعیت
والای معناسنه کلور نیته کم مولانا هاتفی تنك بو بیتنده نه کم سپاه
بیشمار تیمور خان وصفنده دیمشدر اول ادا فهم اولنور **بیت**
از فتح نامه دیگر باره خیل ستاره حشم شد از ظل عالی فرخنده فر
و دخی حشر و تنك معناسنه کلدوکی مولانا خسرو دهلوینك بو بیتنده
فضه ظاهر در از کتاب مخزن الاسرار در وصف شاه نظام **بیت**
گاه ملایك گاه بیابانش زملایك حشر بربخش چون نمك ار بو شکر

حاضر دم باش بو مثل بدل شول زمانده مستعملدر که تدارکی اوزره
اولوب متیقظ اول دیمک یرده ظرفای عجم حاضر دم باش دیو بوری
برینه کنایه ایدرلر نیته کم بهلوانه کاتبینک بو بیتندن فهم اولنور **بیت**
ای دل بسه دم همدم ارباب نغم باش ، خوش تا نبرد از دیدهٔ من حاضر دم
باش ، حرف حالسانک ابجده بو قدر عددنه استعاره ایدرلر حالی نه ایکار حالی م
معناسنده دریا ظرفیت افاده سیچون زیاده اولنمه رکاهی الغی
زیاده ایدوب حالیا دیرلر حضرت خواجه حافظک بو بیتندن
اول ادا فهم اولنور **بیت** عاقبت منزل ما وادی خاموشانست ،
حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز ، **حلوا نمیخورد و حلوا نخور دیو دیرلر**
بو مثل بدل شول زمانده استعمال اولنور که برکمسنه اغزینه کلنی
سویلسیدی زبانه ترکیبده یال ثمه دیمک یرده ظرفای عجم حلوا نخور
دیو کنایه ایدرلر نیته کم مولانانک بو بیتندن اول مثل فهم اولنور
بیت از مثنوی گر سخن خواهی که گویی چون شکر ، صبر کن از حرص و این
حلوا نخور ، **حلوای بیدود خوردم وفتانه کس از دیگ چوبین حلوا
خورد** بو ادا شول زمانده استعمال اولنور که الم سز صفایه واصل
اولدم دیمک یرده حلوای بیدود خوردم دیرلر وکاه اولور که
حلوای بیدود خوردم دیمک یرده حلوا از دیگ چوبین خوردم

دارا

دیرلر نتکیم شیخ کمال خجندینک بو رباعیسنده حلوای دیک چوبین
مثلی فهم اولنور دیک چوبین یعنی نخل خرما رباعی در باغ ببین تو
گونه گون برگ نوا ٭ زان برگ نوا ارزوی طبع روا ٭ برخیزد
بیاد میوه از شاخ بخور ٭ کر خورده نه زدیک چوبین حلوا ٭

باب الخاء المفتوحة خر رفت و رسن برد بو مثل بر بدل اشوار
زمانده ایراد اولنور که برکمسنه بر شیدن فائده اومسیدی اول
شیء الله نه حقوب امک سببی ایله ضرر ایلسه ظرفای عجم خر رفت
و رسن برد دیرلر بو مثلک موردی شویله مضبوطدر که زمان قدیمده
برکمسنه وار امش ایکیده برده ایلک اشکرین دوتوب مشغول
خاطرجوز بغیر امش حریف اشکی کوزتمده غفلت ایتدکده اشک
گیدوب حریفک الیده بیله گتورامش یارانی قتسنه کلدکده سؤال
ایدرلر امش که ازان خر که بسته بودی بشما چه عاید شد جواب
ویررلر امش که نه اصل عاید ه بلکه خر رفت و رسن برد یعنی بن
انزنی فائده اومرکن ایپمی بیله کتوردی اول زمانده بر دبو مثل
وارد اولمشدر دکاه اولور که ازاله مقصود اولنان شی ایله
مطلوب بیله کیده کده دخی خر رفت و رسن برد دیو ضرب ایدرلر
نتکیم شیخ کمال خجندینک اول مثلی بو بیتنده فهم اولنور بیت

نوشته مثل کهنه که خر رفت و رسن برد بستاند رقیبم سر زلفت زکف و رفت
خاک بر دهن فلان کس بو مثلی شول زمانده کنایه ایدرلر که برکمسنه
بر مخالف سوز سویلیه ایدی اول سوز انک اغزینه دوشمه ایدی دعا علیه
مراد اولنوب خاک بر دهانش باد دیرلر و دخی برکمسنه بر اولو آدمه
برکلم سوز سویلیه ایدی اول کمسنه اول محتشمدن کلوب کستاخلق
ایلمک لازم کلدکده اغزینه طپراق طولدروب اول محتشمک نظرینه
کلوب عذرین آنکله دیلر بو مثلک موردی شویله مضبوطدر که کیانینک
انتهاسی اولان کیخسرو خون پدرا چون افراسیاب ترکی اله
کتوروب قتل ایتدکدنصکره آل کودرزی و ال نوذری جمع ایدوب
جیش عظیم ایتمش دیمش که ای آل کودرز و ای ال نوذر بیلکز
و آگاه اولک که تمدنصکره هیچ مرادم قلمدی دنیای فانیده
خلعت شاهی عبایه و تاج شاهی کلاهه دکشوب درویشانک
اختیار ایلیوب خانه بدوش اولسم کرک تخت کیانیانه برشاه بولک
اول مجمعده زرتبه کفشدرده بری قدین الف ایلیوب زبان بوس
ایدوب کمای خسروا اباعن جد پادشاه اوغلی پادشاهلردن لهراسب
نام بر پادشاه زاده واردر استرسکز بیزک تختکزه انی کچوره لم
پادشاه بو سوزدن محظوظ اولدی و امر ایلدی که لهراسب احضار اولنوب

کوز

کوزلرا بیننده سام اوغلی زال ایاغنه قالقوب دیدی یا کنجه و
لدابده بکلری اکرچه اصل پادشاهدر اما فقیر دروسلطنت
کیانیانه نه چوقلق مطلع دکلدر کنجه وزالک بو سوزندن خطا اتمیوب
ده هم اولدی زیرا که خرد قوت ولایتله بلدیکه بو سوزندی زال
داوالدی چوق بلاچکمکدر زاله خطاب ایلیوب دیدیکه ای زال
بنجونه بویله سوز سویلدک داداب کیانیانی کوزتمدک زال او سوزدن
پشیمان اولوب تثبت ورجعت دیه جانب بیرده اوج طیراق اکون
ده اننه طولدردی اول زماندن برو دیار عجمده اول قاعده قالوب
الی هذا الآن اجرا ایدرلر نیته کم مولانا جامینک بو رباعیسندن
مثل سالف الذکر فهم اولنور رباعی ای کز غمش افتاده چاک بکفن
الوده بکس چه غیر پاکت بسخن   چون نه لال تواننه بود کوش پس ازین
کز لب بسخن کشای خالک بدهن خانه بهنده که سپرده است
امثالدندر شول زمانده ضرب اولنور که خدمتکار دزده اوی
احمر المشتدرکه زیرا الی اوزورنه خدمتکار تنها اوده قالیجق نیجه
اولاجغی معلومدر دیجک یرده فصحای عجم بو نکته یه معنی ایله تعبیر
ایدرلر که خانه بهنده نه سپردست کس نیته کم شیخ نظامینک
بو بیتندن فهم اولنور بیت از مخزن الاسرار در مقاله سیزدهم

دور شکایت روزکار غارت ازین ترک بنر دست کس
خانه بهند ونسپر دست کس خارکنم ومثان خارکنت بو ادالر
بلیغ الاعجام شول زمانده استعمال اولنور که بر عاشق جفاکش ومفتون
متوتشم دیه جک یرده ظرفای عجم من خارکنم دیو ضرب ایدرلر نیته کم
مولانا اوحدالدین اصفهانینک بو رباعیسنده اول مثل فهم اولنور
رباعی دل بسته بوی عنبراویز کلت حانا حاکر عارض دلاویز کلت
بلبل که هزار خارکن بنده اوست او نیز غلام خار سرتیز کلت
خط بر کردم کش بو ادای اعجام شول زمانده ایراد ایدرلر که اول
کدینه خاک پایکده بر خط چکه انزن صکره بوسنی اوپر بو اداتک
اصلی بودر که بر مجرمی میدان سیاسته کتورد کلرنده جلاد اول مجرمک
بو سینوته خاک سنر خده بر خط چکر و کوزین بغلر دنطع و ریغ دوشر
و مجرمی دوز خیم البنده آلوب نطع مذکور اوزره چوریب قبله دن یکا پایی
راستین جمع ایندروب پای چپین اوزادر و مجرمک پای راستی
انکچوتن جمع ایندرر که بوسینو خا اورد ده مجرم بی چاره ستان دوشه
بو ادا الرسمه موقوف اولدیغچون تحریر اولنذ ذکر اولان خط بر کردم
کش اداسی شاعرک بو بیتنده فهم اولنور بیت سرم انکه که انداز تیغ شمشیر
جفای خود بکش بر کردنم اوّل خطی از خاکپای خود ودرجه مجرمک

چشمنی تغلید قلرنده خواجه اصفی نك بو بیتندن قیتی ظاهر در **بیت**
قاتل من چشم می سبز دم بسمل مرا ۰ تا بماند آرزوی روی او در دل مرا
و دخی تطبع و رنك دوشدکلری حضرت شیخ نظامینك بو بیتندن
قیتی ظاهر در **بیت از مخزن از مقالهٔ چهارم** تطبع بیلیقند و بر و رنك
ریخت ۰ دیو ز دیو انگیش می گریخت ۰ **خرابود بیه خوانده اند**
نکر آب و هیزم لازم آمده است بو مثلی بدل بین الاعجام شمول
زمانده مستعملدر که اشکی دوکوبه او و قومشدر مکر او دونیله صو لازم
اولمشدر نتیجه کلام دارابی یعنی اسکندرن مغلوب اولوب فرار ایدرکن
خدامی حقیقی تانرنك دبرینه فراموش ایدوب یمایش و یسار دن
دارا به زخمهای کاری یتشدیرجك خانه زیندن روی زمینه
بیخود اولوب دوشدکده اسکندر دارایی بوحالده کوروب بی اختیار
کوهه زینندن کندوزین روی زمینه آتوب سر دارایی زانوسنه
الملش دارا کوزین آچوب اسکندری کوریجك کردش و محنت روزکار ر ن
بعض نصیحت و وصیت ایلمش حضرت شیخ نظامینك ایراد اولنان
مثلی زنان دارادن اسکندر نامه سنده ایراد ایتمشدر و شیخك
بو بیتندن مثل سالف الذکر مفهوم اولنور **بیت** خرا زاکی در ره و سخن خواند
مکر آن زمان که آب و هیزم نماند ۰ **خاطر کن ست** بو مثلی بدل اضداد

اضداد ندر بلبن الفصحی العجم شول زمانده کنایه اولنور که بر کمسنه اظلم
خلق الله اولوب جور خصوصنده اکرچه کوردوکی ادمک خاطرین یقوب
دل شکن لک ایله مشهور و معروف اوله ایدی ظرفای عجم فلان کس
عجب دل کن است دیو ضرب ایدرلر مولانا ظهوری بک بو قطعه سنده
که اخوانه دل شکن روزکار حقنده دیمشدر ذکر اولنان مثل حالا
کن ظاهر و باهر در **قطعه ازسانی نامه** همه کرک طبعان ضرغام کین
همه زیردستان بالانشین بخاطر کشای سراسر کره
چو دنبال عقرب کره بر کره یعنی خاطر یقمده عقرب قویروغی
کبی دوکون دوکون اوزره در که اکا اهل القبیح قصیده ملاشده
که عقنقلی دیمشدر **خانه بدوش است** بو مثل بدل بلبن الظرفاء
المتاخرین شول زمانده کنایه اولنور که فلان کمسنه روشن
دل و سیاح عالم در و یچک یرده ظرفای عجم فلان کس
خانه بدوش است دیرلر و کاه اولور که بر کمسنه عمرین صفا ایله
کچوروب غم فردا ده اولمسه ایدی فصحای عجم اکا خوش نشین است
دیرلر ذکر اولنان ادا املح الشعراء المتاخرین مولانا وحشی
یزدینک بو بیتنده که درویشلکی حقنده دیمشدر بو مثل
ظاهر و باهر در **بیت** ما زان کروه خانه بدوشم و خوش نشین

بنزان کروه خانه بکه دار عالمیم **خانه پرور و ریزه پرور و بره**
پرور بو ادا الشول زمانده کنایه اولنور که زبان ترکیده بر کمسنه
چلبیلک ایله بیوبوب اسی وصوق چکمه ایدی ظرفای عجم بو مقوله
کمسنه یه فلان کس خانه پرورست دیو کنایه ایدرلر اما ریزه
پرور ایله بره پرورک فرقی بودر که اهل صنایع مابیننده فلان
کمسنه اوستاد زاده در و اوسته اوغلی اولدوغیچون صنعتنک
اریدی صیاوشتمز به وصنعت الجنده بیومشدر دیجک یرده
فلان کس ریزه پرورست دیو کنایه ایدرلر ذکر اولنان
خانه پرور اداسی اشبو حنده مولانا سروری دیمش که خانه پرور دیار
عجمده اوبرق بسلیوب اهل وعیال صاحبی اولان کمسنه یه
دیرلر اما بو کمسنه در که محبوبه بو مقوله استاد مدح دکل بلکه
ذمدر خانه پرور اداسی سایه پرور روز مره سی کبی در ذکر اولنان
خانه پرور مثلی خواجه حافظ شیرازینک بو بیتندن ظاهر

بیت گفتمش مگذر زمانی گفت معذورم بدار   خانه پروردی چه
تاب آرد غم چندین غریب   و ذکر اولنان سایه پرور اداسی
دخی مولانا جامینک بو بیتندن که وصف رخ و زلف محبوبده
اولدیغی مفهوم اولنور **بیت** پیش روی تو افتادی زلف

زیر زلف تو سایه پرور گل غفلت اولنمونکه بیتده ذکر اولنان
افتابی لغت سایبان معناسنه در نیته کم باب الالف المفتوحه ده
ذکر اولنمش ایدی لغت بازانلر افتابی سایبان معناسنه گلدوگن
اصابت ایتمز **باب الخاء المکسورة خشم جهودانه** ظرفای
عجم بو اداتی اول زمانده استعمال ایدرلرکه بر جاهل یا جهود برناتراشیده
بر اهل فضل کمسنه نابایست سویلیه که اول ناتراشیده نک
واردیجه خشمی زیاده اوله ایدی اکا ظرفای عجم خشم جهودانه
دیرلر نیته کم حضرت مولانا پادشاه جهود و وزیرینک قصه‌سنده
اول معنای ایراد ایتمشدر **بیت** از بغل او تیر طوماری نمود
تا برآمد هر دو را خشم جهود **خرقه سوخت و فلان کس**
برهمن سوخت بو اداتی اول زمانده ضرب ایدرلرکه دیار
عجمده قاعدهٔ مسلمه در که ایکی یار جانانی یا بیننده برودت واقع
اولوب غبار خاطر اوله ایدی یار شوقته بر مجلس انس
ایدرلر اول مجلسده پیراهنلرین چیقروب آتشه بیراقدیرلرکه
برودت ایله غبار خاطری آتشه یقدق یا بیننده ارتق
برودت اولمز نیته کم خواجه حافظ شیرازینک بو بیتندن
مفهوم اولنور **بیت** ماجرا کم کن و باز آکه مرا مردم چشم

خودروی آتش بینر

حقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت • باب الخاء المعجمة خوش
کردم امثالدندر شول زماندن کنایه اولنور که بنم کو زم آنی طوتدی
بکندم و بکلک یرده ظرفای عجم مز آنرا خوش کردم دیر اینته کم
افصح الشعرا مولانا سلمان ساوجینک بو بیتندن فهم اولنور بیت
دامنت دود دل عود گرفت و خوش کرد • تا بدانی که دم سوخته
کارها کرد است • خوش نویس است وفلان کس قلم است
بو ادا ربین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که کتابدن بر کمسنه
دزدلک وحیله کارلق ایله مشهور اولسه ایدی فلان کس خوش
قلم است دیرلر وخوش نویس است دخی دیرلر ذکر اولنان ادالر
صندیله تعبیر درینته کم شیخ سعدی نصیحت پادشاهده بوستان
نام کتابنده بو ادالری ایراد ایتمشدر که ایکی کاتب حیله کاری
بر خدمته تعیین ایته و شیخ سعدینک بو ابیاتندن اول ادالر فتحه
ظاهر در بیت از کتاب بوستان • دو هم جنس دیرینه خوش قلم
نباید فرستاد یک جا بهم • چه دانی که هم دست گردند یار
یکی دزد باشد یکی پرده دار • خوبی که با شر درشود با جان
براید امثالدندر شول زمانده ضرب اولنور که زبان ترکیده
بر کمسنه که خلقلة تخلق ایلیوب اول برامر فعلن اولمینجه ترک

ایتمیسدر ظرفای عجم شو مقوله ده خوییکه یا شیر در شود یا جان بر آید
دیرلر یعنی شیرله کرن جانیله چیقر دیلکدر و درخی شیر تخته سته دک
چکر دیمدر عبارتدر نیته کیم حافظ شیرازینک بو بیتندن فهم
اولنور **بیت** عشق تو در درونم و مهر تو در دلم • با شیر اندرون
شد و با جان بدر شود • **خوش علف است و فلان شطرنج**
باز است بو دخی امثالدندر اما خوش علف ایله شطرنج بازک
ترجمه‌سی بودر که خوش علف زبان ترکیده شول کمسنه‌یه دیرلر که
اکول اولوب قتنده سکر بقلوا ایله ترخانه شوربای برابر اولا
اغزینک دادین بلمیوب بولدوغن ییه ایدی بو مقوله کمسنه‌یه
ظرفای عجم فلان کس خوش علف است دیو ضرب ایدر اما شطرنج
باز شول کمسنه‌یه دیرلر که طعام ییرکن بر لقمه چینه‌یه و بر لقمه دخی
النده دوته و بر دخی اوکنده اولا و بریسن دخی صحنده نشانلمش
اوله شو مقوله کمسنه‌یه ظرفای عجم مجازا فلان کس شطرنج باز است
دیرلر ذکر اولنان خوش علف مثلی خواجه حافظ شیرازینک
بو بیتندن فهم اولنور **بیت** صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه میخورد
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف **خوش صحبت است**
بو مثلی دخی اول شول زمانده کنایه اولنور کیم بر کمسنه مجلس آرا او

37

ایدی بو مرتبه که اول کمسنه‌نک مجلسی گلکندن دوکلی یاران حظ ایدلمه اولدی
ظرفای عجم فلان کس خوش صحبت است دیو کنایه ایدرلر نیته کم
تجنیسات مولانا کاتبینک که تجنیس نام قصده اولنمشدر بو مثل
قیدی ظاهر در بیت هر کرا با مردم خوش صحبت است ° می تواند گفتش
که او خوش صحبت است ° باب الدال المفتوحة درسفیه کردن
بین الاعجام قاعدهٔ مسلمه درکه بر فقیرک خانه سنه بر محتشم
کمسنه مهمان اولسه‌دی مرحبیه قاپوسن اغوزدر نیته کم حسن
دهلوی خواجه هر دو عالم و سر دفتر اولاد حضرت ادم محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم نعتنده دیمشدر اول ادا فهم اولنور
بیت عنکبوت غار را گفتم که این پرده چه بود ° گفت مهمان
عظیم آمد که گردم درسفید ° دامن دراز بو مثل شول زمانده
کنایه ایدرلر که فلان کمسنه حاصل سبز و احمق در دنجک پرده
فلان کس دامن درازست دیرلر نیته کم مولانا جامی حضرتلرینک
بو بیتندن ظاهر و باهر در بیت نوشته بدان نکتهٔ جان گداز
که ای کوته اندیش دامن دراز ° دست خویش ال الکنجه سی دیکدر
اکا دستبوی دخی دیمشلر نیته کم مولانا جامی سبحه سنده بر کمسنه
حقنده که شیخ سعدیه انکاری وار ایدی دیمشدر بو مثل فهم اولنور

داغ شدم غیبت یولک اولدم
در نشستن ایست حاضر اولور
در قدم باشیم خرشنده اولیم
در چه تیزی نه مرتبه ایسن
دندان بر لکوم نهاد خانه جیب اکلدن که
دست بر دل نهاد مشتکی

شنو از نسیمه با دل وست خوش خوف و رجا • گفت ای کرم روان تا بکجا
مژده وادندکه سعدی بسحر • سفت در رحمتی تازه گهر دست افشار
بر نوع التونندرکه خسرو پرویز آنی الندهلادن که اوبنا وردی
حکمانی حکمت ایله ملایم ایتمشلردی خسرو اندن ایستدوکی گبی
صورتده دوزردی خسروه بش نادره روزگار نصیب اولمش ایدی
بری دست افشار درکه ذکر اولندی بری عاجلانه بر پنجه درکه قوزیتدی
ظهوره گلدکده انگشت درهم اولوردی و بعده جز حقیقه احتیاج
علم دن بر لیسی بر کاسه درکه الکینده اولان صوبی اچلدکده ینه پر اولوردی
بر لیسی دخی باربد بر مطرب درکه اوچیوز التمش الی نوا ایدرا
ایتمش ایدی بر لیسی دخی گنج باداورد درکه خسرو قیصرک ملکنه
قصد ایلدکده قیصر آبا واجدادندن قلان خزاینندن خوف
ایدوب جزایر دریاده حفظ ایچون بر کشتی یه قویوب
ارسال ایلدکده باد مخالف پیدا اولوب کشتی جانب خسروه
سوق قیلوب خسرو بوطریق ایله خزاین قیصره مالک اولدی
انگچون اول خزینه یه گنج باداورد دیدیلر شیخ نظامی بیتدن که
خسرو حقنده دیمشدر زر مشت افشار فهم اولنور از کتاب خسرو
شیرین ملک را زر دست افشار ور مشت گر افشردی روان

می دف از انگشت ودخی گنج بادآور شیخ مذکورک بو بیتندن فهم اولنور

بیت زخاکش راه را گنج روان بود   مگر خود گنج بادآور در او بود

دف کش وگوه امثالندندر شول زنانده کنایه اولنور کرشلانه کمسنه
تکاریته وکلی دروچک یرده فلان کس دف کش است دیرلر واوغلانی
بازنکنه فلان کس گوه دلالست دیرلر ودخی عاشق ایله معشوقی
بربره بولشدروب قتوی یلکینه دربرنشین دیرلر مولانا امیدینک
بو قطعه سندن که شکایت روزگارده دیمشدر ذکر اولنان
امثال دف کش وگوه دلال قیتی ظاهردر   **قطعه از قصیده**

گفت حافظ فلان ماهیچه   همه درویش رسم وبیچرایی

ح بهتر از شاعری ومنلایی   گوه دلال ودف کشی صدبار

قطعه ده ذکر اولنان بیچرایی معتوزان معناسنه درکه زیرا بیزا
عجمده صله دیدکلری تونماجه دیرلر وماهیچه دخی کذلک بر قسم آشیه
دیرلر که انی الیله یا بار لکچی اوغلان کمسنه آنی یمک ایسندکده
قشقدن صیرلیوب یوزینه چاربار انکچون فلان کمسنه مزه سی
مقلوب ماهیه اولدی دیجک یرده کنایة فلان کس عجب ماهیچه
شد دیرلر ایله اوبیچی قطعه ده ذکر اولنان حافظ فلان ماهیچه مسخره
دیمک اولدر و منقولدر که مولانا امیدی قطعه مذکوره ایچون علما وشعرا

تبریز رنجیده ایتمشدر ورکه سن بزه اول ایکی کاره نسبت ایلدک
دست کشیدن امثالندندر شول زمانده کنایه اولنور که بر محبوبک
کل وصلینه نقش عنبر دهن پریشان و درهم و پژمرده اوله پس ظرفای
عجم فلان محبوب را دست کشیدند یعنی فلان محبوبه ال اوزاتدیلر دیو ضرب
ایدرلر مثل مذکور دیار رومده دخی مشهور و مستعملدر نیته کم مولانا
امیدینک بو قطعه سنده که شراب نابی وصفنده دیمشدر مثل
سالف الذکر فهم اولنور قطعه بیا ساقی آن طفل یک ساله را ٭
گرانمایه یاقوت سیاله را ٭ بده گرچه در کیش اشنار و مست ٭
نشاید کشیدن بیک ساله را ٭ درون دارست بو مثل دخی اول
شول زمانده مستعملدر که فلان کمسنه کین طوتیجی و دوده کینلو در
دیمک اوله فلان کس درون دارست دیرلر نیته کم مولانا
مسعود قمینک بو بیتندن اول معنی فهم اولنور بیت از کتاب
تیغ و قلم در طلعت سپهر ٭ درونش گره بر گره پر شکنج ٭ درون
دار چون مردم کینه سنج ٭ دنکاسه است و فلان کس کاسه
چلیپانست بو دخی اول شول زمانده مستعملدر که زبان ترکیده شول
کمسنه یه دیرلر که هیچ کوردوکی یرده چوکوب یارانه تعلقت ویره
وکیرلو یا اسلو اولوب روزکارین تلوث ایله کچوره شو مقوله

نخصه

تهنه دنکاسه‌ات دیو کنایه ایدرلر و کاسه چلپان شول کمسنه‌یه
دیرلر که قپودن قپویه کهنه قرتن دیوردن اوتوری گزوب
شکم چرانلق ایلیه شکم چران بیمیشه قرتن اوتاری مولانا غزالی
مشهدینک بو بیتنده که یاد کار خواسانی هیچ بنده دیمشدر
ذکر اولنان ادادن فهم اولنور بیت از قصیده کد و کشکول در کف
بهر شوربا در بدر گردی • مگردی سیر ازین دنکاسگی و کاسه چلپانی
نثر کشکل درویشانک قپاغندن یا یولاق خباغه دیرلر دندان
بفلان کار فرو برد بو مثل شول زمانده کنایه اولنور که فلان
کمسنه فلان کاره مباشرت ایده و کاره بک یاپشه دیمک
یرده فلان کسن بفلان کار دندان فرو برد دیو ضرب ایدرلر و کاه
اولور که از فلان کار دندان نمی کنم دیو استعمال اولنور که زبانه
ترکیده فلان کاردن فراغت ایتم دیمکده‌در و کاه اولور که
دندان چه کار می اید دیو کنایه ایدرلر یا بوکه دیش نه لازم
دیمک یرده مستعملدر اما ظرفای متأخرین یالیکه حذف ایدوب
یالکز دندان چه کار می اید دیو عبارتنده ایما ایدرلر ذکر اولنان
دندان فرو برد مثلی اوحدالدین اصفهانینک بو رباعیسنده
ظاهردر رباعی دشمن کرد وصل زمن برداخ

اوکنت بزرگ وم شدم خود آخر   آورد بجان لب از بوسه
دندان برجست نیز فرو برد آخر **دست بکاسه یافتم** امثالندر
ظرفای عجم شول زناندہ ضرب ایدرلر که برعاشق معشوقیله
بر یرده بولسه لر ایدی که انکاره مجال اولمیه شو مقوله یرده
فلان کس را دست بکا یافتم دیو کنایه ایدرلر ودخی بچاغی
قننده بولدم دیجک یرده دست بکاسه یافتم دیرلر بنده کم
شاعرک بو بیتندن فهم اولنور **بیت** دوش بوقت صبح دم [illegible]
چمن شتافتم   نرگس مست را دست بکاسه یافتم **دود**
بسوی نیکوان شود بین الاعجام روزمرۀ مشهوره در که بر یرده
آتش یانسه دی واحل اقنده بر قاچ کمسه اوتورسه دی دود توتون
کمدن بکا توجه ایتسه دی خوب روی ومالدار اولدوغنه اشارتدر
دیرلر ودخی مجلسده بر کمسنه دود توتون اکتسه دی لطیفه قصد
ایدوب دیرلر که خوب روی نیستم وزر ندارم متلثه چنین
اولان ظرفا حظ ایدرلر واول کمسنه ارتق دود توتون اکتم
حضرت شیخ نظامینک بو بیتندن ذکر اولنان اداء فهم
اولنور **از خسرو شیرین در بلا و زحمت کشیده ز شیرین از بیت**
حسن بهر جا کاتش گردد روان دود   بسو نیکوان خوشتر شود دود

باب الواو المكسورة

باب الدال المكسورة دیر آی درست آی بو مثل مشهور شول
زمانده استعمال اولنور که زبانزد ترکیده اگرچه کج گلدی ایو گلدی
دیگر کج گل ایو گل وابنک ایوسی بلنده جعفر دیجک بروده فصحای
عجم دیر آی ودرست آی دیر رتبه کم افصح الشعرا مولانا کاتبی نک
بو ابیاتنده که سرور کائناتک صلی الله علیه وسلم نعتنده دیمشدر
مثل سالف الذکر فهم اولنور و رسول خدا سائر انبیادن صکره
خاتم المرسلین اولدوغنه اشارتدر ابیات از گلشن انوار

محمل جانم چو نه بمطاف امدش　　قبلهٔ جانها بطواف امدش
دیر و درست آمده عکس هلال　　زو شده دیر آی و درست این مثل

نثر ودخی شیخ نظامینک بو بیتنده ذکر اولنان مثل فتح ظاهردر
بیت از کتاب خسرو وشیرین در خطاب زمین بوس بیت

چه خوش گفت چون این سخن در جهان زد　　که دیر آید درست آید جوان مرد
مثل زد سکندر دران کوهسار　　که دیر و درست آی انده بدار

دیر آسنی بو مثل شول زمانده کنایه اولنور که بر کمسنه جزوی نسنه دن
بیحضور اولوب دوستنه الجشه ایدی دورندن گلمدی دوروب
کج باشنه ایدی شو منوال که مسنه به ظرفای عجم فلانه کس زود خشم
دیر آشنیست دیر از مولانا هاتفی نک بو بیتنده که طوقتامشی خان

دشت قپچاق عسکری حقنده دیمشدر مثل زود خشم و دیر آشتی فهم
فهم اولنور بیت از تیمورنامه همه زود خشمان و دیر آشتی
سرشته ز خشمند بیداشتی دیوار کج بر آورد بو مثل بر بدل
شول زمانده مستعملدر که بر کمسنه بدعت سیئه ایجاد ایتمیه و ترکه
خلق انک ایجادینه متتبع اوله لر ایدی بو مقوله شخصه ظرفای
عجم فلان کس دیوار کج بر آورد دیرلر نیته کم مولانا خیالی عجم
ابروی دلبر وصفنده دیمشدر بو بیتنده اول نکته ظاهر در بیت
از طاق ابروانش رو کرده به محراب در پیش خویش تا کی دیوار کج برای
دنیا کهنه شود اما بابا نه نگردد امثالدندر شول زمانده ضرب
اولنور که بر مردم با خود بر مردم زاده نقد فقیر اینه زالت
اختیار ایدوب کمسنه یه چکنمز بینه مردم و ملدر دیلک یرده بلمغال
عجم دنیا کهنه شود اما بابا نه نگردد دیو ضرب ایدرلر دل بر دل
گواهی دهد امثالدندر شول زمانده ضرب اولنور که کوکلدن کوکله
یول واردر کوکل دوستنی بیلور دیلک یرده دل بر دل گواهی
دهد دیو ضرب ایدرلر دیگ طمع بجوش آمد بین الاعجام شول
زمانده ضرب اولنور که بر صوفی مقلد ده از حال او مطلوب
توحید صاحب اسننه کنه دلی اوره نه آتوب عهد التقلید و جد و حالات

عاشقانه

عاشقان حذا اینه شو مقوله کمسنه یه ظرفای عجم دیگ طوسی
بجوش آمد دیو ضرب ایدرلر نیته کم کمال خجندینک بو قطعه سنده
که علاء الدین نام بر صوفی هجو ننده دیمشدر قطعه ظاهر در **رباعی**

حیف علاء الدین بوقت سماع　　در فغان و خروش می آید
گوییا اندر حرارت انگشت　　دیگ طوسی بجوش می آید

دیگ جوشلمک معناسنه در **دل گران کرد** شول زمانده استعمال
اولنور که فلان کمسنه بزه الکندی و **صیقلدی** و خاطری قالدی
دیو بزه بحضور اولدی دیک یرده فضلای عجم فلان بما دل گران
کرد دیرلر خواجه اصفی نک بو بیتنده اول مثل قطعه ظاهر در **بیت**

نهاده بر دل ما کوه غم ز سنگدلی　　سبب چه بود دل خود بما گران دارد

باب الدال المعجمة **دزد افشار است** بو مثل بین الاعجام
شول زمانده کنایه اولنور که بر کمسنه دزدانه بر اولوب حرامزاده لره
معاش و نفاق اوله ایدر اول التندنلا دزدانه معامله ایتسه
ایدی فصحای عجم فلان کس دزد افشار است دیو ضرب ایدرلر
نیته کم امیر خسرو دهلوینک بو بیتنده خصم اولنور **بیت**

چو چون بید متقی اورا ز دزد افشار خوانم اورا　　که لا بدمی ببایدساخت
با دزدان دیوانش **دبیل برادرده را زر زیاده میشود**

بو مثل بر بدل شول زمانده مستعملدر که بر کمسنه دنبل چیقوب ایدی
چبان چیقردم دیو شکایت ایلسه ایدی ظرفای عجم زر زیاده میشود
دیو جزب ایدرلر و شویله مشهوردر که چبان چیقرن کمسنه نک
اقچه سی زیاده اولور مولانا امیدینک بو بیتیندن که مضمون
مذکوری غنچه کلده بولمشدر قتی ظاهردر از قصیدهٔ لامیه بیت
غنچه بنمود زر شاه کل افزود دبل زر زیاده شود انراکه برارد دنبل
دنبل بینی چبان جمعی دنابل دشمن خانه گیست بو مثل بر بدل شول
زمانده مستعملدر که فلان کمسنه او دشمنی در و دشمن اکوجز دینور
و دوست صورتنده دشمندر دیجک یرده فضلای عجم فلان
کس دشمن خانه گیست دیو تعبیر ایدرلر ظهورینک بو بیتندن که شکایت
اخوان بیوفا و دشمنان دوست نماده دیدوکی دشمن خانه کبی
اوداکم فهم اولنور از ساقی نامه بیت همه آشنایان بیگانگی
محل جوی چون دشمن خانگی دوستکانی امثاله بزر شول زمانده
مستعملدر که مجلس انده محبت و برای خاطر اچلن قدحه دوستکانی
دیرلر حاقانینک بو بیتندن فهم اولنور بیت بدستم دوستکانی
داد و خاص از جام خسندی که خاک جرعهٔ اولست جسر
واب حیوانش باب الراء المفتوحة ره بر بی برد دیرلر

کاه

42

این بیت کاسه مشعوانه داود بیت
اولوبدر بیغی بوزلکون معمار

کاه اولور که نامرده مرد دیو خطاب ایدرلر ره بدی پرده امثالدندر
شعرا زماننده مستعملدر که فاش کرد و کشف اسرار کرد دیجک
پرده ضرب اولنور و کذلک نامرده مرد دیدکلری ذکر اولنان
اداتک ضدیدر که فاش ایتمه دیجک پرده نام ده مرد دیو کنایه
ایدرلر مولانا عارفینک بو بیتندن فهم اولنور **بیت**
دانست این که ره بدی میبرم از آن   رفتن براه شوق بزن هر دریغ   دانست
راه آورد بو مثل بدل شعرا زماننده کنایه اولنور که ارمغان
دیو یلدن دوستلر ایچون کتورلور نسنه یه ظرفای عجم راه آورد
دیرلر و زبان دوغده ارمغانه سوغاتی دخی دیرلر راه آورد
اداسی آکا بینک بو بیتندن فهم ظاهردر **بیت** ز راه یارم اگر
آوری غباری باد   مرا از آن بنود خوبتر ره آوردی
نعمة الله حضرتلری اورد لغتی ارمغان معناسنه کلدوکن
غفلت ایتمشدر **باب الراء المکسورة ریش خند** بو مثل شعرا
زماننده مستعملدر که زبانه نکیده صقاله کولمک دیر شیخ نظامینک
بو بیتندن اول معنی فهم اولنور **بیت** چون اثر در دل تو مینکند
گریه بیرون ز ریش خندی نیست **ریکش فلان کس پوشیده است**
امثالدندر شعرا زماننده کنایه اولنور که فلانک گمنه نک قصه سی کزلودر

وبنم عالم خلقدن پوشیده در دیجک پرده رنک قصهٔ ما پوشیده
است دیو ضرب ایدرلر مولانا اوحد الدین اصفهانی نک بو بیتنده
اول معنیه فهم اولنور **بیت** ما رنک قصهٔ خود پوشیده ایم از خلق
وانکه ز قصهٔ ما عالم خبر گرفته **ریشته بر آورد** ریشته اگرچه
ایپلک معناسنه در اما دیار بخاراده بر مرضدر که هر که بخاری
صوین ایچه بلا تأخیر حبابه مشابه بر پاره پیدا اولوب اول پاره
قشنجک ایرکلنور ایچنده بر بیاض ایپچه جک ایپلک کبی بر نسنه
بر نسنه چقر ابتدا چقدقده یلان کبی دیرلنور رشته مانند اولدوغیچون
تشبیه طریقیله اکا رشته دیرلر آنی تانی اییه چکرلر اگر قریلوب چقرسه
بر غیری یر دلوب چقماسی مقرر در رنته کم شاعرک بو بیتندن فهم
اولنور بخارایه منسوب اولوب بخارا صوینی اولدوغی ظاهر در **بیت**
خورد آب بخارا اگر فرشته برارد رشته گر باشد فرشته
باب الراء المضمومة **روی دل نمود** امثالندندر شول زمانده
استعمال اولنور که بر کمسه بر کمسنک خاطرین یا یوب کوکلن
اله السه یعنی فلان کس بما روی دل نمود دیرلر شاعرک بو مطلعنده
فهم ظاهر در **بیت** تا چاک سینه از دم تیغت کشوده ایم
روی دلی بهر دم عالم نموده ایم **روی مال** امثالندندر روی ایله

مالیده دهن

نالیده ورنه مکبدر یعنی سوزنه وسمرقندیلر دلیجه سوقمایه فندابه دیرلر
حتی ظرفای عجم برین بینه فندابه بغشلامزلر که فندابی جدایی می آرد
دیمیه لر شاعرک بو بیتندن روی حال مقرونه معناسنه اولدوغی
فهم ظاهر در **بیت** روی حالم بکف پای تو گر مالی نیست
که مرا به زلف پای تو رو مالی نیست مصرع ثانیده اولان
روی حال مقرونه معناسنه گلدوکی ظاهر در **روکش مه ساخت**
بو مثل بی بدل شول زمانده ضرب اولنور که بکا حواله ایلدی
دینم اویزه یه مسلط ایلدی دیمک اوله ظرفای عجم روکش مه ساخت
دیو کنایه ایدرلر روکش اصلده شول کمسنه یه دیرلر که بر کمسنه یه
حقه مرادا ایدیلدی دخی کنده و ایتمیوب آخره حواله ایته ایدی اول
حواله اولنان کمسنه یه روکش دیرلر مولانا محتشمک بو بیتندن فهم
رفتیده ومیشدر **بیت** هر دو کارم به غزالیت کز اغیار مدام
می کنند روکش من دم سگ آدم روی **رونما** بو مثل بی بدل
شول زمانده کنایه اولنور که زنانی ترکیده کورلمک دیدکلری ادا
کان اولور که رونما دیمک برده رونمایه دیرلر اینه کم اصفهانک
بو بیتندن ظاهر در **بیت** مانع ز روی خوب تو اینه میشود
تا اهل دیده جان وجهان رونما دهند **باب الخاء المفتوحه**

زردشت جوهر و طبع معلم

زر روی لبت در روی اند و دمغلی یعنی یگرمی اقچه و التونه و قیله
دیمکدر نظام استراباد بنک بو بیتنده فهم اولنور بیت
پای قبول با طلعت ارسمیچو ظاهرست • کان ع زرکه روی لبت
بود نقد باز دوست • ز مطلقا خوجلق معناسنه کلور زرده
کوش بو مثل یه دل شول زمانده مستعملدرکه انسان ترکیده برکمسنه
غماز اولوب منافق اولسه ایدر و سخن چینلک ایلیه ایدر نظرنجای ترجم
فلان کس زرده کوش است دیرلر نیته کم مولانا خواجوی کرمانینک
بو بیتنده فی ظاهر در ازکتاب کمال نامه بیت بروای زرده کوش
وا ازرق پوش • شیخ زراق شوخ و زرق فروش • زبانم
موی براورد زبانم کبود شد بو ادا اول شول زمانده ضرب
اولنور که زبان ترکیده سویله سویله دلمده توی بیتدی و کاه
اولور که ۶ اسانیلر دلمده توی بیتدی دیجک یرده زبانم کبود شد
دیرلر یعنی سویلمه دن دلم کوکردی دیرلر بیت یعنی گهر فروش زبان را
کبود شد • ازبس که بر سخنات امان الامان نهاد زر بسیار
سوخت و سیم بسوخت بو مثل زبان ترکیده شول زمانده ضرب
اولنور که فلانه عاشق حق التونه و اقچه حوریدوب حوق مال
تلف ایلدی دیجک یرده فلان کس ازبسیار سوخت دیو ضرب

ایدرلر

ایدرلر اما مولانا سروری صنایع شعرده سلطان مصطفی اکوزیه تألیف
ایتدوکی کتابده دمیشکی زلف و لب و خالی بنه تشبیه ایلمشلردر ردیف
وجهله ذکری بری ساعد محبوبی تشبیه ایتمشلردر ردیف شاعرک بو بیتی ایله
استشهاد ایتمشلردر و استدلال ایتدوکی بیتک مصرع اولاسنده
ذکر اولنان سوختن سیم اوداسی مثل اولوب بین الاعجام وجه شهرده
او زره مستعمل اولدوغندن غفلت ایدوب ساعدی سیمه تشبیه
ایلمشدر ردیف اول بیت ایله استشهاد ایتمش اول بیتک معناسی
بین الاعجام هله بر بیت قسمندن اولمق لازم کلور مولانا سروریک
استشهاد ایلدوکی بیت بودر شاعرک بو بیتنده سوختن سیم
مثلی فتح طاهرک **بیت** سوختن سیم ز عاشق رواست ، ساعد
خود را تو چرا سوختی ، **زبان مرا بشکست** بو مثل مشهور زبان
ترکیده دلمی طوتدی و بیته سویلیتمیوب اغزیمی قپادی دیمک یرده
زبان مرا بشکست دیر کنایه ایدرلر دوحق ال التنده فلان کمسنه یه
رشوت ویروب اغزینی قپادم دیمک یرده ظرفای عجم زبان فلانی
کسی ابشکستم دو دیرلر نیته کم شاعرک بو رباعیسنده که خطاب
ساقیده دیمشدر اول مثل فتح طاهرک **رباعی** ساقی بدهان قدح
زبانم بشکن در زباده خمار دخانم بشکن بنشانی تو به را ام شکستم زلب

کر تو به کنتم دیکر دهانم بشکن زر سفید با از برای روز سیه بو مثل بین
الاعجام شول محلده استعمال اولنور که زبان ترکیده ضروب
امثالدندر اولوب بر کمسنه نک باشنه بر حال کلدکده آق اقچه مز
قره کون اچوندر دیجک یرده زر سفید از برای روز سیاه
است دیو ضرب ایدرلر بو مثلده ذکر اولنان ازبرای اداسی
لاجل معناسنه در مولانا نظام استرابادینک بو بیتندن که سواد
لیل و نجوم وصفنده دیمش رقتی ظاهر در بیت بود همیشه ازلی
روز سیه زر سفید   اختر و شب بصدق واقعه داد باوری
باورینک معناسنه فرس قدیمده شاهد معناسنه در زانو زدن
و تسلیم کردن بو ادار شول زمانده استعمال اولنور که زبان
جغتای بواده زانو زدن شکایت معناسنه کلور و تعظیم
کردن معناسنه در مثلا پادشاهه شکایت ایدرم دیجک
یرده پیش پادشاه از فلان کس زانوی زنم دیو تعبیر ایدرلر
و کاه اولور که فلان کمسنه یه تعظیم ایلدم دیجک یرده پیش فلان
کس تسلیم کردم دیرلر تسلیم اداسی بواد لنده زانو زدن معناسنه
کلور که اکر تسلیم جغتایی دیرلر ذکر اولنان زانو زدن مثلی
پهلوانان کابینک بر بیتندن فهم اولنور بیت سکا نیاز کر شوند هم

زانو نثار عرش ملائک زننده زر النوبم زر ده دهی زر هفت یعنی
بو ادالر شول زمانده مستعمله رکه زر ده دهی شول التونه دیرلرکه
اولن اوزره اشلنمش اوله و خالص و بی عیبدر دیکلک پرده زرده
دهی دیرلرکه زر جعفری دخی دیرلر دکاه اولورکه متعالی التوندر
دیکلک پرده زر مصری دخی دیرلر و زر هفت هفتی شول التونه
دیرلرکه یدی اوزره کسیلور ذکر اولنان زر ده دهی اداسی
مولانا جامینک بو بیتندرکه توحید حضرت باریده دیمشدر بیت
ظاهر در از سبحه من مس او به زر ده دهی است ۰ ذکر زر ده
ادبی رسی است ۰ یعنی انک باقی زر خالصدن ایلک اولیجق
بولنده ذکر زر ایلمک یولسزلقدر دینه کم شیخ کمال خجندینک
بو بیتندرکه کند و ابیات بعد و نه ده دمشدر ده دهی هفت معنی
اداسی فحیح ظاهر در بیت گفتهای توکه بر روی زده دهی سکه کمال
هفت معنی است ولی چونه زر خالص ده ده زنخ میزند و زنخ
می برند بو مثل بدل شول زمانده ضرب اولنور کاه برکمسه
دل دوکوب حکه حالسه ظرفای عجم فلان کس زنخ میزند
دیو ضرب ایدرلر و کاه اولور که برکمسه به حکه حالمغله الدوکی
بریره کوتورسه ایدر ظرفای عجم فلان کس ازین زنخ میبرد دیو

ضرب ایدرلر حکیم اوحد الدین اصفهانینک بو رباعیسنه قیتی ظاهردر
رباعی ای ماه درخت جامه دل زحوز برد ؛ تا دیده ترا رخت دل ما
چون برد ؛ آن خال که بر گوشه چشمست ترا ؛ حال لب خوبان زنخ بیرون
برد ؛ و دخی محمد عصارک بو بیتنه مثل مزبور قیتی ظاهردر بیت از مهر مشتری
خجل کان مشتری را از زنخ زاد ؛ نشاید کرد از آن بر مهر بیدادی ؛
و بو بیتده ذکر اولنان خط مکتوب معناسنه در که زیرا مهر شاه زاده
عاشق مشتری دیر ایروب سرای پادشاهده اوتوررلر ایمش آتش
هجران مهر مشتریه مستولی اولوب بر مکتوب انشا ایدوب ال التندن
ارسال ایلمش اول مکتوبی مهرکه پادشاه ایدی گوشنه ایرشدررلر
پادشاه بحضور اولوب اوغلن میدان سیاسته گتوروب دست
جلاده ویردکده وزیری خالقوب پادشاهدن رجا ایلدکده مشترینک
مکتوبنه ایناننه که عذر واقع اولوب حکه دردینه چاک یرده مولانا محمد
عصار بیت مذکورده اول مثلی ایراد ایتمشدر باب الزا المکسورة
زیره را بو عده پرورش می دهند امثالندندر سئوال زماننده ضرب
اولنور که بزی وعدک ایله اویالرسن و وعدک ایله بزی احیا
ایدرسن بزه یالکز وعدک کفایت ایدر دیجک یرده بو مصرع
عینی ایله مثلدر که ضرب اولنور مصراع بو عده بود زیره را پرورش

ویرلر بیته کم شیخ نظامینک بو بیتندن اول معنا فهم اولنور از آنکه نامه

بیت امید خورش بهتراست از خورش ٭ بو عده بود زیره را پرورش

نثر بالاده ذکر اولنان زیره کمیون معناسنه در و زیره را بو عده پرورش

می دهند دیدکلرینک اصلی شو ینه منقولدر که دیارکرمانده زیره کشت

ایلین کمسنه صوارجق زمانده صو بولمیاجق کشت زارینه واروب زیره

نارلاسنه خطاب ایدوب دمشکه ای زیره من ترا آب بسیار خواهم

داد یعنی ای کمیونجغم سنی صوارسم کرکدر بو وعده دن کمیون نشو و نما

بوله اول اجلدن قوری وعده کیمه بزی احیا ایدرسن دیجک

یرده فصحای عجم و بلغای سمرقند و بخارا بو عده بود زیره را پرورش

دیو کنایه ایدرلر و مثلک موردی ذکر اولندوغی کبی در بین الاعجام

مثل اولدوغی وجه اوزره فصحای عرب دخی مابینلرنده استعمال

ایدرلر بیته کم شاعرک بو بیتندن اول فهم اولنور ٭ لاتعجبوني کالکمون

بمزرعة ٭ ان فاته الماء یغنیه المواعید ٭ زیره بکرمان می برد فلانی

کس زیره را بکرمان برد بو مثل شول زمانده مستعملدر که زبان

ترکیده فلان کمسنه بوستانجی یه طرخون ایلتدی واپلید دیجک یرده

ظرفای عجم فلان کس زیره بکرمان برد دیو ضرب ایدرلر امیدینک

بو بیتنده که نجم ثانی وصفنده دمشدر از قصیده رائیه بیت

من این قصیده که آورده ام بدان ماند چنانکه زیره بکرمان ودر بدریا بار

ودخی مولانا جامینک بو بیتنده اول مثل تیجه ظاهر در بیت از قصیده

جلاء الروح چنان زیره که باخود میبرش خداوندان نبندد بار

زیره انکه باشد عزم کرمانش نثر غفلت اولنمیه که زیره تک کرمانه

ایله مناسبتی بودر که زیره کرمانده حاصل اولوب اطراف واکنافه

منتشر اولور زیره تک ری کرمان اولدوغیچون شاعر زیره بکرمان

ویدی ودر بدریا بار زیر وبالا گفت امثالدندر رسول زمانده ضرب

اولنورکه برکمسنه ارتق الکسک سویلیه ایدی ویرکمسنه حقنده زبان

سویلیه ایدی ظرفای عجم فلان کس زیر وبالا گفت دیو ضرب ایدرلر

اوحد الدین اصفهانینک بو بیتندن که قد محبوب وصفنده

دیمشدر ظاهر در بیت کر زیر فلک براستی چون بالاست

کویند که هست زیر وبالا باشد باب السین المفتوحة سایه

برکارش نینداخت وفلان کس سایه برکارش انداخت

بو اوادر رسول زمانده مستعملدر که برکمسنه کنده و سرن پنهان ایدوب

احوال پوشیده سنی بلدرمسه ایدی ظرفای عجم فلان کس سایه

برکارش نینداخت دیرلر یعنی کنده وایشنی اوزره کوبکه

براقمدی دیکه یعنی کنده وکارین بلدرمدی سایه برکارش انداخت

دیدکلری ذکر اولنان نینداخت منلنک ضدیدر سلمانسا وجنک
بو بیتدر که جمشید تبدیل صورت ایلیوب درگاه خورشیده توجه
ایلیوب حاجب آشنایه راست کلوب بکی کوتده جمشید کندویی
بلدرمدیکی محلده دیمشدر بو مثل سالف الذکر فهم اولنور منظوم

ملک در راه دیدش حاجب اسا   سیه پوشیده وخم کشته بالا
دران تاریکیش فی الحال بشناخت   ولیکن سایه برکارش نینداخت

سک هر سوار است امثالدندر شول زمانده ضرب اولنور که
زبان ترکیده بردنی کوردوکی آدمدن رعایت اوموب یا بنه
وارسه ونان ونمک حقنی بلمیوب اوشن دیه نه اویله ایدی زبانه
ترکیده بو مقوله شخصه حورسلی کوبکی دیرلر فصحای عجم الکاسک
هرسوار دیو ضرب ایدرلر سک نشیند بجای کیبایی بو مثل
شول زمانده کنایه اولنور که برایو کمسنک یرینه بر بخت خسیس کلسه در
انکله بونک مناسبتی یوقدر دیجک یرده ظرفای عجم کنایه طریقیه
ذم قصد ایلیوب بو مصرع که عینی ایله مثلدر ضرب ایدرلر که سک
نشیند بجای کیبایی یا عجم ایله باشچی واشکنبجی معناسنه در باشچی
ایله کوپکک مناسبتی یودر که کوپک باشجیه اوکرنمش و باشچی
بریره کتسه ایدی کوپک سایر کلابدن باشچی یرین قوررانک اکچون

ظرفای عجم ایوکمنک برینه شو مقوله برکمسه کلک ایدی سنک ایله کیبابی
مناسبتن قصد ایدرلر **سردده** بو ادا شول زمانده مستعملدرکه برکمسنه
برکمسنک اوزرینه هجوم ایلسه ایدی سرده ملکن و سرده مزن دخی
دیرلر وکاه اولورکه توبیخ معناسنه دخی کلدوکی مولانا هاتفینک
بو بیتندن که تیمور برزور حقنده دیمشدر فهم اولنور **بیت**
دیار عجم ملک من شد همه ٭ بیاکت عرب میبرم سردده **سرجوشم**
خورداشت امثالندر شول زمانده ضرب اولنورکه جانم حاصلی
ایله سرمایمک گزیده سنی یمشدر و بدرمسم دیجک یرده سرجوشم
خورداشت دیرلر سرجوشک معنای لغویسی هرشینک ،،
گزیده سیدر حتی یخنی اوزرنده اولان یاغه عجم روغن سرجوش
دیر شیخ نظامینک بو بیتندن اول ادا فهم اولنور ازخسرو شیرین
دریاسخ را ازان خسرو شیرین را **بیت** اگر آشفته شدم هوشم
توبردی ٭ بسرجوشم که سرجوشم تو خوردی ٭ **سفید شدن** باز ،،
یافتن و داخل شدن معناسنه کلور نعمه الله و حلیمی سفید شدن
داخل شدن معناسنه کلدیکنده غفلت ایتمشلردر انجوق
تجربه اولندی بینه کم اهل شیرازی برشاه زاده یه عاشق
اولوب پریشان روزکار اولدیغنده اول شاهزاده برکون

باغه واردوب بخت سیاه تمام برزنگی عربی اول باغه دربان ایدوب
شاهزاده ایچرو دوه ایکن اهلی بیچاره کلوب ایچرو کیرمکه ایستدکده
بخت سیاه دخولدن منع ایمکله اهلی برغزل انشا ایلیوب بعده
بر مجوف المایه کذا اول غزلی ادخال ایلیوب برچوب پاره سنه
بند ایلدکده صکره راه ایدن شهزاده یه ارسال ایلر اول غزل
بی بدلک بو بیت ایله زینتنده معنی مذکور السنه فصحا بجمده مشهور
اولدیغنده ظاهر وباهر در **بیت** چه خوش بز بینت یکنز صحبت جانان
چه سود اما ، که نتوان شد سفید از شومی بخت سیاه انجا ، وکاه
اولورکه آهوی سفید دینلدکده اغلبدن چشم اعزدی دیلکدر محکنه
کوره استعمال اولنور که زیرا بالکز آهوی سفید اهونک برقسمنه
دخی دیرلرکه صحرالرده اولوب غاییده دونده اولدیغیچون آنی
سغنی وبالبان نام قوشلر ایله صید ایدرلر کوهستانیلر برکاف
تصغیر ضمیمه ایدوب اکا آهوی سفیدک دیرلر باداده ذکر اولنان
آهوی سفید چشم معیوب مناسبه کلدوکی خواجه آصفی نک بو بیتندن
فهم اولنور **بیت** چشمت اهوست ولی آهوی مشکین خطاست ،
چشم خوبان دکر و رغمت اهوی سفید ، ودخی اهوی سفید
برقسم بیاض اهو مناسبه کلدوکی استادم مولانا مخلصی بدخشانینک

سفید ... چشم معیوب اولور اما
اکا چشم آهو دینلمز چشم ... اولور اما
دینلور اما آهوی سفید چشم

بو بیتده که چشمان محبوب وصفنده دیمشدر فهم اولنور **بیت**

صید چشمان تو ای جان شده آهوی سفید ، داده صد جان

بهوایت گل خوش بوی سفید **سخن بهم بر زد** امثالندندر شول زمانده

کنایه اولنور که زبان ترکیبده بر کمسنه پریشان سویلیوب خلط الکلام ایتسه ایدی

ظرفای عجم فلان کس سخن بهم بر زد دیو کنایه ایدرلر وکاه اولور که

یالکز فلان کس سخن بهم بر زد گفت دیو ضرب ایدرلر نیته کیم

مولانا اوحد الدین اصفهانینک بر مقطعنده اول مثل فهم اولنور **بیت**

گر بهم بر زده بینی سخنم عیب مکن ، کاوحدی از می دوشینه بهم بر زده بود

سخن در افتابست بو ادای مرغوب شول زمانده کنایه ایدرلر که

سوز الچقرده دکل بلکه اعلاده در و فرومایه اولان نه شیدر که

انری آدم دیلنه اله بلکه مقصود و مرام سخن شناسده دیجک یرده

سخن شناسان عجم سخن در افتابست دیو ضرب ایدرلر شیخ نظامینک

بو بیتنده اول ادا اظهر من الشمس در درخانهٔ خسرو شیرین **بیت**

چنین مهدی که با ماهش در نقابست ، زنه بگذر سخن در افتابست

سر گرفتن بو مثل مشهور شول زمانده مستعملدر که مجلس انسده یاخود

بر غیر محلده بر سهو ازاده یه نام الکلکی اولسه ایدی ظرفای عجم

فلان محبوبرا سر گرفته دیو کنایه ایدرلر نیته کیم حیرتیده مرویدر که

تازه‌لکی زماننده بر مقدار سخن رَد و مغرور ایمش بر شب مجلس شعراده
حیرتیه نام اکسلکی اولور حیرتی بازاره چیقدقده اولیکدی زیاده
مغرور اولور و کوز الیتور حیرتیه دیرلر که او ننمز بیلس که سکا بویله نام
اکسلکی اولدی انزده تو شو بو مصرعی فی الحال اوقومش **بیت**
شمع را هر چند سر گیرند روشن تر شود **نثر** اندن صکره خلق بابنده
حیرتی سر گرفته اند دیو سویلینور سر گرفته نک معناسی زبان ترکیده
طوت باشن دیمکدر حیرتیه اول شهرده بر قلمیوب بر کون سفر
اختیار ایلدی بولده کیدرکن شکاری بر تازه یه راست کلوب
اول تازه یه صوردیکه از کجایی و کجامی روی و سبب هجرت شما
چه شد حیرتی ایله مصاحبت ایدرک الکلام یجر الکلام محواسیسی
اوزره حیرتینک باشنه کلدوکی حالی اول تازه نک باشنه
کلدوکی حالی دخی کلمش ایمش چونکه حیرتی اول تازه نک حالنه
واقف اولدی بالبداهه بو بیتی دیمشدر و حیرتینک بو بیت ایله
بالاده ذکر اولنان مصرعدن سر گرفتن مثلی ظاهردر **بیت**
از درت چرخ با دل افگاری رویم   ما هر دو سر گرفته بیک یار می رویم
ذکر اولنان بیتک مصرع ثانیسنده نکته ملیحه واردر **سر در شکم**
نهاد بو مثل شول زمانده مستعملدر که فلان کمسنه ایدوکنی اونوتوب

سرافکنده اولدی وباشن اشاعه اکدی ویحک پرده ظرفای
عجم فلان کمینه سر در شکم نهاد دیرلر نیته کم شیخ نظامی گنجوی نک
بو بیتنده اول معنا فهم اولنور بیت زدوش ایسان امنزه سر در شکم
نهده در عهد تو هر انکه ابوالی کرند کرد سربراهست امثالدندر یعنی کمینه
کامل اولوب کمر بسته اولسیدی و پول وارکان بله فلان کس سربراهست
دیرلر انتظامینک بو بیتنده فهم اولنور در قناعت و تواضع از کتاب
اسکندرنامه بیت چو دانه کر نیفتی سربراهی چو خوشه سرکشی
کر سربراهی سفید کارست و فلان کس سیه کارست
بو اوارسئول زمانده کنایه اولنور که زبان ترکیده بر کمینه نک
مهضر و ابو عملو اولسه ایری ظرفای عجم فلان کس سفید کارست
دیو ضرب ایدرلر وکاه اولور که سفید کار اداسنک ضدین
مراد ایتمک ایچلسه لر فلان سیه کارست دیرلر ذکر اولنان
امثال اوحد الدین اصفهانی نک بو بیتنده که فقرای باب الله
وصفنده دیمشدر مثل سالف الذکر فهم اولنور بیت
تو در لباس سیه شان نظر مکن بغلط که در میان سباهی سفید کارانند
سخن بر پهلو میگوید بو اوارسئول زمانده ضرب اولنور که
بر کمینه کنایه آمیز سوزلر سویلیه وحق کلاهو سوزلر سویلمیه یی که

اول سوزک صوکنده برصوقلق اولسه شومعوله کمسنه یه ظرفای عجم سخن
بر پهلو میکوید دیو ضرب ایدرلر و سخن به پهلو مکوی مثلی بیته کم مولانا
ناتفی نک بو قطعه سنده که مثل ذکر اولندوغی بیتده ایکی معنی قصد
ایلمشدر و بیتک معنای منطوقیسی مثل اولدوغی ظاهر در قطعه از کتاب
تیمورنامه در آمدن ایلچی صاحب قران از پیش توقتمش خان و آوردن
بعض سخنان پر پهلوی پریشان و در غضب شدن تیمور کره کمان و لشکر
کشیدن برسر قپچاقیان **قطعه** چه فاصد که از غصه فرسوده
به زهر بلا اهل لب الوده   سخنهای پر پهلویش بیشتر
چو خار خسک سر طرف نیشتر **باب السین المکسورة سینه برطاق**
بواد استول رنماندن کنایه اولنور که بر کمسنه عاشق نکران اولوب
سینه چاک اولسه ظرفای عجم فلان کس سینه برطاق شد دیرلر و جز
سینه برطاق مطلقا چاک معناسنه کلور ذکر اولنان سینه برطاق
مولانا نسیمی نک بو رنک بو بیتندن قه ظاهر در **بیت** دل مجروح جانمند
مشتاق   بیاد ابروان شد سینه برطاق **سترکه پیشانیت** یالکز
ترش روی و عبوس الوجه معناسنه بیته کم مولانا اوحد الدین اصفهانی نک
بو بیتندن اول معنی فهم اولنور **بیت** زقلیه های بزرکان سترکه پیشانی
مراسه جرعه می ناشتای میکده بس **سیه باد دام راهر سومیند از**

بو روزمره‌نك اصلی بودر كه بين الاعجام قاعدهٔ مسلمه‌در كه بر محبوب
آفتاب جمالك مرغ روحی قفس تندن پرواز ايتسه‌يدی باقمنده
پدر و مادری ايله اخوان وخلّانی بياغی بادامی سياهه بوياليوب
روی مزارينه دوكلدريب كورستانه وارنجه تابوتی اوزرينه صاچارلر
وبعض كبوتر دخی كتوروب تابوتی اوستنه صالیويررلر سياه بادام
اداسی مولانا جامی‌نك بو بيتندن كه چشم محبوبی وصفنده ديمشدر
سياه بادام اداسی فهم اولنور بيت سيه بادام را هر سو مفكن در نظر بازی
نگهدارش كه روز مرگ بر تابوتم اندازی سپر انداختن امثالندندر كه
مغلوب شدن معناسنه كلور كه فصحای عجم فلان كس سپر انداخت ديو
ضرب ايدرلر نيته كم شيخ سعدی توحيد حضرت بارىده اول معنای
ايراد ايتمشدر بيت از ديباچهٔ كتاب بوستان نه هر جای مركب
توان تاختن ، كه جاها سپر بايد انداختن بيت ای كه بتشويش ما بيت ثانی اوحد الدينكدر
دست برآورده‌ئی ، تيغ چه می‌كشی ما سپر انداختيم سيه كاسه است
بو مثل بو مدلولی شول زمانده مستعملدر كه بعض خسيس كوندزين چارسو
بازاری كوزدوب بعض مسافر چشم بسته اوليوب واوينه كتوروب
رعايت می زبانی معامله سنده اوفقيری اولدروب مسافر قيوسنه
آتارلر شو معوله كمسنه‌يه فصحای عجم فلان كس سياه كاسه است ديرلر نيته كم خواجه

حافظ

حافظ شیرازینک بو بیتندن فهم اولنور بیت بروار خانه گردون بدر
ونان مطلب • لکن سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را سیبی وسجودی
بو مثل معتبر شول زمانده کنایه اولنور که زبان ترکیده برکمسنه یه
کلوب محبت شیوه قادر ایسه اوکسنه قوسیدی اظهار عبودیت طریقی ایلدرسه
ایدی ولده بناز الدی بیاز بو مقوله یرده فقراء عجم سیبی وسجودی
دیرلر نیته کیم شاعرک بو بیتندن اول معنی فهم اولنور بیت سبب رفتن
دیدم وور سجده فتادم • در رفع طریق ایت که سیبی وبجودی سکندر خورد
بو اداء بین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که برکمسنه نک آتی یاکندوسی
سورچوب دیه ییشوری کلسیدی ظرفاء عجم فلان کس سکندر
خورد دیو ضرب ایدرلر وکاه اولور که اسب فلان کس سکندر
خورد یعنی آتی سورچدی دیجک یرده کنایه اولنور مذکور اولنان
اداءلر استادک بو بیتندن ظاهردر بیت درین صحرای بی پایان بنجا
سکندر خورد اسب عمر دارا باب الشین المعجمة شهری وکلی بو مثل
شول زمانده ایراد ایدرلر که شهرک برتحفه سی وار وشهرده نظیری
وشبیهی یوقدر دیجک یرده ظرفاء عجم شهری وکلی دیرلر نیته
کیم مولانا جامی سلطان کونین ورسول ثقلین صلی الله علیه وسلم نعتنده
دیمشدر بو مثل فهم اولنور بیت از سبحه جامی رحمه الله علیه کل شهر دو جهان

هست شهری وگلی زو مثلی **نثر** ودخی شاعرک بو بیتندن او مثل قتی ظاهر

بیت ای گل روی ترا چون من بهر سو بلبلی ❊ از تو دارد این مثل شهرت که شهری وگلی

شلابین لسان ترکیده برکمسنه برکمسنک اردینه اویوب منفک

اولمیدی واول اده صاری صاقز کبی یاپشوب بو رتبه غلظت ایلمه که

جانندن اوصاندرسه شو مقوله شخصه ظرفای عجم فلان کس عجب شلابین

است دیو ضرب ایدرلر رینته کم محتشم کاشی بر نگاره مفتون اولوب

برکیجه وصلیله ملتذ اولدقده کندویه شرم مستولی اولوب پریشان اولدیغی

حالده نظم ونثر انشا ایلیوب دامان نگاره صری صاقز کبی صرلمشدر

مولانای مشار الیهک بو بیتندن فهم اولنور **بیت** که این شرم واد

بگذار و برخیز ❊ شلابین دار در دامانش اویز **شمشیر** اگرچه قلیچ معناسنه

گلور اما عمود وگرز معناسنه دخی گلور شمشیر مذکور معنایه گلدوکی

نعمة الله ایله حلیمی غفلت ایلمشلر درانکچون تحریر اولندی رینته کم مولانا

سلمان ساوجینک جمشید وخورشید نام کتابنده لشکر دیوان شیر گرده

سوار اولوب استخوان پیلدن یاپلمش عمود الترینه الوب جمشید اوزرینه

گلدکده ویدوکی بو بیتندن اول معنی ظاهردر **بیت** بجای اسب شیر شرزه

در زیر ❊ گرفته زاستخوان پیل شمشیر ❊ غفلت اولنمسی نکته عجم دیارنده

گلن استاد خطی ایله کتاب جمشید وخورشیدده ذکر اولنان دیولری استاد

لقور

تصویر ایند کده آلترنده سپر و دستلرنده عمود تصویر ایتمشلر شمشیر
فرنگی و زبان پلنگی بو مثل بی بدل اشول زمانده کنایه اولنور که زبانی
ترکیده اوشته قلیچ اوشته میدان دیجک یرده اینک شمشیر
فرنگی و زبان پلنگی دیرلر و هر زبان پلنگی دیدیکی دوز میدان
و زبان عبرادیکلدر زبان پلنگی دوز میدان معناسنه کلدوکی
استادم مولانا تخلصی بدخشانینک بو بیتندن که وصف سلطانی
کوننده دیمشدر اولی معنی فهم اولنور بیت دریش قاف قدرت
کوه شکوه او ریکیست کوه قاف فتاده زبان پلنگ شنتل
و بل شنتل بوادامقامران ارا سنده شول زمانده مستعملدر که
ایکی کمسنه قمار اوینایوب بر فتح ادم سیرجی اولسیدر اول خصمنه
بری اوتسیدر اول سیرجیدره بر انچه ویررا اول انچه یه ششل دیرلر
نیته کیم افصح الشعرا الماهر دکنی همایون پادشاه وصفنده اولان
قصیده لامیه سنده دیمشدر بیت کر واز شاخ شکوفه چو برد باد بهار
درمی چند نهد در کف نرکس ششتل شادی وک امثالندندر یعنی
الا عجام شول زمانده ضرب اولنور که برکمسنه سونیه ورته اولسیدی
فلان کس شادی مرگ شد دیو کنایه ایدرلر نیته کیم مامازاده ادرنه و نیک
بو بیتندن بو مثل فهم اولنور بیت شادی مرگ عدوده جسم ابتر جانرک

مدة عمرمده برشاد اولدم اولده شاد ورک شادی همه صلوات

امثالندندر ایکی کمسنه برماده ده اتفاق ویر کلام اوزره اطباق

ایلدکلرنده ضرب ایدرلر حافظ رباعی گفتم که لبت گفت لبم آب حیات

گفتم دهنت گفت زهی حب نبات   گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا

شادی همه لطیفه گویان صلوات شافعی برآمد وکشتن

امثالندندر برشیئی محذوردن اوتوری ترک اولندوغی محلده ضرب

ایدرلر مورد مثلی بودر که ماوراء النهرده حنفی مذهب شافعی

شایع وکثیر ایکن عبید خان عصرنده بخاراده برامامی صباح نمازنده

بسمله جهرا اوقودوغیچون اهل محله قتل ایدرلر عبید خانک واروب

بر امام حنفی الیسنه کلرنده امامکز نیچه اولدی دیو سوال ایلدکده شافعی

برآمد کشتیم دیو ضرب ایدرلر نیته کم شاعرک بو رباعیسنده

که شاه اسمعیل سنی بر تخت شافعی برآمدی بادکشت دیو اولدر که بنده

و نیته را اول مثل فهم اولنور رباعی ایماق قزلباش که شنیع خوی هشتند

بیوسته بهم چو ناخن وانگشتند   شاه اسمعیل را ازانند بتخت

دیدندکه شافعی برآمد کشتند شهیدی وغلامی امثالندندر که

بخارالیلر بخاریدرست وزنبارده دیک برده فلان کس شهیدیست دیرلر

وغلام یاره دیک برده فلان غلامیست دیرلر باب الشین المکسورة

شنر

شیرگیراست امثالدندر بین الاعجام بوروزمره شول زمانده کنایه
اولنورکه برکمسنه ثلاثه غساله حلقوب کوزنده اولسیدی ظرفای عجم
فلان کس شیرگیراست دیرلر وبومثلک بدلک موردی بویله منقولدرکه
بهرام گورک زماننده گیری کتخدا نام برکمسنه وارمش بهرام گورک
مصاحبی اولوب شب وروز منفک وکل ایمش باده زیاده
ایچمکله هلاک اولور پادشاه درهم اولوب شویله بصاغ وتنبیه
ایلرکه دوازده ساله دک روی زمینده نام باده کمسنه المز
قضارا برکفشگیر پسرین اورنک مراد ایدرلیکه زفافده کفشگیر
زاده حزن بوره شرم مستولی اولمغین مصلحت باشارامز اول محلده
بربیره زن کزلو باده ناب صقلر ایمش که بعضی رندان شرب الیهود
ایدرلر ایدی کفشگیرزاده دخی بیره زنک خانه سنه کلوب ثلاثه
غساله حکرباده نابدن سرگرم اولیجق عروس خاطرینه کلدکده جقوب
کیدرکن فرشودنه برنعره کلدیکه ای جوان جانک کرکسه صاول جوانه
دیرمنوب یرین بکلدی ای کوردیلر برشیر شرزه کلیور جوان چاغروب
ارسلانک ایکی قولاغنه ین بوروب ضبط ایتدی شیر بانزده تسلیم
ایتدی اول شیر بانر دخی جانب سرای پادشاهه کتوردیلرکه زیرا اول
ارسلان بهرام گورک ارسلان خانه سنه ن بوشانوب جوق کمسنه نک

باشنی کوسفند وار آیرمشدی پادشاه بو ایشدن حظ ایلیوب دیدیکه
بو ارسلانی کم دوتدی دیدیلر بر نوجوان امر ایلدیکه احضار ایلک
بلک وبو ایدوب پادشاه نظرینه کتوردکده پادشاه صوردیکه ای
جوان کیمک اوغلیسن و آبا و اجدادک کیمدر دیدیکه کفشکر زاده یم
بکرار پادشاه سوال ایتدیکه نسلکده پهلوان وارمیدر دیدیکه خیر
امر ایتدیکه پدر و مادرینی احضار ایتسونلر انلردخی احضار اولندقده سوال
ایلدیکه آبا و اجدادکزده کوردکز قارشمشمیدر انلرده جواب ویردیلرکه
کفشکر بن کفشکر زاده دیدیکه ایمدی صویکزده پهلوان اولمیجق
بو شجاعت نشر ایدندر و سز بو بکیده باده ناب ایچورمش سز قورقودن
نظر پادشاهده جان ویره یازدیلر پادشاه دیدیکه قورقمک بن سزی
اینجتمم و دوغری سویلک اکر دوغریلق ایدرسکز اینجتمم انلر دیدیلرکه
پادشاهم مصلحت اوچ دانه قدح ایچورک ایمدی پادشاه ندا ایتدردیکه
ایچلسون ارسلان دوتاجق قدر اما ایله ایچلسون که کوزونی قرغه لر اویه لر
زیرا کتخدای مذکورک باده زیاده ایچمکله اولدکده قرغه لر کوزین
اویمشیدی ایله اولیجق نشه یلک دنیا بچمده اوچ قدح ایچوب کوزنده
اولانه وکوزنده دردیجک برده اعجام فلان کس شیر کیر است
دیدکلرینک اصلی بیان ایتدوکم معنادر نیته کم خواجه حافظک

بو بیتنه

بوبیتدن مثل سالف الذکر فهم اولنور بیت از ساقی نامه بده تا روم
بر فلک شیرگیر ٭ بهم بر زنم دام این گرگ پیر ٭ و درج شیخ نظامینک
بو بیتدن سرخوشه شیرگیر دیدکلری فتی ظاهر در از خسرو شیرین در
شیرکشتن خسرو بیت زمستی کرد با شیران دلیری
که نام مستی آمد شیرگیری شکم بنده است امثالدندر شول زمانده
که بوغزی توقلوغی ایله فرشته خدمت ایدر دیمه دن عبارتدر شکم بنده
ضر بنده ادا ایدر کبید نظامی کنجه وینک بو بیتدن فهم اولنور در نصیحت
سقراط با سکندر بیت کسی کو شکم بنده شد چون ستور ٭
ستوری برون اید از ناف کور ٭ چو اید قیامت ترازو بدست ٭
زکاوی بجز باید ش برنشست نثر محصول بیت ثانی بودر که چونکه قیا مت
کوننده تحقیق اولنه سنک زکاوی حماقتندن دیملکدر بجز باید ت
برنشست اشکه بنمک کرکسک بجز برنشستن زبان ترکیده نه معنایه
کلورسه آن عجمده دخی اول معنایه در شیرازی بنستم امثالدندر شول
زمانده کنایه اولنور که عربده و عجمده کلفه معرفتندن زیاده رعایت
اولنور و هم شهریه نقدر معرفتی واریسه رعایت اولنمز دیجک یرده ظرفا
عجم شیرازی بنستم دیو ضرب ایدرلر که غالبا زبان ترکیده شول مثلدر که
نانی است اولمز و چراق دیبی قاره کوا اولور مولانا همام تبریزینک بوزن باغسنه

اول مثل فتح ظاهردر رباعی بیک کرشمه توانی که کاری ما سازی ۰ ولی بیچاره
بیچاره‌کان پروازی ۰ تمام سخن دلبر پرسیارست ۰ ولی چه سود که
بیچاره بزن شیرازی ۰ شیرین کار شیرین معناسیه ندیم و مصاحب و حلوالی
معناسنه کلور نیته کم مولانا اوفتی حلواگرک بو بیتندن فهم اولنور بیت
بس که وصف لب او گفته بشیرین کاری ۰ شهرهٔ شهر شده اوفتی حلواگر ۰
گاه اولور که شیرین تیز معناسنه کلور که مثلا فلان کمسنه تیز و چست کلدی
دیجک یرده فصحای عجم شیرین آمد دیرلر شیرماهی لغتده یازیلان شیرماهی
دکلدر بلکه بر قسم ماهی یه دیرلر که سود کبی بیاضدر و لحمی کمال نهایتده لذیذدر
دیار رومده آلا بالغی تخته معتبر ایسه دیار عجمده کذلک شیرماهی معتبر نعمتدر
بو معنایه دخی کلدوکن تحقیق ایتمه‌یکیچون تحریر اولندی نیته کم مولانا هاتفی‌نک
بو بیتندن ظاهر و باهردر که ساعد شیرین وصفنده مولانای مذکور
ایراد ایتمشدر از خسرو و شیرین در تشبیه گردن ساعد شیرین بشیرماهی
بیت ز عکس ساعد شیرین کماهی ز جوی شیر پیدا شیرماهی
باب الشین المعجمة شرب الیهود بو مثل بدلشول زمانده
استعمال اولنور زبان ترکیده بر فرح کمسنه کزلوجه باده خمر انوش ایتسه‌لر
ظرفای عجم فلان کس شرب الیهود میکند دیو ضرب ایدرلر دخی استعاره
طریقیله هر شنه که کزلو اوله اکا دخی شرب الیهود دیو ضرب ایدرلر مولانا

بنائی

امیدینک بو قطعه سنده اول معنی ظاهر و باهر در **قطعه** بده ساقی آن آب
یاقوت فام • ملامت کند اهل ناموس نام • بمن ده بکلبانک رود و سرود
که نتوان ازین بیش شرب الیهود • **شتر گربه** امثالدندر ایولو و کملو
دیجک یرده ضرب ایدرلر که مثلا فلان شاعرک ابیاتی هموار و مکتوب
بر بیت ایو ایسه اوچی کمدر دیجک یرده ابیات فلان شاعر شتر گربه است
دیرلر وکاه اولور که ابیاته تخصیص ایتمیوب بر کمسنه نک ایو یرلری وار ایسه
کم یرلری زیاده در دیجک یرده ظرفای عجم فلان کس شتر گربه است
دیو ضرب ایدرلر بو مثلک موردی بودر که بر کمسنه نک بدخوی اشتری
وار ایدی بر کون یمین ایتدی که بو درهمه بیع ایتمزسم عورتم بوش اولسون
دیو صکره پشیمان اولوب طلاق واقع اولمامغه حیله شرعیه اولسون
ایچون اشترک گردننه بر گربه تعلیق ایدوب بیع ایچون بازاره چیقردی بهاسی
صوردیلر اشتر بر درهمه گربه بیک درهمه دیو جواب ویردی مثل مذکورک
مولانا امیدینک لامیه سنده اولان بو قطعه سنده که نجم ثانی حقنده
دیمشدر ظاهر و باهر در **قطعه از قصیده لامیه** در خورد لایق تو پیشکشی
نیست مرا • تحفه نیست که پیش بودش قدر و محل • هیچ بیت شتر گربه
روان ازین هم • نه سه جاری ز شمور و نه قطاری ز جمل • **باب**
الصاد المفتوحة بولسانده حرف صاد یوقدر لکن لسان فارسیده سائر السنه نک

صورت نسبت اشیا وجوده کلمدر

ممتازی اولمیشن اعجام الفاظ عربیه ترکیبلریدر بو قلوب استعمال ایدرلر
صد بیمار را ازلب کور روا کشت امثالنده رشول زمانده کنایه اولنورکه
ناجان تنده در امید منقطع اولماز و حقیقیان جانده امید وار دیمکدر
پرده صد بیمار را ازلب کور روا کشت دیرلر وکاه اولورکه جان تا برآمد
امید هست دیو کنایه ایدرلر حضرت شیخ نظامینک بو بیتندن اول
مثل فهم اولنور بیت از خسرو شیرین نشاید کرد بر از زخود زور
که صد بیمار روا کشت ازلب کور نثر اکرچه مثل مذکور بیان اولنان محلده
ضرب اولنور اما کاه اولورکه غم و مصاوت روزکار برقرار دکلدر
انکچون متألم اولوب کندوکه ضرر ویرمه دیمکه پرده ذکر اولنان
مثلی ذکر ایدرلر نیته کم شیخک سالف الذکر اولان بیتندن فهم اولنور
صدی امثالنده اکثر یا هندیلر زمانده و عراقیلر مابیننده سیاه دخی
برلسی یوز یکت بایه اولدقده اکا صدی و بیک یکیده باش اولدقده
اکا هزاری دیرلر وکاه اولورکه صدی دیمکه پرده صده است دخی دیرلرکه
مثلا برکمسنه برار و بها در و یوز یکیده باش اولسه فلان کس صده است
دیرلر مولانا هاتفی نک بو بیتندن که صاحب قران تیمور الالی کوستر قوت
فدائیلری بربر برا وکیندن کچوردی که زمانده فدای حقنده دیمشدر
اول مثل فهم اولنور از تیمور نامه بیت بدستوران سرفراز صده کشند

التنهی

اشتر بهاری زانو زده **باب الضاد المفتوحة** بو حروف دخی بویله رصاد
اولمدوغی کسه بیان اولنمدوغی وجه اوزره مأخوذدر **ضحاک را**
برحمت باران کذاشتیم امثالدندر بر کروه اهلنه ترک اولنمقدن
عبارتدر بلکه کم شاعرک بو بیتنده که محبوب رقیب ایله هم آغوش
اولدوغی حقنده دیمشدر فهم اولنور **بیت** زلعینش او رقیب بکردن
کرفته است ۰ ضحاک را برحمت باران کذاشتیم **باب الطاء**
المفتوحة طشت فلان کس از بام افتاد بو مثل شول زمانده ضرب
اولنور که بر کمسنه نک احوال پوشیده سی آچیلوب اورته لغه دوشمیه
ایدی ومجالس ومحافل وکوچه وبازارده خلقده کفت وکو اولمیه
ایدی فصحای عجم طشت فلان کس از بام افتاد دیو ضرب ایدرلر
مولانا اوحد الدین اصفهانینک بو بیتنده اول مثل ظاهردر
بیت وقت زخلق را ازدل خود نهفتمی ۰ اکنون نمی توان که زبام
افتاد طشت **طرف کرفتن** امثالدندر شول زمانده کنایه اولنور که
بر کمسنه بر کمسنه دن بیکانه اولوب انکا معین وظهیر اولمیه واندن
بیکانه سویلیه ظرفای عجم فلان کس طرف فلان ازا میکیرد دیرلر
نیته کم مولانا کاتبی نک ذو الوجهین اولان بو بیتندن
مثل سالف الذکر ظاهر وباهردر **بیت** کاتبی از طرف خیل خط خوبانست

زانکه ایشان طرفیه روی بکومیکیرند **طبل در کلیم زد** بو مثل معتبر بیت

الانجام شول زمانده کنایه اولنور که برکمسنه خلقدن کزلو برکاره

مباشرت ایلیه واحیازده ایشین باشروب براو عوز ده شهرت

بولوب مقبول عالم اولسه ایدی فصحای عجم فلان کس طبل در کلیم زد دیو

ضرب ایدرلر نتبه کم کمال اسمعیلک بو بیتندن که صدر بدر کائنات

وسرو فخر اولاد ادم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نعتنده دیمشدر

ذکر اولنان مثل بدل ظاهر و باهر در **بیت** صیت وصدا ت مشرق

ومغرب فرو گرفت ٥ دست نبوّت تو چو زد طبل در کلیم ٥ **نثر**

غفلت اولنماسونکه رسول خدانک اوایل شهرتنده اشکاره طاعت

ایتمیوب جبل ابوقبیده اولان غارده عبادت حق بی همت

ایدوب چشم کفاردن پوشیده خلقی راه هدایته دعوت ایدرلر

ایدی شول زمانه دک که حضرت عمر رضی الله عنه کلوب دین اسلامه

رونق ویردی و براوعوزدن اشکاره اذان محمدی اوقیوب صیت

وصدای مشرق ومغربه اوازه برقدی بویله اولیجق شاع مثل مذکوری

قتیده ربنده بسلمشدر نتبه کم اوستادک بیتندن ذکر اولنوی **باب**

العین المفتوحة علّان عزیز ومحترم معناسنه وطرفانده معناسنه

کلور وکاه اولور که علّان برقسم بیاض الکوره دخی دیرلر عزیز ومحترم

معناسنه

معناسنه کلدوکی شاعرک بو بیتندن که سخن شناس موی شکاف وصفنده
دیمشدر فهم اولنور **بیت** سخن به پیش سخندان عزیز وعملانست ❁
دکرنه زردک وشلغم همه ارزانست ❁ زردک دیار رومده هوج دیدکلری
نسنه در شیراز یراکی کزر دیرلر **عالم آب** امثالدندر بین الاعجام
شول زماندن کنایه اولنور که برکمسنه ثلاثه غساله حکوب مستانه اوییلر
و عالم اسده سنرابده اولوب غم فراموش ایتسه ایدی شویله بر کمسنه یه
ظرفای عجم فلان کس در عالم ابست دیرلر وکاه اولور که در عالم
اب بود دخی دیرلر عالم اب عالم شراب معناسنه کلدوکی خواجه
اصفی نک بو مطلعندن ذکر اولنان مثل فهم اولنور **بیت**
عالم ابی که سرون برد ازدل غم را ❁ غم نداریم اگر آب برد عالم را
باب العین المضمومة عذر لنگ میکند وعذر لنگ می آرد امثالدندر که
مثلا برکمسنه بر نسنه کند ویه بهانه ایلیوب عمدا اهمال ایلیوب
عذر لنگ ایتسه ایدی ظرفای عجم فلان کس عذر لنگ میکند دیو
کنایه ایدرلر نیته کم سلطان الشعرای روم مولانا باقی نک بو بیتندن
که عذر لنگ مثلنی بمورده بولمشدر فهم اولنور **بیت**
هزاران عذر لنگ ایلر چمیدانه کلمزدی ❁ اگر تاتار غمزک دعوت
ایتسه جنکه تیموری ❁ **عذر بدتر ز گناه** امثالدندر که دیار رومده

اگه عذری گناهندن چوق دیجک یرده کنایه اولنور نیته کم محتشم
کاشینک بو بیتندن فهم اولنور **بیت** عذرخواهی کندم بعد از قتل
عذر بدتر ز گناهش نگرید **عذرخواست** رد ایتدی و قودی معناسنه
گلور فلان کس را عذر کرد دیجک یرده فلان کس را عذرخواست
دیرلر نیته کم حضرت مولانا جامی قدس الله سره السامی بیتندندر
بیت تو چو جنتی اما ز چشم فتانت ۰ ز بس که خاست بلا عذر خواست رضوانست
باب الغین المفتوحة غجک لغات غیر مشهوره دندر کوهستانیلر ایله بلغاریلر
زباننده غجک کمانچه معناسنه گلور نیته کم مولانا طاهر دکنی نک بو بیتندن
که شاه گل و غنچه وصفنده دیمشدر ذکر اولنان لغت فهم اولنور **بیت**
مجلس دلکش گل تا بنودی مطرب ۰ گشته بلبل غجکی شاه گل و غنچه غجک
غنیمانه امثالدندر که غنیم و دشمنه دیجک یرده انجام غنیم دیرلر و گاه اولور که
بر کمسنه بر کمسنه یه خصومت نگاهی ایله ایدر ظرفای عجم غنیمانه نگاه ایلکین
دیو کنایه ایدرلر اوستادلردن وحشی خطه یازلمش کتابلرده غریم یازیجی
یرده و غریم اوقناجق یرده غنیم یازوب غنیم اوقورلر مثلا محتشم
کاشینک بو بیتندن که کنایه رقیب شومدن دیمشدر غنیمانه اداسی
فهم اولنور **بیت** عاشق از حسرت رخسار تو آهی نکند ۰
که درو غیر غنیمانه نگاهی نکند ۰ **غله دان** اهل شوق کونکک ایکین

ادوب

اولوب الحينه اقچه وضع ايتدكلری معنايه دير لر لغت غير مشهوره در
اوله وعيچون تحرير اولندی غله مثلی نظامينك بو بيتندن كه فارسيدر
روزكار رومنده ديت در لغت مشهوره فهم اولنور بيت از محن
خانه غولرا مدبير دارنشان ٭ دررغه داں علدم انداز سنشاق
غم خود خوركه تولاغ نشوی بو مثلی شول زمانده ايراد ايدرلر كه
بركمسنه بركمسنه يه نصيحت ايليه او برينی نصيحت بذير اولميوب دليسه كه
واركنده وحالك كوروكنده وغناكسی بی كه ارتق بنيه بس ديجك
يرده بو مصراع عينيله مثل ضرب ايدرلر غم خود خوركه تولاغ
نشوی نيته كم شيخ كمال خجنده يك بو بيتنده اول مثل فهم اولنور
بيت مخوراى زاهد كم خواره غم ٭ غم خود خوركه تولاغ نشوی ٭
باب الفاء المفتوحة فرا ميكير امثال الندر شول زمانده كنايه اولنور كه
بری مسخره يه الوريس ديجك يرده ظرفای عجم مارا فرا ميكيری ديرلر
نيته كم حسين واعظ حضرتلری سوره بقره دن اولان بو ايت معجز
طراز تقسيرنده اداى سالف الذكری ايراد ايتمشدر ايت اعوذ بالله
من الشيطان الرجيم اتتخذنا هزوا فردا ابنز دوربنيت امثال الندر
شول زمانده ضرب اولنور كه بركمسنه خلف وعد ايليكيه الداسه دی
اول الدانان كمسنه الدانان ادمك بقاسنه باشنه بر بحيه بربنی فرادن

نزدایه صلرس اول کمسنه دیسیدکه یارین ویرین الدانان بیچاره
دیسیدیکه یارین دخی ایراق دکلدر انی دخی کورر زد یجک یرده ظرفای
عجم قرداینز و دوریت ویرلر **فلان مبارک مرده را ازادی کند**
امثالندندر شول زمانده ضرب اولنور فلان کمسنه اولمش مبارک
ازاد ایدر دیجک یرده مثل سالف الذکر ضرب اولنور دیار رومده
بو مثل فحی مشهوردر **فراغت از زنش و بروتش دارم** امثالندندر
شول زمانده ضرب اولنور که بر کمسنه بر کمسنه‌یه تعزه و یا تمتع ایله قورقتسه
ایدی ظرفای عجم بو مقوله یرده فلان کس بروت میمالد دیرلر اوز زینه
باغننک کمسنه دیسه ایدی که بن انک بی باکم دیجک یرده من از زنش بروتش
فراغتی دارم دیرلر بو محلده ذکر اولنان فراغت صفا معناسنه در تتکلم
شاعرک بو بیتندن اول ادا فهم اولنور **بیت** هر که با ما بروت می تابد
ما از زنشش فراغتی داریم **فرزین بند آورد** امثالندندر شول زمانده کنایه
اولنور که بر کمسنه بزه عجب حیله کجوب نیرنک ایتدی دیجک یرده ظرفای عجم
فلان کس فرزین بند آورد دیو کنایه ایدرلر اینته کم خواجه عصمت
بخاری‌نک بو بیتندن که اوغلنک مات اولدوغنی کورب آکا تعلیم
حیله صورتنده دیمشدر **بیت** ز عشقت قبل درماند تو فرزین بند
بیش آری ٭ شود شهمات در رنک دم رخت خیزد با خلق اکر و **باب**

الفاء

الفاء المكسورة فنجخ زبان زنکیده اولان چادر و پاشن باشنه چاتوب
برکمسنه نک حالی مصاحبت ایتمکه دیرلر و فنجخی معناسنه کلور سنک
رقصک اوزنالغه دوشدی دیدیک یرده فنجخ درمیان افتاد دیرلر
حضرت مولانانک بو بیتندن فهم اولنور بیت چونکه این را پیشه کرد
او برد وام ٭ فنجخی در شهر افتاد عوام باب الفاء المضمومة فرود
آمد و فرو آوردم امثالنده رشول زمانده کنایه اولنور که سرکش
و زیاده سرد ایکن الکدروب موم ایتدم دیدیک یرده فلان کس را
فرو آوردم دیو کنایه ایدرلر و دخی وحشی و سرکش ایکن بکا رام
اولوب زبونم اولدی دیدیک یرده کذلک فرود آمد دیو ضرب
ایدرلر و گاه اولور که فلان محبوب پرداد دیرلر پردادادی اطرافی
متأخرین بلیندهٔ رام شد معناسنه کنایه اولنور اگرچه ذکر اولنان
ادالر محبوبان ما بیننده کنایه اولنور لکن محبوبه مخصوص دکلدر بلکه مطلقا
زبون اولدر دیدیک یرده فلان کس فرود آورده است دیرلر نیته کم
شیخ نظامینک بو بیتندن فرود آورد دادسی فهم اولنور زخسرو
شیرین درپاسخ داد خسرو شیرین راست بیت فرود آی از سری
این کبر و این ناز ٭ فرود آورده خود را مینداز ٭ خلاصهٔ بیت
بو در که سنک زبونکم بنی قیلکدن دور ایدوب بیانه آتمه باب

قندباشی حاضر اول

القاف المفتوحة قصاب آشناجويد بو مثل يلب الاعجام شول زمانده
ضرب اولنور كه قصاب آشناسنه قيار وانك كمكن ويرر ديمك يرده
قصاب آشناجويد ديرلر اننه كم شيخ كمال خجنديك بو بيتندن فهم اولنور
بيت كمال آن غمزه خونت ريخت چون كردي باو ياري بنودت
ياد پنداري كه قصاب آشناجويد نثر ودخي بر دوست دوستي ايله بر خصوصده
بيع وشرا ايتسه اول صاتدوغي شينك معيوب اولدوغني بيلوب
ويرسيدي اول بر ايسي صكره معيوب اولدوغن فهم ايتدكده شكايت
يوزندن اظهار ايدوب ديركه دوستلق مقابلهسنده بزي الدامش
انصافدر ديمك يرده قصاب آشناجويد ديرلر قلندر ديده كويد
بو مثل شول زمانده استعمال اولنور كه بو سوزده يلان يوقدر كورب
سويلنز اشته دكل ديمك يرده فصحاي عجم قلندر ديده كويد ديرلر
ودخي كورب سويلمك ايله اشيدوب سويلمك برابر دكلدر ديمك
يرده شنيده كي بود مانند ديده ديرلر اننه كم شاعرك بو بيتندن فهم
اولنور بيت ترا ديدم ونور ديده كفتيم دروغ نيست ما از ديده
كفتيم نثر ودخي شاعرك بو بيتندن قلندر ديده كويد اداسي قتي زد شنيدر
بيت تو بي چو ديده مرا بلكه بهتر از ديده • منم قلندر وكويد قلندر از ديده
فزونبني است امثالدندر كه بر كمسنه احمق وسخن نافهم اولسه فصحاي عجم فلاني

كس

کس قزوینت وکاه اولور که اول سوز گوشنک اولوب یا معنیدر
دیچک یرده اما حدیث قزوینت دیرلر مولانا سلمان ساوجینک
بو قطعه سنده که عبید زاکانی هجونده دیمشدر مثل قزوینی فهم اولنور **قطعه**
جهنمی هجاگو عبید زاکانی   مقرراست بی دولتی و بی دینی
اگرچه نیست ز قزوین و روستازادست   ولیک میشود اندر حدیث قزوینی
قنطور لغات غیر مشهوره دندر که شاطر جوانلری کیدکلری طولامیه
دیرلر که اول طولامانک اوکی اتکی اولور قدر مولانا محتشمک بو بیتنده
که قنطوره شاطر جلال حقنده دیمشدر **بیت** زین بلای جامه در
بردارد پش قنطوره تنگ ۰ بیکرم از ناله شد در تنگنای غم چو نار
قلیه خوار امثالدندر بر کمسنه کم عاشق ایله معشوق بر یره گتوره که سبب
اولوب عاشقک ارقه سنه نچه که غالبا دیار رومده اکا قوفنجوار
دیرلر فصحای عجم بو مقوله کمسنه یه قلیه خوار دیرلر نیته کم شاعرک بو بیتندن
فهم اولنور **بیت** چو کردی قلیه خوار خوان بسیار   ازین پس تو
مگر در بر نشینی **باب القاف المضمومة قولک** لغات غیر مشهوره
دندر که بر قسم قونباره یه دیرلر که ایچنه اچه قونیلور اکا قولک و غولک
دخی دیمشلر نیته کم شاعرک بو بیتنده که موزی اغزنی قولکه تشبیه
دیمشدر **بیت** لب غنیت گر عنان فراهم نشود   دهنش پر ز زر اگر ساخته هم   چو قولک

بیننه منافقلک اغزینی زریله قولاق کبی دولدره سن اغزینی قپایمز قوزدن
زبان ترکیده بوف معناسنه درنیته کم قطب العارفین قاسم انوار
حضرتلرینک بو بیتندن فهم اولنور بیت ازغزل نوبنه برفهرد بالولوزنم
برقصر قیصر قوزنم ازسوز دل اهو زنم تا آتش افتد درجهان باب الكاف
المفتوحة كبی داندكه اشترمی چاند بومثلده بدل شول زمانده كنایه
اولنورکه بن بیلورم که حکیمشم و حکمی بیلورم دیکه برده ظرفای عجم
کبی داندکه اشترمی چاند دیرلر قطب العارفین شیخ عطار قدس الله
سره العزیز تذکرة الاولیا نام کتابنده حضرت سلطان المحققین اویس
القرنی نک احوالنی یازدوغی یرده دیمشدرکه سلطان کونین رسول
ثقلین صلی الله تعالی علیه وسلم بهشت عنبر سرشت اکینده شویله جلوه ایده که
جمال با کمالنه باقانلر شویله قیاس ایدرکم برنسنه ارار جناب حضرتی جل ذکره
برندالگکه یا محمد نه ارارسن رسول کبریا دیه که یارب ویس القرنیی
ارارم که زیرا دنیاده اول نبی کورمشدر حضرت شیخ بومعنی خیلیه
دقیق ایتمشدر بوکمینه ادب رعایت ایلیوب کستاخلق ایتدم مثلک
موردینی بلمک دلیلن عاشق شیخک کتاب مذکورنده تکثیو ایدیلان
که زیرا مثلده ذکر اولنان کسی دن مراد حضرت اویس القرنیدر که
دوه کوزنی بلوردیمک در و شاعرک بو بیتندن دخی ذکر اولنان

مثل

مثل بی بدل ظاهر وباهردر **بیت** میان عاشق ومعشوق رمزیست
کسی داندکه اشتر می چراند **کلاغش بر کلوخی نمی نشیند** امثالدندر
شول زمانده ضرب اولنور که بر یرده اوتورمیوب جایی قوشی
کبی دالدن داله قونه وقهوه دن قهوه یه کزوب هر کوردوکی
عاشقه مایل اولمسیدی شو مقوله محبوبه کلاغش بر کلوخی نمی نشیند
دیو کنایه ایدرلر شیخ نظامینک بو بیتندن فهم اولنور از خسرو
شیرین **بیت** چه باید ملک جان دادن شیوخی که ننشیند
کلاغش بر کلوخی **کبود کیست وسیاه کیسه ایست** ذکر اولنان
ذکر اولنان اوادن امثالدندر شول زمانده کنایه اولنور که بر کیسه زکورد
اولوب بش اقچه یه قادر اولمیه اولدندن صکره خسنی غالب اولمسیدی
فرقای عجم فلان کس کبود کیسه است دیو ضرب ایدرلر دکاه اولورکه
کبود کیسه دیکک یرده سیاه کیسه دخی دیرلر نیته کم کمال اسماعیل اصفهانی نمینک
بو بیتندن که فلکک وآفتاب وصفنده دیمشدر مثل کبود کیسه فهم اولنور
بیت به بین کبودی این کیسه سپهر که او **ه** بیاک درت جنین
تیز میکند بازار **کرد کرد** امثالدندر شول زمانده کنایه اولنور که بر کیسه
بهادرلق یوزندن براتش یا تیز سیدی وبر انش آصسه که دیلرده سویلنیه
بو مقوله یرده اعجام فلان کس کرد کرد درلر اگرچه کرد کردن توز قوپرمق

معناسنه در کند و معناسنه اولمیوب ذکر اولنان معنایه کلوبنجه کم
پهلوان کاتبینک بو بیتندن اول مثل فهم اولنور بیت گرد در چشم
غبار خاک راه او صبا ۶ کس چه دانستی که تا که او چنین کردی کند ۶
گرم سیر و سرد سیر امثالدندر بین الاعجام شول زمانده کنایه
اولنور که سواحل و گرما دیجک یرده گرم سیر است دیرلر و کذلک
سرد سیر گرم سیرک ضدیدر سواحل آدمیسنه گرم سیری و ییلاق
آدمیسنه سرد سیری دیرلر شیخ نظامینک بو ابیاتندن ذکر اولنان
ادا فهم اولنور ابیات از خسرو شیرین در رسیدن خسرو بارمن
و تکلیف کردن مهین بانو خسرو را بطریق مهمانی بجانب شهر
بردع مهین بانو زمین بوسید و بر جست بخسرو گفت ما را خانه‌یی
هست که دار الملک بردع را نوازی زمستانی در انجاش سازی بیت
هوای گرم سیرست آن طرف را فراخیها بود آب و علف را
اجابت کرد خسرو گفت برخیز تو می رو که آمدم من در قفا نیز
کارمدار امثالدندر که شول زمانده کنایه اولنور که فلان کمسنه تنگ
خاطر بن یقوب الحکمه و قوته دیجک یرده ظرفای عجم بفلان کس کارمدار
دیرلر متأخرین ابیاتنده ذکر اولنان ادا مشهور و مستعملدر مولانا
محتشم کاشینک بو بیتندن ذکر اولنان روزمره فهم اولنور بیت

ای طپانچه

ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی • کاری ببلبلان کهن آشنا مدار •

کافرماجراست بو مثل شول زمانده مستعملدر که زبان ترکیده بر کمسنه
ایکیده بر ده عناد ایلیوب یوغنلق ایتسه و دلندن خلق متشکی
اولسه لر فصحای عجم شو مقوله شخصه فلان کس کافرماجراست دیرلر احوالنی
امیدینک بو بیتندن اول معنی ظاهردر **بیت** در جنگ کردن
شاه اسمعیل با سلطان سلیم روم و منهزم شدن اسمعیل •

سپاه فتنه چو کم فرصتی کرد • سپهر سفله کافرماجرایی
~~ازین کم زن سود ناپاک رو • کلاه اش ببازار و میزر گرو~~

کم زن امثالدندر که قمارباز معناسنه کلور مقامره کم زن در
دیدکلرینک وجهی بودر که ایکی خصم قمار اوینادقده بر اوج اقچه
خصمک میدانه قودقده او دست دیر اول التی النفی الله آور
وخصمه خطاب ایدوب دیر که نصفش کم یعنی اول سنک اوکنده
دوران اقچه نک یاروسنه واردم دیمکدر اگر بولدیسه اول اقچه یی صایوب
یاروسن الور اگر یوتدر دیسه اول اقچه نک یاروسی قدر خصمنه
ویره ربوا اشده بو اوسلوب اوزره اوینارلر کمیسی کردن
کم دیر یعنی شول اقچه نک توزی الکک الی لسون دیدوکنک
وجهی بودر که جمله سنه واردم دیمکدر ایله اولیجق کثرت استعمال سبیله

که زن دیبرد وقمارباز مراد ایدیلر که زن قمارباز ونکت معناسنه
کلدوکی شیخ سعدینک بو بیتندن فهم اولنور بیت از کتاب بوستان
در حکایهٔ مرد حلیم وپسر مسرف   ازین کم زنی سود و ناپاک رو
کلاهش ببازار و میزر گرو   ودخی مقامران بریره کلدکده ارالرنده
بربس انتخاب ایلیوب صوباشی جانبندن اوتوردیرلر واوکینه برلیسی
آلتی اشق ویر قوللک قورر قمار اوینیان کمسنه‌لر اول التی اشقی الوب
کریج اوزرینه اتدکده اول اشقلر تخته بو الونوب دوشرسه اکا کوره اوینارلر
واول اوتوران کمسنه‌نک آوینه میربساط دیرلر ذکر اولنان قوللک
اقچه قودقلری قنباره معناسنه کلور قوللک ده واشق وکریج میربساطک
اوکینه قودقلری مولانا سلمان ساوجینک بو قطعه سندن که میربساط
هجونده دیمشدر فهم اولنور قطعه نوقوللک هشت بانده دربیت
این چنینه گزل مگر که گذشت از هلیشت   دیدی که ازین کار زروی
بوی   استوره ببار رنا تراثم ربنت   کس نگوید که دوغ من
ترشست امثالدندر که شول زمانده که بر کمسنه دیسه که بنم کم یرم
بوقدر خودبین اولوب خودبسند اولسه وزمانده هر کمی صوریسک
کندوسی ایمه‌یه چیقر کمسه دیمز که بنم کم بیرم واروین کمم دیجک بیده ظرفار
عجم ذکر اولنان مثلی ضرب ایدرلر که کس نگوید که دوغ من ترشست

شاعرك بو بيتندن كه مصرع اولىده بر لفظ تركى اختيار ايتمشدر مثل مذكور
فهم اولنور **بيت** توسن چرخ چون ببك يورتش است ٭ كس نگويد كه
دوغ من ترش است ٭ وشيخ نظامينك بو بيتندن ظاهر در **بيت**
از همت بلند هر كسى در زمانه بر منش است ٭ كس نگويد كه دوغ من ترش است
كفيدن لغات غير مشهوره دندر كه نعمت الله حليمى حضرتلرى تقييد
ايتمدكلرى اكچون تحرير اولنور كفيدن يارلمق وچتلمق معناسنه كلور نيته كم
اوحد الدين اصفهانينك بو بيتندن ذكر اولنان لغت فهم اولنور
بيت همچو مارم بكفيد از غم سيب زنخش ٭ دل مخوانش تو كه او
عقل به انديش ندارد **كارد باستخوان رسيد واين كار از سر كذشت**
بو مثل عجميله زبان تركيده شول محلده كه ايش باشندن اشدى وكچى
لمكه واريدى سنو مقوله محلده فصحاء عرب بلغ السيل الزبا ديرلر نيته كم
اوحد الدين اصفهانينك بو بيتندن مثل سالف الذكر فهم اولنور
بيت نزديك ان دار با كفته بيت ٭ كه مارا كذر كرد سيل از زباد
كار فلان كس كل كرد بو مثل معتبر شول زمانده كنايه اولنور كه بر كمسنه نك
سر پوشيده سى احلوب اوزرنه لغه دوكلدى ديجك يرده فصحاء عجم
كار فلان كس كل كرد ديو ضرب ايدرلر وكاه اولور كم لفظ كار حذف
ايدوب يالكز فلان كس كل كرد دخى ديرلر نيته كم ابلغ الشعراء المتأخ

ن

مولانا عرفی شیرازی نک بو بیتلری مثل فهم اولنور بیت
مثنوی با هر خسی ای غنچه باغ حیا همدم مشو • تبسم کردنت با این و آن گل میکند آخر
ودخی مولانا طالب کیلانینک بو بیتلری ذکر اولنان مثل ظاهر در
بیت غنچه های گل که قصد خون بلبل میکنند • عاشق پنهان نماند عاقبت
گل میکند کسی از بهر کس خود را نه کشتست بو مصرع مثلدر شول زمانده
ضرب اولنور که کیمسه ایچون کندوی اولدرمز و اولمشلر ردیفه
اولمش یوق دیجک یرده کنایه اولنور شیرین کندوی خسرو
ایچون اولدردکده شیخ نظامی اول مثلی ایراد ایتمشدر بیت
از خسرو شیرین به جز شیرین که در خاکی درشتست • کسی از
بهر کس خود را نه کشتست کاو دلست امثالدندر شول زمانده کنایه
اولنور که بر کیمسه احمقلک یانینه دوشوب ایللرک هواسنه اویه
ایدی و انلرک الیله ظلم و تعدی ایته شو مقوله کیمسنه یه فلان کس
کاو دلست دیرلر نظامینک بو بیتنده فهم اولنور بیت در نصیحت سیروی
با سکندر مشو با نور افکنان کاو دل • که مانی در اندوه چون خر
بکل • کاسه همسایه با بها دارد امثالدندر شول زمانده ضرب اولنور که
کیمسنک قرنتده قالمز و قونشوسنی دولولوکلوری دولو کیدر دیجک یرده
انجام طاشکند کاسه همسایه با بها دارد دیرلر کر وافتاده باد بجانه

بر آمد

برآمد بو مصرع عینیله مثلدر فصحای عجم مابیننده متداول زمانده مراد اولنور که
بر بخت بر نیه سکاری بر بخت لحبه‌ری ایکیسنک حیاتی ذکر اولنمشدر که
اما بوی اولور ویاخود اول کیدی اولور ایکی سنک حالنده نسنه
بو قدر دینلجک یده کیدر بر بخت ایدر که بر نیه کلن همچنان
دنجک یده ظرفای عجم کدو افتاد و بادنجان برآمد دیرلر ابتدا کم
کمال خجندینک ایکی درویشی وار ایمش بربنه حاجی احمد کل و بربنه
دخی حاجی احمد اسود دیرلر ایمش بر کون شیخ مجلسنده کدو لطیفه ایتدیلر
حاجی احمد کل الوب شیخ حضرتلرینی ترک ایدوب کیدر شیخ دخی حاجی
احمد اسوده انک یرینی تبلیغ ایدر اما حاجی اسود دخی لطیفه کتوردی میوب
جو وی نسنه سنده الوب چکشدرمش شیخ مذکور ذکر اولنان مثلی اصحابنه
ذکر ایدر که کدو افتاد و بادنجان برآمد بلکه بونلرک حقنده وارد اولمش
هیچ بونده بر یک مضمون دوشمز بن دخی بو مضمونی بر قطعه ایلیم دیو بو قطعه
بدیهه نظم ایلمشدر روشنجک بو قطعه سنده کدو بادنجان مثلی ظاهر وبادر

قطعه چو حاجی احمد کل از در شیخ جدا افتاد از و افغان برآمد
روان بر منظر او حاجی اسود طربناک و خوش و خندان برآمد
چو تابستان رسید و شد هوا گرم کدو افتاده و بادنجان برآمد

کدو افتاد

قیتی بنده و بر که زیاده بار عجمده فلان نسنه دوکندی اردنجه فلان نسنه

جفتی دکلک یرده فلان چیز افتاد و فلان چیز بر آمد دیو تعبیر ایدرلر مثلا
قبق دوکندیلر دیکه یادنجان جفتی دکلک یرده انجام کندو افتادر
و یا دنجان بر آمد دیو ضرب ایدرلر **باب الکاف المکسورة کیر گاوی خورد که**
خر نخورد بو مثل شول زمانده ضرب اولنور که زبان ترکیده فلان کس
بر کوتک بیه که اتاک بیمیه دکلک یرده فلان کس کیر گاوی خورد که
خر نخورد دیو استعمال ایدرلر کوتک کیر گاوله مناسبتی بودر که عجم
حمامجیلری کیر گاوی قورودوب حماملرده آصرلر برکمسنه طاس حالنه
ایدی یا خود فوطه صقه ایدی ذکر گاوی چوب یرینه صویه اصلدوب
اتکله کوتک چیلرلر کثرت استعمالدن آغجه دوکدکلرین کیر گاو ایله
تعبیر ایدرلر مثلا فلان کمسنه یه کوتک چالدیلر دکلک یرده فلان
کس را کیر گاو زدند دیو ضرب ایدرلر مولانا طوسی نک بو قطعه سندن
مثل سابق الذکر فهم اولنور **قطعه** سرو اگر با قدت کند دعوی
یا رب از عمر خویشتن برخورد ۰ گر رقیبت کند بطوسی جنگ
کیر گاوی خورد که خر نخورد ۰ شاعر طوسی گاو ایله تعبیر ایندوکنک وجهی
باب الباء المفتوحة ده مثل ترکاو جل بستی بیانده تحریر اولنمشدر
کله تو ترا و آن من مرا امثالدندر شول زمانده کنایه اولنور که ایکی
دوست بری بریله خصومت ایتدکدنصکره بارشوب بر یرده جمع

اوله‌لر

اوله لر ایدی ایکسی دخی بری برینه شکایت ایتمه لر ایدی بری دیه که
سنک شکایتک سکانه دل بنم بکا دیجک یره قلمه توتزا وان من مرا
دیرلر بو کلام ایکی دوست آرالرنده سویلینه کمه صکره مابینلرنده برودت
قالمز **کیرخانهٔ قاضیست** امثالنده رشول زمانده ضرب اولنور که
زبان ترکیده بیرک ارکیش اولیجه اولوب کرچه حقیقه چوق قدر وعورتلر
حمامنه دوندی دیجک یره کثرت دن کنایه ایدوب ظرفای
عجم فلان جا کیرخانهٔ قاضیه شد دیرلر غلام زیره کیک بو قطعه سنده
که قاضیهٔ کوجک نامشده اولان تحجار را قاضیسی ایله پیرک نام جوانه
هجونده دیمشدر مثل سالف الذکر فهم اولنور **بیت** پسرک
معطئ خراباتیست • قاضیهٔ کوجک از وی بش راضی است •
کیرش از کون بدر نمی آید • کون او کیرخانهٔ قاضی است •
کبش سمور معناسنه کلور لغة ایله حلیمی کیش سمور معناسنه
کلور و کبیئی غفلت ایتدکلری کوینه تحریر اولنوری بقیه کم ما نفی نک بو بیتنده
لغت مذکور فهم اولنور **بیت از سمور یانه در لقا دل لشکر تاتار**
مبتغم نه زر لعبت و نه کیش ماند • نه صد پاره خرقه بر دوش ماند
و دخی مولانا هلالی نک بو بیتنده که قلپاق سمور محبوب وصفنده
دیمشدر لغت سابق الذکر فهم ظاهر در **بیت** کیش سیاه بر سر آن

شوخ دلستان ، مانند ابر بر سر خورشید سایبان ، و آخر مولانا تقی نک
بو بیتندن که بهرام گور رعد لنده دیمشدر لعنت کیش ظاهر و باهر در
بیت نار کش را که لئنت بودی رنش ، دید بر دوش خویش
خلعت کیش ، گریزپا شول غلامه دیرلر که قاچغان اوله گاه اولور فلان
غلام گریزپاست دیرلر شاعرک بو بیتندن فهم اولنور بیت
ستم زجان غلامت اما گریزپایم ، صد ره اگر فروشی بگریزم و بیایم

باب الکاف المضمومة گواه فلان کس در آستین است

بو مثل شول زمانده کنایه اولنور که بر کمسنه نک شاهدی حاضر اوله
شاهد بولمه حاکم حکم ایلمیدی و شاهد یرشنده اولسه ظرفای عجم گواه
فلان کس در آستین است دیرلر در آستین دن مراد قوری
بولور دیمکدر و گاه اولور که مصاحبتده دخی مستعملدر که مثلا فلان
کمسنه اول اصل مصاحبت لرانک حاضر ایدر دیجک یرده ظرفای
عجم در آستین دارد دیو ضرب ایدرلر نتیه کم اشرف الوری
و سیاه موی واللیل اذا سجی اعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی
علیه و سلم نعت شریفلرنده مولانا کشوری اول مثلی ایراد ایتمشدر
بیت اطلس زربفت سلطانیت فرش آستان ، شال فقرش را الکلیب
رحمت اندر آستین ، و دخی مولانا عنقی تبریزی نک بو بیتندن که طالع

وصفنده دیمشدر اول مثل فتحی طاهر در بیت بی عدم ز تو بس طامع
اتشین باشد • گواه عاشق مسکین در استین باشد • گل فلان
کس شکفت و گل فلان کس شکوفه کرد امثالندر غنچه‌ی اول برکمسنه‌نک
حال دون حلقه طاهر اولسیدی شو مقوله‌یرده استعمال اولنور شیخ
نظامینک بو بیتندن فهم اولنور از هفت پیکر در حکایه خیر و شر
و عاشق شدن خیر بدختر کرد و فهمیدن کرد از گریه کردن او بیت
ان شب از رخنه که داشت بشن زاب دیده شکوفه کرد گلش
کلال کاسه‌گر و کوزه‌گر معناسنه کلور که عربیده اکه خزاف دیرلر
حتی بروسه‌ده بیانی امیر سلطان حضرتلرینک بر ربینه کوزه‌گر اولدیغچون
امیر کلال ذکر اولنان معنایه کلدیکی حضرت خواجه عصمت بخارینک
بو بیتندن فتحی طاهر در بیت تنم از خاک گل گردد کلال از گل قدح
سازد • که روزی بخورد یارم قدح را در دهن گیرد • کلال لغتی
بعینه ابله حلیمی عقلت ایتدکلری اکوز تحریر اولندی گشاده ابروست
بو مثل شمول زماننده کنایه اولنور که برکمسنه‌نک شن اولوب گوزلو زلو
اوله ابری بلغای عجم فلان گشاده ابروست دیو کنایه ایدرلر مثل
مذکور مولانا وحیدی تبریزینک بو بیتندن فهم اولنور بیت
تا از عبوس همش ابرو شود گشاده • در کش بیزم رندان زاهد ز زم را

فلان کوه میخورد و دره میرود امثالندندر شول زمانده مستعملدر که فلانک حالت
فلانی یردی بولوگیدر اما فصحای عجم متأخرین اول اداءیی مکروهی حذف ایتمشلردر که
مثلا فلان کس کوه میخورد دیجک یرده فلان کس رهی میرود دیو ضرب
ایدرلر مثلا مشفق بگک بو قطعه سندر که امینی و یتیمی نام ایکی شاعر هجونده
دیمشدر اول اداء فهم اولنور قطعه یتیمی و مثلا امینی بهم که شهر از جفای
ره میروند هزار نزد چو شعر خود نوشته کوه میخورند و دره میروند کوه بکوه
نمی رسد آدم بآدم می رسد بو مثلک بدل بین الاعجام شول زمانده
مستعملدر که دیارر رونده داغ داغه قاوشمز آدم آدمه قاوشور دیجک یرده
ضرب اولنور نیته کم شیخ نظامی گنجه وینک بو قطعه سندن ظاهردر قطعه
یاد رنگرده می که رسد کوه سوی کوه مردم رسید بمردم و باور بکردمی
کوهی بود این تنم که بد و کوه غم رسید من مردمم چرا نرسیدم بمردمی
گوساله از لیشت منج پرد امثالندندر که فلان کمسنه فلان کمسنه نک
قنادی ایله اوچوب اسناد ایدر گوساله از لیشت منج می پرد دیو ضرب
ایدرلر نیته کم شاعرک بو مصراعندن فهم اولنور مصراع که پرید گوساله
از لیشت منج گر به همه شب بخواب بیند دنبه ذکر اولنان مصراعین عینیله
مثلدر شول زمانده کنایه اولنور که برکمسنه کوندزین نه فکرده ایسه کیجه کنده
اول فکری کنده ویه صورت بغزوانکیله اکلنور دیجک یرده ظرفای عجم بو مصراع

ضرب ایدرلر که مصراع گربه همه شب بخواب بیند دنبه • و دخی اخراج ایلده بو مقوله
برده آج طاوق گندم دیه تحمل بازارنده گوررلر دیرلر کوه ظریف کاف
عجمیدر ایله امثال اندر شول زمانده ضرب اولنور که برکمسنه اوزرینه ظرافت دوشمز
ایکن جزئیات ظرافت عد ایدوب ظریف لنه ظرفای عجم شو مقوله کمسنه
فلان کس کوه ظرافت دیرلر کوته بامت بو مثل شول زمانده مستعملدرکه
فلان کمسنه ایتدوکی حلقه دولورر و هر نه ایدرسه خلق آنی دیرلر دیو بضاعه در
حوصلگه تنگدر دیجک یرده ظرفای عجم فلان کس کوته بامت دیو ضرب
ایدرلر نیته کم اوحد الدین اصفهانینک بو بیتنده فهم اولنور بیت
حالی خوردنم از روزن و سوراخ و نشیب • همه همسایه بدیدند زگوته بامی •
گرگ آشتی کردن بو مثل بر بدل شول زمانده ضرب اولنور که زبان ترکیده
ایکی کمسنه جنکشدکدن صکره صورتا بارشوب اما درونی بارشمسه لردی رر
و ما بینلرنده کالاول خصومت مقرر اولوب شکراب قاله ایدی فلان کمسنه لر
بارشدیلر اما جان و دلدن بارشمادیلر دیجک یرده ظرفای عجم فلان کسان
آشتی کردند ولی گرگ آشتی دیو ضرب ایدرلر ذکر اولنان مثل ایلچی کسنرا
خواجه اصفی بنک بو بیتندن ظاهردر بیت ای صبا درد دل یوسف بگو یعقوب را
آشتی کردند خوانش ولی گرگ آشتی • و دخی شیخ نظامینک بو بیتندن
اول مثل فهم ظاهردر بیت از مخزن الاسرار در مقاله سیزدهم باد که با خاک

بكرك اشنت ايمش ازين راه بنا داشنت كل زمين زبان تركيده محلّه
باشلرنده جمع اولوب مصاحبت ايلديكلرى يرلرده مجالس ومحافلده لايق مفرح
كوشه لره فصحاى عجم كل زمين ديرلر نيته كم خواجه آصفى نك بو بيتندن
كل زمين اداسى فهم اولنور بيت در هر كل زمينى دارند شكل نرگس
پيران باده بيمار كرده جام باده كرگ باران ديده است وفلان كهنه
سوارست لواء الربين الاعجام شول زمانده كنايه اولنور كه بر كمسنه
چوق اتّى وصوق چكوب شبه ايدى ظرفاى عجم فلان كس كرگ باران
ديده است ديو ضرب ايدرلر وبر كمسنه دهر روزكار ديده قوجه تولك
اولوب چوق بلادن ارته قالسه ايدى بو مقوله شخصه اوته لقاده روزكارك
اسكى كوريجى ديرلر اعجام فلان كس كهنه سوارست ديو استعمال ايدرلر
وگاه اولور كه كهنه سوار ديه جك يرده كرگ پير ديرلر ذكر اولنان
كرگ باران ديده مثلى مولانا بصيرئ بغدادينك بو بيتندن فهم اولنور
بيت روزها باران بسى كه دركوى مغان گرديده ام در طريق عشق بازى
كرگ باران ديده ام مثل كهنه سوار شاعرك بو قطعه سندن كه مى وصفنده
ديمشدر كه فهم اولنور بيت در دوربا زكهنه سواران يكى مى است
بارى كه جز قبول نفس مى زند ميت ودخى ذكر اولنان كرگ پير مثلى
خواجه حافظك ساقى نامه سنده اولان بو بيتندن فهم اولنور در خطاب ساقى

بيت

بيت پرده باروم بر فلك شيركير ٭ چو بر بم زنم دام ابن كرك پير ٭ شير مثلى باب
الشين المكسورة ده تحقيق اولنمشدر باب اللام المفتوحة ه لعبت
بلكم را و لعبت ربزكر را امثالندندر بين الاعجام شول زمانده كنايه اولنور كه
عجمز بودر كه تغيير ويسوزمز دكلكمز واتجه مز بولنمز اولمدوغندن سوزمزه
اعتبار اولنمز ديديكي پرده اعجام لعبت بلكم را و لعبت ربزكم را ديو ضرب
ايدرلر وكاه اولور كه اتجه اولاه پرده قولاق اوريب دكلنمز ديديكي
پرده كذلك بو مصرع كه عيني ايله مثلدر كنايه ايدرلر مصرع جايى كه
زر است كوش مى بايد داشت ٭ نيته كم استاد الشعرا كمال الدين
اسمعيلك بو رباعيسنده كه زر حلقهٔ محبوب وصفنده ديمشدر مثل مذكور
ضم اولنور بيت آمد بر من چو بركفم زر بنداشت ٭ چون ديد كه زر نداشتم
زود بگذاشت ٭ از حلقهٔ كوش او مرا شد معلوم ٭ كانجا كه زرست
كوش مى بايد داشت ٭ لب و سنك بو مثل شول زمانده كنايه اولنور كه
سكوت ايله شدن صكره اسم اول ديديكي پرده ظرفاى عجم لب و سنك
ديو بر بربنه كنايه ايدرلر كه خموشلغك لب و سنك ايله مناسبتى بودر كه
يار اول رسول الله اعنى ابا بكر صديق رضى الله عنه سوز سويلميوب
ذكر خدا ايله مشغول اولايين ديو دهان شريفلرينه بردانه سنك الورلر
ايمش اول اجلدن ظرفاى عجم كه مراد ماوراء النهردر استعاره طريقيله

خاموش باش دیجك پرده لب و سنك دیو ضرب ایدرلر فیته لم مولانا جامی

نعت خواجهٔ دهر و عالم و سردفتر اولاد آدم محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم

اول منقبی ایراد ایتمشدر رسیجه سنده بیت یعنی از گوش جان در تو تنك

دار دای خواجه از پس لب و سنك غفلت اولنموکه جنك احدده

رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم حضرتلرینك دندان شریفنه سنه

سنك طوقنوب برکوهر ناسفته سی شهید اولماسنه اشارتدر یعنی

یا رسول الله سنك در بحنك اول الکیفرك قولغمزدن غافلز

ومولانا همایونك بو رباعیسندن کرهنده دیر وصفنده کامش فتح

ظاهرر رباعی اهند ولیه دیدم اندر صف جنك رخسارهٔ

او ز انش می شد کل رنك کفتم صنما زلعل خود کام بخش

در خنده شد و کفت همایون لب و سنك باب المیم المفتوحة

مرا از زیر لب پرسیدی و از سرها پرسیدی بو ادالرشول

رنامده کنایه اولنور که زبان ترکیده بنی کوکلمو کوکلسز صوردك

دیجك پرده ظرفای عجم مرا از سرها پرسیدی دیو خطاب ایدرلر

وبنی یارم اغزله صوردك دیجك پرده مرا از زیر لب پرسیدی

دیو ضرب ایدرلر ذکراولنان اولاوحدالدین اصفهانینك

بو بیتندن فهم اولنور بیت کی سخنی کفته باد مرا از زیر لب

باش

بامثل پرستشی از سر باز کرده ماز گزنده از ریسمان می ترسد امثالندر
بین الاعجام شول زمانده کنایه اولنورکه برکمسنه برکره ورطه بلایه
اوغرایوب الم چکیسه اول کمسنه جزوی نسنه دن متوهم اولوب
قورقدیغی یرده مار گزیده از رسن می ترسد دیو کنایه ایدرلر
ودخی کاه اولورکه زبان گزیده بر کمسنه یلان صوقمش ایدی کندینکه
قورقدیغی یرده فصحای عجم مار گزیده از رسن می ترسد دیو ضرب
ایدرلر مثل مذکور حضرت شیخ نظامینک بو بیتندن ظاهردر بیت
از لیلی ومجنون ز رسم ز رسن که مار دیدم چه مار که اژدها گزیدم
من اسمان میگویم او ریسمان امثالندر شول زمانده کنایه اولنورکه
ایکی مخاطب متکلمک سوزینی اکلمیوب جمله ین تعبیر ایله ایلر طرف قال
عجم من آسمان میگویم او ریسمان میگرید دیرلر نیته کم زبان گزیده
بن بابیره چکرین اول چایره چکر مولانا حسینی هروینک بو بیتلرندن
فهم اولنور بیت دل از اسمان کردیا او خطاب ، بنودش جز از ریسمان
بد جواب ، رخت گفتم به ماند میانم کفت چون موبت ، سوال
از اسمان کردم جواب از ریسمان داده ، مندل دیابجعد ابیک
ایله فارسیده دوقنمش الاجه صارغه وبیاض ابیک ایله طوقنمش صارغه
بطریق التشبیه دستار شیر وشکر دیرلر مندیل دستار معناسنه کلدوکی

شاعرك بو بيتدن فهم اولنور بيت تو بد ستار من چه مينكرى ٭
مندلى پاره پاره دارم ٭ ماه نو ز ابروى فلان كس ديدم
اشاالدر يعنى الانجام قاعدهٔ مسلمه دركه ماه نوى كوردكلرنده يوزى
فلان دوسته ديدم ديو برى برينه كنايه ايدرلر قصدلرى بودركه اول
اى صفا و ذوقله كوره لر ايمديه مولانا حالفينك ذو الوجهين اولان بو بيتدن
فهم اولنور بيت ابروى دلدار ديدن خوش بود ٭ ماه نو ازى روى يار
ديدن خوش بود ٭ مثل ماليدن اشاالدر يعنى خوردنى ذوقى تعرف
مناسبنه كلور ديكاه اولوركه واو لقمه الجالدى دستغت زاغنى ايدر
ديكك يرده فلان كس مفتنك قولي ايدر ديكك يرده عجم غلول
مالت ويرلر غلول مطلق طعام مناسبنه كلور اما مولانا سلمان
كتاب جمشيد و خورشيدنده كه جمشيد و خورشيدى الله كتورب
تعرفن مراد ايتديكده اول نكار اهوى وحشى وار سركشلك ايدوب
رام اولمدى ديكك يرده مولانانك مذكور ماليدن ادآسنى ايراد ايتمشدر
بيت چو شهد خوابش خواهى دادن ازعلالش ٭ ولى نا موم نسازى نمالشش ٭
يعنى عسلك مومن ايرمانجه اكلى قابل دكلدر شاعرك مرادى بودركه
اول دلبرى ملايم ايتمك كركه ماماليدن قابل اوله ماليدن ادآسنه مناسب
كلدوكى ذكر اولنمشدر من سنك فلان كس را پاى سنكم بوادار شول

زمانه

زمانده کنایه اولمزکه برکمسنه برکمسنه رنکینده ایتسه بن رنکینده اولا کمسنه
دیسیدیکم بنم اندن نه یاکم وار و ربن اندن قالوردکلم و انکیله سوکشمکه
اقتدارم وار دیمکدر یه ده فصحاء عجم زسنک فلان کس رایای
سنکم دیو استعمال ایدرلر پای سنکک معنای لغویسی ترازونک
ناقص اولان کفه سنه بر پاره سیله بغلنوب آشغه باشندن
اصلاح طاشدروکاه اولورکه زبان ترکیده هرکجی بنک ادوسیته
باننده براولور وارورکه التیه باننده اولانک حقنده کلورکه بو مقوله
ادایه دوه دن بیوک فیل وار دال اوستنده ال وار دیمک
یه ده کذلک فصحای عجم داخی بر سنکی را سنک شکنی هست دیو
ضرب ایدرلر مثل مذکوره افصح الشعرا مولانا کاتبی نک بو بیتندن
ظاهردر بیت لبث کردون بر رکوب پوخ جندین سنک وخلق
لیک در میزان قدرت کم نمود از پای سنک رکوب شول پاره
کر باسه دیرلرکه ترازونک الک اولا جانبنه اکوز قونلان طاش
اول بر پاره یه الکنه بغلنوب اصلاح ترازونک کفتین اصلاح
بوقاری اناجه فصحای عجم شاهق دیرلر شاهین ذکر اولنان معنایه
کلدوکی مولانا محتشم کاشینک بو بیتندن که وصف ابروی محبوبده
دیمشدر فنش ظاهردر بیت در وصف کمان ابروی محبوب حسن ترا

ترازوست ان چشم وابروانما ، خم گشته از گرانی شاهین آن ترازو ،
ودخی شیخ الشیوخ حضرت نظامینک بو بیتندن اول اداء فهم اولنور

بیت در وصف ممدوح جهان بدور تو میزان عدل شد طیار ،
که میل سوی کبوتر نمی کند شاهین ، بیتنده ذکر اولنان کبوتر زاغ دینلن

ال دوناجقیق ریندن اشارتدر توجه ایلمز میل معناسنه در مار افراجی
کبری امثالندندر سخن شناسان عجم شول زمانده کنایه ایدرلرکه زبان

ترکیده بزی تحمیق ایدرسن وبزی مسخره می اتخاذ ایلرسن دیک
یرده مار افراجی کبری دیرلر نیته کم افصح العلما المتبحرین مولانا حسین

واعظ حضرتلری بو ایت معجز طراز تفسیرنده اول مثلی عینی ایله تفهیم
ایچون ایراد ایتمشدر کما قال الله تبارک وتعالی قال اتتخذنا هزوا

وکاشی اولورکه برکمسنه کندوسندن بعض یلانی بیدا ایلیوب خلقه
ایناندرسیدی عاقبت انک بلانتی دویوب دلیسه لرایدیکه بو

انک بیدا ایدوب بنفسه سیدر دیجک یرده ظرفای عجم این فرایافته
فلان کس است دیرلر مولانا معین مسکین معراج النبوه نام کتابنده

رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم امر ونهیه متعلق بعض ایت شریف
نزول ایتدیکده اول ایتدرک حکمی مؤمنلره اشراب ایتدکده جانه

ودلده قبول ایدیلر وکفار اول آیت مبینات حقنده این فرایافته محمدست

دیدیلر حاشا ذکر اولنان خرافاته ادانز مولانانک مشارالیه عینیله تعبیر
ایتمشدر مار الکلاغ می کیری و مار ازاغ می کیری ذکر اولنان ادالر
امثالندندر بین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که بر نکته شناسه
باخود بر عاقله بر نادان بعض ریشخند ایلیه الندن بر نسنه سن المق مراد
ایدنسیدی اول عاقل انک ریشخند اولدوغنی دویدکده دیسیدیکه
سن بنی الدایمزسن و بن سکا الدانمزم قسم دکلز دیمک یرده فصحاء
عجم فلان کس مارا الکلاغ می کیرد دیرلر و کاه اولور که مارا زاغ می
کیری دیرلر ذکر اولنان ادا الحق واحده ضرب اولنور نیته کم
ابلح الشعرا شاه طاهر دکنی قصیدهٔ شتائیه سنده اول اداری ایراد
ایتمشدر بیت از قصیده طاوس عقل از چه بسی زاغ کیر گشت •
بگرفت طی حظت از وی کلاغها و دخی شاعرک بر بیتنده مثل مذکور
فنی طاهر در بیت زاغ گیر دیم از بلبل شور بده کلاغ • برگ نرمرده
کند با گل صد برگ درخت • مرگ خر عروسی سگ است
بو مثل شول زمانده ضرب ایدرلر کم بر خبیث و خسیس بر ظلم خلق الله
مرداولسه انک املاکی فالسه کندو شکاری ظلمه اکل ایتسه لر ایدی بو مقوله
یرده ظرفاء عجم مرگ خر عروسی سگ است دیرلر کم بو مقوله ادایه شیخ
الخبیثات للخبیثین تعبیر ایتمشدر نیته کم شیخ کمال خجندنک بو بیتنده ظاهردر بیت

چه خوش گفت آن نهاوندی بطوبی ٭ که مرگ خر بود سگ را عروسی ٭

مرد ابن الخیر بیت امثالدندر بین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که اول ایش سنک اوزریکه دوشمز وسنک آغزک قاشقی دکلدر دیجک یرده مرد ابن الخیر نیستی دیرلر نیته کم اوحدالدین اصفهانینک بو بیتندن فهم اولنور بیت در بن باغ اگر لاله چینی وگل ٭ نخواهی شد ای مرد الخیر عشق ٭ وگاه اولور که مرد ابن الخیر نیستی دیجک یرده مرغ ابن الخیر نیستی دخی دیرلر مرغ ابن الخیر نیستی منزل باب المیم المضمومه ده ان شاء الله بیان اولنور مارا بمار ها کن بو مثل معتبر شول زمانده کنایه اولنور که یخیه بر برزن الخدرسن ای ملامت ایلیجی کمسنه بزی بزه صلی و بر دیجک یرده فصحاء عجم مارا بمار ها کن دیو ضرب ایدرلر نیته کم کمال خجندینک بو بیتندن ظاهردر بیت چند گویی ترک بد رایانک مژگانت کمال ٭ ای ملامت گر رها کن بگذری مارا بما من کردم ور ورزی فلان کس را بود امثالدندر شول زمانده کنایه اولنور که بن گندم اکوب چالشوب اوزجایه یتشدیرم اما نصیب فلان کمسنک اولیش کمسه بیز دیجک یرده ضرب اولنور شیخ نظامینک بو بیتندن فهم اولنور بیت از خر وشتر بن منزل ز گرگ چون روبه و غا بود ٭ بیت من کردم ور روزی ترا بود ٭ باب المیم المکسوره مینا گیری وجسته گیری

ذکر اده

ذکر اولنان اداء امثالدندر شول زمانده کنایه اولنور که دیار عجمده بعض
توللکیلر بر گذرگاهده دوروب گلن گچندن خواه ناخواه حقلر آلنوره
جسته گرد برلر وگاه اولور که جسته گیری دیجک یرده میان گیر دخی
دیرلر اما کثرت استعمال سببی ایله سائر وجهی میان گیر دیرلر نیته کم مولانا
کاتبی نک بو بیتندن فهم اولنور بیت میان گیر آمد عیسیم بکن بنشین
میان گیری عجب بشود زر روشن ملک خدا بنده خدا بو مثل شول
زمانده ضرب اولنور که زبان ترکیده ملک اللهک قول اللهک
دیجک یرده ظرفای عجم ملک خدا بنده خدا دیو کنایه ایدرلر شاعرک
بو بیتنده معنای سالف الذکر فهم اولنور بیت کو عاقلی مباش معقد
بهیچ جای نشنیده که ملک خدا بنده خدای میان جه چنان
کن که نه سیخ سوزد و نه کباب بو مثل دیار رومده مشهور
و مستعملدر نیته کم شیخ نظامینک بو بیتندن فهم اولنور بیت
میانجی چنان کن زراه صواب که هم سیخ برجا بود هم کباب
مهرگیاه خورده است بو مثل شول زمانده مستعملدر که فلان کمسنه
فلان کمسنه ایله عظیم محبت ایلیوب فان یا شمنلر در دیجک یرده
ظرفای عجم فلان کس از فلان کس مهرگیاه خورده است دیو ضرب
ایدرلر مهرگیاه دیدکلری بر اوتدر شفته یه و مانند کوچجک

کوزلری وبین ودهانی یرجکری اولوب سراسانه مثابه‌در ایکی کمسنه

بربری ایله محبت ایتمک دیلسه‌لر اول اوتده‌ن کتوریب بربری ایله اکل

ایدرلردی آیرق مابینلرنده برودت اولمه‌کرکدر نه عجب فلانی کمسنه

ایله محبت ایتمش سن دیجک یرده مکر از فلان مهرکیاه خورده دیرلر نیته‌کم

شاعرک بوبیتنده فهم اولنور بیت رخ توچشمهٔ مهرست وکرد چشمهٔ مهر

دمیده سبزهٔ خطت مکرکه مهرکیاست باب المیم المضمومة مرغ این

الجخیر بیت بومثل دیار عجمده شول زمانده کنایه اولنور که بولش

سنک حقکده دکلدر وفلان کارسنک اغزک قتغی دکلدر

دیجک یرده مرغ ابن الجخیر نیستی دیرلر نیته‌کم باب المیم المفتوحة‌ده

مرد الجخیر بیت منشنده بومضمون ایراد اولنمشدر که زیرا خراسانیلر

زبانینده مرغ ابن الجخیر نیستی دیجک یرده مرد ابن الجخیر نیستی

دیرلر وسمرقندیلر مرغ ابن الجخیر نیستی دیرلر ذکر اولنان اداسی

اکرچه محل واحده ضرب اولنور اما سمرقندیلرک اداسی مرغ الجخیر ایله تعبیر

ایتمه‌لری دخی فصیحدر مرغ ابن الجخیر نیستی مثلی حکیم انوری نک بو بیتنده

وقتی ظاهردر بیت بروکه عکس تونیست مرغ این دعوی

مکن که خاطر تونیست مرغ ابن الجخیر مرداربکان اولیتر امثالندندر

شول زمانده ضرب اولنور که مرداری اهلنه ترک ایتمک کیدر دیجک

برده مردار بکان اولیتر دیرلر نیته کم قران عظیمده امر اولنمشدر الخبیثات
للخبیثین **منت بر درفش راست نمی آید** امثالدندر شول زمانده کنایه
اولنور که بر فقیر کندو حدین بلمیوب بر کمسنه دشوقسه ایدی عقلادن
بر کمسنه نصیحت طریقیله اول فقیره دیسه که ای فقیر سن انکله باشه
چقمزسن بلکه باشه ده چقمزسن دیجک یرده فصحای ماوراء النهر هیچ
منت بر درفش راست نمی آیده است دیرلر مثل مذکورده کنایه لری
بودر که مشت درفشه راست کلمز بر کمسنه مشتن برزه اورسه ایدی
مشتی آزرده اولمه سی مقرردر نیته کم مولانا هاتفی نک بو بیتندن اول
مثل فهم اولنور **بیت از تیمورنامه** اگر بر درفش آمد مشت خویش •
کتی هم خود آزرده انگشت خویش • **موشک دوانی کرد** بو مثل
بی بدل شول زمانده مستعملدر که بر کمسنه فتنه انگیزلکه مائل اولوب
اورته لغی بری برینه چاقشدروب مجلس آراسنه ایرانی واغنشه ایدی
شو مقوله کمسنه یه فصحای عجم فلان کس عجیب موشک دوانیت
دیو ضرب ایدرلر نیته کم مولانا وحشی نک بو بیتندن که باد خزان
وصفنده دیمشدر **بیت** بتاراج برگ درختان ز هر سو • کند
موزی باد موشک دوانی • **باب النون المفتوحة ناتوان بین**
است امثالدندر شول زمانده کنایه اولنور که بر کمسنه حاشا اولوب

تنك چشم اولسه ایدی كه فلان كمسنه نك شول قدر انچه بر واردر دیو حسد ایتمز
انی كوره جك كوزی اولمسه ایدی شو مقوله تخصیصه مصححی سمرقنده فلان كس
ناتوان بین است دیرلر زینه كم مولانا هاتفینك كتاب فتح نامه خاتمه سنده
كنایه خدده دیمشدر **بیت** زهی ناتوان بین بود در حجاب ۰
چو شب پره كوری كند ز آفتاب ۰ **نان من در روغن افتاد**
بو مثل بو بدل بین الاعجام شول زمانده مستعملدر كمسنه مراده صفایه
واصل اولسیدی نان من در روغن افتاد دیر و نان فلان كس
در روغن افتاد دیدوكی یعنی فلان كمسنه زحمتسز صفایه واصل
اولدی دیمكدر زینه كم شاعرك بو بیتندن كه محبوب كلاه یزده وصفنده
دیمشدر اول مثل ظاهر در **بیت** چو عشق كلاه یز در كردن افتاد ۰
دلا خوش باش نان در روغن افتاد ۰ **نقش فلان كس ندارد**
بو مثل مشهور سمرقندیلر زباننده شول زمانده مستعملدر كه بر فقیر كندوسنده
بیوك دعوی ایده قرنشو قوبیه یكایك بختین ایسمیه عقلا مجلسدن
بری اول فقیره دسیدكه ای فقیر سن انكله یانشه حقمز سن اول
سنكله سویلشمكه عار ایدر دیجك یرده آن كس نقش تو ندارد دیو استعمال
ایدرلر زینه كم مولانا ریاضی سمرقندینك بو بیتندن ظاهر و باهر در
بیت زاهدان كوشه غنیمت كیرید ۰ كه ندارد خم ابروی بتان نقش شما ۰

نعل در آتش است بو مثل شول زمانده کنایه اولنور که عاشق بیقرار
و مفتون و پریشان روزگارم دیجک یرده نعل در آتش است
دیرلر اول اداننک اصلی بودر که دیار عجمده بعض مجربات و نارنجات
نعل اسمیه اوقوب آتشه براغورلر نیته یازیلورسه اولمه‌سی مقرر در اولر
احجدندر که شاعر زلف محبوبنی پریشان و حرارت عشقدن
دیوانه و سرگردانم دیجک یرده نعل در آتشست دیرلر نیته کم مولانا
ظهوری بیتنک بو بیتندن اول معنی فهم اولنور **بیت از ساقی نامه** بلبل لبت نعل
در آتشم ، بکشتی میم و قلندر روشم ، **نه مارست نه ماهی** بو مثل
بین الاعجام شول زمانده مستعملدر که بر کمسنه یه دوستلق یوزندن منافقت
ایته ایدی شو مقوله کمسنه یه ظرفای عجم فلان کسش مار نه ماهیست دیرلر
و گاه اولور که با بلاتو دوست با بلاتو دشمن اول دیجک یرده دخی
مار باش یا ماهی دیرلر استاد الشعرا مولانا انوری بیتنک بو بیتندن ظاهر در
بیت مار ماهی مانی نه آن تمام نه این ، منافقی چه کنی مار باش یا ماهی
نقش بر آب زد امثالدندر شول زمانده کنایه اولنور که بر کمسنه خصومت
یوزندن حیله قوریب دستان دینرنک اتبه ایدی بو مقوله یرده فصحای عجم
فلان کس نقش بر آب زد دیرلر مولانا امید بیتنک شاه اسمعیل حقنده
اولان قضا در کارگاهی کبریائی قصیده سنک بو بیتندن فهم اولنور **بیت**

فلک برآب زد نقش ولی بود ٭ چو نقش روی آتش بی بقایی ٭
نواله بر شاخ اوکنت بو مثل شول زمانده ضرب اولنور که بر کمسنه
بر فصل سخاوت کوستروب مبذول اولیه بدی بر مدت وحی
بذلدن ال چکوب عادت معتادین ترک ایلیه ایدی ظرفای عجم فلان
کس نواله بر شاخ اوکنت دیرلر یعنی لقمه سن یوقرو اصدی ذکر
اولنان مثل اوحد الدین اصفهانینک بو رباعیسنده نظم اولنور
رباعی گل شرم ز سمن بهیج روی نبرد ٭ از لاله خجالت سر موی نبرد ٭
شب غنچه ازان نواله بر شاخ اوکنت ٭ تا گربه بید باز بوی نبرد ٭
باب الواو المفتوحه واخوردن لغات غیر مشهوره دندر رصنا شمق
معناسنه ودوچار معناسنه وایکی کشی بر برینه راست کلمک معناسنه
کلور وآخوردن دوچار معناسنه کلدوکینه لغت ایله حلیمی غفلت ایدوب
بانه ممشر ورا انکچون تحریر اولندی لغت واخوردن ذکر اولنان معنایه
کلدوکینه اوستادم مخلصی بدخشانینک بو بیتندن که وصف ابروی
محبوبه دیمشدر فهم اولنور بیت ابروی او که آمده چون مد آه کج ٭
تا وا به مردمان نخورد کرده راه کج ٭ ودخی غفلت اولنماسونکه لفظ واخوردن
الیمق معناسنه ده کلور که فلان کمسنه چهمنده الدی وفو چیندی دیکک
برده فلان کس واخوردن دیرلر نته کیم مولانا ظهورینک بو بیتندن

ظاهر در بیت از ساقی نامه در خطاب ساقی بده تا درین دامگاه مجاز •
زکنج غم ومحنت واخورد شاهباز • وایه خوراست امثالدندر بخاریلر
مابینده شول زمانده که مایه اولنور که غذای روزمره سن ترک
ایده مز واول غذادن گچه مز وانلکه دیریلور دیجک یرده فلان
کسن وایه خوراست دیرلر الکز با اهل کیف مابینده استعمال اولنور
وایه نک معنای لغویسی اخشامدن دوزلین غذادر نیته کم مولانا
جامی نک بو مقطعه ده دن ظاهر و باهر در بیت وایه جامی سمین
لیلی بود • گر نیاید وایه خود وای وآی • واژگونه است کار
هندوستانی ذکر اولنان اداء امثالدندر هندوستانیلرک دو کلیه
کاری رتبه درحتی پادشاهان عالم گوندرین دیوان ایدرلر
انلرک نیجه ایله وحلق آته صولدرینز انلر صاغدن بزلر و بنیجه کارلر دخی
بونلر تره سنه اولدو غنچون کار هند و واژگونه دیرلر ملا تقی فتح
نامه سنده تیمور خان هندده ملو خان ایله جنک ایلرکن سپاه
بیلردن خوف ایلدوکی محلده تیمور خاندن نقل ایدر قطعه
نترسید زخرطوم پیلان مست • که او آستین خالی زدست •
دمی دار دا ز پیش خرطوم تام • بود واژگون کار هندو تمام •
دکاه اولور که کار هند واژگون دیجک یرده کار هندو واژون

است دخی دیرلر مولانا امیدینک بو بیتندن که نجم ثانی وصفنده دیمشدر

ادای واروان فهم اولنور بیت از قصیدهٔ نونیه لب رمی رود در رکاب

تو کیوان ٭ که واروان بود کار هندوستان ٭ واپافته بو مثل بیدل

بین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که برکمسنه طریقتینک اری اولوب

وکامل ومکمل اولسه دیدی فصحای عجم فلان کس واپافته است دیو ضرب

ایدرلر مولانا کاتبی نک کتاب تجنیساتنده اولان بو بیتدن که تجنیس

تام قصد ایتمشدر ذکر اولنان مثل فحواسی ظاهردر بیت انکه او کراه تزد واپافته ٭

در طریقت باشد او واپافته ٭ باب الهاء المفتوحة هم دزد می نالد

وهم کاروانی بو مثل بیدل سمرقندیدر یا بیتنده شول زمانده مستعملدر که

بر دزد قافله دن بر نسنه اوغرلدقده اول شیء کاروان کتوروب احدقده

شیء قلیل ایدوکن کوردکده تأسف چکوب دیسه که اوغرلق ایلدوکمزده

دکمدی مال صاحبی کندلنک اغلسه بس ایدی او ایلیجق اوغرلیاندن اغلر اوغرلادنده

اغلر دیه جک یرده فصحای عجم هم دزد می نالد وهم کاروانی دیرلر نته کم

خواجه آصفی نک بو بیتنده مثل مذکور ظاهردر بیت دلم برده بصد

زاری ومی نالد ز افغانم ٭ که دیدست الله الله دزد نالد کاروانی هم ٭

همین سنگست ولیت بام فرشته بو مصرع عینیله مثلدر شول زمانده کنایه

اولنور که برکمسنه بر مصلحت الکونه بیج دفعه توجه ایلسه ده اول مرادی میسر اولمیوب

عاجز

عاجز قالە ایدی حالت باشدە برکرە دخی توجە ایدرم ارتق ایتمکە اقدارم
یوقدر دیجک پردە ظرفای عجم همین سنکت و پشت بام قرشی دیرلرمش
مذکورک موردی شویلە مسموعمدر کە نجم ثانی کە شاە طهماسبک ایلچی وزیری
ایمش لشکریلە جانب ما وراء النهرە توجە ایلیوب آب جیحونی عبور
ایدوب قرشی نام شهرە کە اکا قرشی دخی دیرلر لطف ویرلکلویب ظفرە
حصارین آدنی توجە ایلەلوب قتل عام ایتمش اول حالدە مولانا بنائی
قرشیدە ایمش یعنی بام اوزرینە چیقوب سنکدل بسیار اتمە یعنوب قزلباش
بر معاش ایلە شویلقدر بیزدایتمش کە اول سنکلر قالمیوب بر طاش قالدقدە
بر قزلباش قرشوسندن شمشیر ایلە یوردکدە بیچارە بنائی اوبر سنکی
الوب بو بیتی صاحب عرش و کرسی مناجاتندە اوقیوب سر قزلباشە
اورمش اول زماندن بری بو بیتک مصرع ثانیسی بین الاعجام مثل اولمشدر
بیت مدد میجو اهم از سلطان عرشی ٭ همین سنکت و پشت بام قرشی ٭
همسر طاوس است امثالدندر کە اقران و امثال اولوب کفو ایدر دیجک
پردە همسر طاوس است دیرلر شیخ نظامینک بو بیتندن فهم اولنور
بیت از خسرو شیرین مرا چون من کسی باید بناکوشش ٭ کە باشد
همسر طاوس طاوس ٭ هرچە کاری بدروی امثالدندر شول زماندە
کنایە اولنور کە هر کم نە ایدرسە آنی بولور و الکوکن بیجر دیجک پردە هرچە

کاری بدروی دیرلر وکاه اولور که هر کم نه ایدرسه کند ویه ایدرلر کرک ایلك
وکرك کملك اولسون دیمك اوله هرچه کند بخود کند وهرچه کنی بخود
کنی دخی دیرلر **همان خوسیاه بر درست** بو مثل زبان ترکیده شول مثلکدر که
اولورسه خورش اولمزسه قره اتمك قیوب بغلودر دیمك اوله فصحای عجم همان
خوسیاه بر درست دیرلر **هر بزی را بپای خویش اویزند** امثالدندر
شول زمانده کنایه اولنور که هر بر کجو کند وایاغندن آصلور دیمك اوله
ظرفای عجم هر بزی را بپای خویش اویزند دیرلر **هرچه بخوری بخنی بود**
بو مثل معتبر دیلنجی لر ابنده شول زمان ضرب اولنور که بر فرداده اولمه
دابن وقت اوله زیرا کیجه یتمیوب صباحه قالان نیم بلکه غیریه نصیب
اولور دیمك اوله هرچه بخوری بخنی بود دیرلر بخنی مطلقا کیجه دن قالان
طعامه دیرلر حتی بیات اتمکه نان بخنی دیرلر وکیجه دن قالان ایلاوه حاجی
دیرلر ویاکه بیات قالان اتمکه نان بخار مکسود دیرلر **هر کز کس نکوید که انکور
من ترش است** بو مثل شول زمانده کنایه اولنور که هر کسی سویلتیك کندو بی
ایویه حقور کمسه دکلدر که بن کم دیمك اوله هر کز کس نکوید که انکور من ترش است
دیرلر که دوغ من ترش است مثلی بو که مشابه **هرزه درا لیست**
بو مثل شول زمانده ضرب اولنور که بر کمسنه مجالس ومحافلده بولدوغی سوزی
سویلیوب باده کویلك ایدیجی اولسه متوله تحقیقه فصحای عجم فلان کس هرزه درالست

دیرلر مولانا امیدینک بو بیتندن که شاه اسمعیل سلطان سلیم ایله جنک
وصفنده دیمشدر اول مثل قیچه ظاهردر بیت در ابی خوج زد بانک
مخالف ۰ پشیمانست ازین هرزه درایی ۰ وکاه اولور که برکسنه
مجلسده هر بار سوز سویلیه اول سوزدن اورتنق مستألم اوله ایدی
شتو معوله تحصه ظرفای عجم فلان کس کلوخ اندازست دیرلر باب
الیاء المفتوحه یک عنایت قاضی به از هزار کواه بو مثل شول زمانده
کنایه اولنور که بر محتشم بر فقیره بلا واسطه احسان ایتمیدی اول
فقیرک بختی قوتده اولوب ستاره طالعی مسعود دردیجک یرده
ظرفای عجم یک عنایت قاضی به از هزار کواه دیرلر نیته کم شاعر
توحید بار ریده دیمشدر بیت هدایت تو مرا بهترست زعلم و عمل ۰
که یک عنایت قاضی به از هزار کواه ۰ یک قلمه بو مثل شول زمانده کنایه
اولنور که زبان ترکیده باشدن باشه دیجک یرده یک قلم دیرلر دکاه
اولور که باشدن باشه دیجک یرده قلم رود دیرلر مثلا آل عثمانک
حکمی بر دک جاری ایسه اکا قلم رو تعبیر ایدرلر ابلغ البلغا مولانا هلالینک
بو بیتندن که وصف قلمده دیمشدر ذکر اولنان معنالر قیچه ظاهردر
بیت از کتاب شاه درویش ملک معنی ازان تو رست همه ۰ این قلم
رو ترا است یک قلم ۰ یک نیم نهادیم امثالدندر شول زمانده ضرب اولنور که

ترک ایلاک و دوستر ب کناره قویوق دیک برده ظرفای عجم یک ینم
نهادیم در اصفی بک بو بیتدن فهم اولنور **بیت** ما بستر راحت زتو
یک ینم نهادیم • بالین اجل را سر تسلیم نهادیم • وگاه اولور که عربت
واحصار معناسنه یک ینم دیرلر محلنه کوره مستعملدر مشارالیهک بو بیتیدن
یک ینم ثانی ظاهردر **بیت** بوی دل کبابان و کباب جگر آمد •
ما بهر سکت هر دو بیک ینم نهادیم • **یلک برو یلک روکی** امثالیدندر
سؤول زمانده کنایه اولنور که فلان کمسه نک ایشیتی بتور دیک برده
ظرفای عجم کار فلان کس یک روکی دیو ضرب ایدرلر وگاه اولور که
فلان کمسه نک قصه سنی اویله کس آت دیک برده قصه فلان کس را
یک برو یک روکن دیرلر اکثریا برده مستعملدر مولانا هاتفینک
بو بیتدن که صاحب قران تیموردر زور سلطان روم ایلدرم بایزید ایله
بزداینده کوروان تیمور وصفنده دیمیشدر اول مثل قصه طاهر در
بیت از تیمورنامه یکی بسته تیغ در رزم میانه • که یک رو کند قصه رزم میان •
بال لغات غیر مشهوره دندر زبان ترکیده بر برده جمعیت ایلک
والای معناسنه در بعینه لکم مولانا ای مذکورک بو بیتدن فهم اولنور **بیت**
از تیمورنامه ز برلاس وارلاس بیش از شمار • نمودند چندین بال از یسار
ارلاس ایله برلاس تاتار طایفه سنک ایکی بلوکنه دیرلر وگاه اولور که بال دیک

برده

پرده پوشی دیرلر پوشنده دخی دیرلر پوشیده پال معناسنه کلدوکی استماعک بو بیتدن
ظاهردر بیت در صفت شب و روز تا بر سر جیش پوشد روم پرده جنک
هر سو نهاده رو بهزیمت سپاه زنک یک بارکی بو مثل بلین الاعجام
شول زمانده کنایه اولنور که برکمسنه دن حظ اولنمیه و اول ثقیل
کیمسنه نک عودی حالده یارانه دلیسه ایدر که بن کیدرم یار انده یرلیسی اکادیسه که
بیورک دوتمه یولکده دخی نکات پرده ظرفای عجم شو مقوله پرده یک بارهکی
دیرلر مسنده ذکر اولنان کاف کاف عجمیده بیت بارها از استانت
رفت و آمد اصفی هیر و این بار دیکر هم ولی یکبارکی بار فروشت
بو مثل بدل بلین الاعجام شول زمانده کنایه اولنور که برکمسنه مجالس
و محافلده یارانک ملاح اولوب هر کسه عنایت اوزره اولسیدی
فصحای عجم مدح قصد ایدوب فلان کس بار فروشنست دیو ضرب ایدرلر
مولانا سیفی بخارینک بو بیتندن که سکان محبوب وصفنده دیمشدر
اول مثل ظاهردر بیت سکی تو بر همه عالم فروخت سیفی را
چو الله بار فروش طریق یارانست وکاه اولور که برکمسنه یارانک
اردیکه مجالس و محافلده کستاخ ایدر ذم قصد ایلیوب فلان کس بار فروشست
دیرلر مدح مقابلنده استعمال ایدکلری کبی کذلک ذم محلنده مستعملدر
بزی تاملی طریقیله عامله صاحبی دخی بعض ظرفای عجم فلان کس بار را بعالم فروخت

دیرلر ننبه کم خواجه اصفی دیمشدر مثل سابق الذکر فسهم اولنور بیت در
مذمت زاهد ریایی فروخت رطل گران را بعالم زاهد ۶ که صد
هزار بلا بر گران فروش رسد ۶ یکه تازست بو مثل شول زمانده ضرب
اولنور که بر غازی کرات و مرات ایله یالکز آتلیلر بوزوب یخه کافر
خاکساری طعمهٔ شمشیر آبدار ایتمکله مشهور و نامدار اولمش ایدی مثلا
بو سنه دیارنده مصطفی آلای بکی حضرتلری کبی وجود شریفه فصحاء
عجم ملالان کس یکه تازست دیرلر کذلک زبان نوابیده اکا
بالغو رجا ردیرلر ننبه کم مولانا تغلینک بو بیتندن ظاهردر
بیت ز هر دو طرف یکه تازان تیز ۶ کشادند بر هم کمان از ستیز ۶
یک آویز زبان ترکیده وارسق مغاسنه در طاش کندیلرز یانده
اکا کاردر وی ران دیرلر وار سعه ایچون کاردر وی ران دیدیلرکه
اویلق اوزرنده صارقند و عیچون لغت یک آویز مولانا تغلینک
بو بیتندن که پهلوان تیمور حقنده دیمشدر که فهم اولنور بیت از تیمورنامه
به بستند زین مهمیزها ۶ بجوت تیز کرده یک آویزها ۶ این کتاب
مستطاب بامر الملک الوهاب در شهر سرای بهجت افزا در سنه
هزار و بیت در ماه محرم باتمام رسید و از سخن شناسان و نظر کنندگان

ایسه

امید آنست که این کمینهٔ خاک ریز پریشان روزگار طاشکندی
اعنی میرک محمد نقشبندی را بدعای خیر یاد میکرده باشند

حمد لله که این صحیفهٔ راز — بنهایت رسید از آغاز
شکر کین نامهٔ خجسته رقم — یافت عنوان ز نحکارسم

و این قطعهٔ ترکی نیز در خاتمه و اسم کتاب گفته شد **قطعه**

نظم و نثر ایله بو کتاب لطیف — حق بو کیم اولدی بی نظیر و مثال
جمع ایدوب ضروب امثالی — آنده تحریر اولوب علی الاجمال
نه محلده کتابه اولورسه — اولدی بر بیت ایله استدلال
هاتف الغیب بو نادر المثلک
دیدی نامن نوادر الامثال

بسم الله وبالله ومن الله والى الله وفي سبيل الله
اللهم اليك اسلمت نفسي واليك وجهت وجهي
واليك فوضت امري فاحفظني بحفظ الايمان
من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي
ومن فوق ومن تحتي وادفع عني بحولك وقوتك
فانه لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

هر صباح بر كرّه اوقيه

خاقانی

مردن ما چه عجب زیستن ما عجبست ⁂ زانکه ما زنده بجمعیت چار اضدادیم

خانهٔ خاکی ما در سر آب و در رو ⁂ ما چو شمع سحری منتظر یک بادیم

لیسری در صحاره
۱۰





